

نگار احکامی

THE CONSUMPTION

استغراق

لیلا هلر از دومین نمایشگاه نقاشی انفرادی نگار احکامی در گالری خود، در شهر نیویورک خبر داد. این نمایشگاه از ۶ ژوئن تا ۸ ژوئیه ادامه دارد. این نمایشگاه شامل نمونه‌ای از کارهای جدید احکامی از جمله نقاشی‌های جالب و شورانگیز او با طرح‌های برجسته برای نشان دادن تصاویر گوناگون در آب، می‌باشد.

یک کاتالوگ مصور با مقاله‌ای از جین پانتا، تاریخ هنرشناس، در این نمایشگاه قرار دارد. تصاویر و طرح‌های آب احکامی براساس خطاطی و سبک کاشی‌کاری‌های آبی رنگ مساجد ایران الهام می‌گیرند و به نوبه خود سمبلی از آب و طبیعت خوانده شده‌اند. هنرمند، طرح‌ها و سمبل‌های اکسپرسیونیستی را در قسمت‌های مختلف کارهایش مورد استفاده قرار می‌دهد تا بتواند مفهوم از دست رفتن کنترل را القا کند. خانواده‌های زیر آب در کشمکش هستند که بچه‌ها را روی آب شناور نگه دارند. زنان در حالی که در راحتی‌های رومانتیک خود سنگین فرو رفته‌اند، ولی هنوز به متعلقاتشان چسبیده‌اند. تصاویر زنانی که در میان امواج غوطه‌ور هستند و گویی در خلصه‌اند و تمایل به رها کردن «کنترل» می‌باشند. در این فضای فشرده و بازیگوشانه، آب سمبولی است از تلاش و هیجان.

کار احکامی بیان جدیدی از پیکرنگاری جهانی است که شرایط انسان‌ها را در دنیای امروز کشف می‌کند. کارهای اخیر او با قطعات هنری تاریخی از حجاری‌های برجسته باستانی خاور نزدیک گفتگو می‌کند. در حالی که نگار احکامی در دهه گذشته عموماً تصاویر سیاسی خلق می‌کرد، در سه نقاشی این نمایشگاه، او بر پیکرنگاری‌های ویژه خود، که در آن‌ها چشم‌اندازهای پارسی‌شده به شکل کارتون، تماشاگر را به سوی خود می‌کشان، بازنگری کرده است. برای احکامی این کار یک‌تور رژیم ایران و هراس از تهدیدات اتمی را نشان می‌دهد که نتیجه تصاویر مطبوعات که چهره ایران را در جهان تحریف کرده است. در بازگشت اخیر وی به این موضوع، با طرحی بین کارتون و شیفتگی با جاذبه بیشتر و هراس کمتر روبرو هستیم.

تأثیرات نافذ هنر ایرانی در کارهای جدید احکامی تداوم دارد. نقاشی‌های حجاری‌مانند وی روی پارچه با رنگ‌های درخشان و ژرف آبی و سفید صدفی اقتباسی هستند از ظروف سفالین ایرانی. برای احکامی پویایی این منابع، دقت و کیفیت کارهای دستی ایران گویه‌ای از هنرهای ایرانی اسلامی است که در عین حال اکسپرسیونیسم اغراق‌آمیز غرب و احساس شخصی را هم به نمایش می‌گذارند. همچنین، احکامی از طرح‌های پیچیده هنر و معماری ایرانی نیز بهره می‌گیرد. نقش‌های او از تصاویر هم‌آهنگ و در عین حال ناهنجار، نشان‌دهنده ناتوانی در مقابل نیروهای عظیم‌تر است. تأثیرات روشن دیگر در کارهای نگار شامل تحت‌خواب‌های دهه هفتاد و نقاشی روی سفال و سرامیک‌های سفید و آبی و کارهای ماتیس و کلیمت و پولاک هستند. علت توجه و علاقه احکامی به این کارهای هنری و هنرمندان معروف، به عقیده وی به خاطر وابستگی این هنرمندان و آثارشان به هنر ایرانی اسلامی است. آثار احکامی که مهر و نشان خاص خود را دارند، تجلی پیوند هنر ایرانی و فرهنگ جهانی است، و نشان‌دهنده تلاش مستمری برای ارائه هنری جهانی است که هم افتخار هنر ایرانی اسلامی و هم افتخار سنت آزادی بیان فردی در غرب را نصیب خود می‌کند.

درباره نگار احکامی

نگار در سال ۱۹۷۱ در بالتیمور مریلند به دنیا آمد و اوان خردسالی و کودکی را در شمال نیوجرسی گذراند. احکامی در بروکلین نیویورک کار و زندگی می‌کند. او در رشته زبان و فرهنگ خاورمیانه از دانشگاه کلمبیا در نیویورک لیسانس گرفت و سپس در رشته حقوق از دانشگاه جرج تاون واشنگتن فارغ‌التحصیل شد و فوق لیسانس هنرهای زیبا را از دانشکده هنرهای تجسمی نیویورک دریافت کرد. احکامی در حال حاضر در شورای فرهنگی مناهاتن در گاورنر آیلند نیویورک به عنوان رزیدنت آرتیست فعالیت می‌کند. او همچنین در دیگر مراکز فرهنگی هنری بنام به عنوان رزیدنت آرتیست کار کرده است. آثار احکامی تا کنون در بسیاری از مراکز فرهنگی و آکادمیک داخلی و خارجی، از جمله گالری برنستاین در دانشگاه پرینستون، موزه هنری چلسی، مرکز هنری اتریش، گالری لانگ‌وود و همچنین گالری استفان ستاکس به نمایش درآمده است. آثار احکامی در کلکسیون‌های خصوصی و عمومی، از جمله موزه هنر آمریکا در شهر نیویورک، موزه هنر دانشگاه دپل در شیکاگو و کلکسیون فرجام در دبی، هم جای گرفته‌اند.



سیروس تراول

بیش از ۵۰ سال است که سیروس تراول در پهنه آسمان های جهان همچنان می درخشد

سیروس تراول با همکاری کادری ورزیده و حرفه ای آسایش و راحتی سفر شما را تضمین می کند.

شعب سیروس تراول در شهرهای

سانفرانسیسکو، سن خوزه، بورلی هیلز، ارواین و واشنگتن در پنج روز هفته

و وبسایت سیروس تراول در ۲۴ ساعت شبانه روز در خدمت شماست

(800) 332-9787

WWW.CYRUSTRAVEL.COM

سیروس تراول نامی معتبر در ارائه خدمات مسافرتی به جامعه ایرانی در سراسر جهان



Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوباره جوانی



NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE

درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را

روغن کاری کرده اید!

هیالگان ژلی است که

فوراً

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی
و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هر کسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

33 Central Ave., Midland Park, N.J.

اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود

RECIPIENT OF "AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD"

DR. ALI MAZANDARANI

M. T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.



SHERWIN S. ARZANI

ATTORNEY AT LAW

Los Angeles Office

800 W. Sixth Street, Suite 320

Los Angeles, CA 90017-2706

Tel: (213) 689-9929 F: (213) 689-0881

Santa Monica Office

1318 Broadway, Suite 100

Santa Monica, CA 90404-2710

Tel: (310) 826-1300 F: (310) 826-1332

WWW.ARZANILAAW.COM

E-MAIL: SSA@ARZANILAAW.COM



SHAHRAM JAHANIAN

CPA, Cr. FA, IRS EA

3200, Wilshire Blvd.,
Suite 906, North Tower
Los Angeles, CA 90010

Tel: 213 380 3311

Fax: 213 380 3399

info@elitecpa.com

www.elitecpa.com



Law Offices of
Cyrus Meshki

A Professional Law Corporation

دکتر سیروس مشکی

ATTORNEY AT LAW

Tel: 310-888-1122

10866 Wilshire Blvd., #400

Fax: 310-888-6010

Los Angeles, CA 90024

cyrusmeshki@gmail.com

www.cyrusmeshki.com



CUSTOM COTTAGE

CA lic# 659378 B&C-36

Plumbing &

General Contracting

Albert Yeroumian / Owner

(818) 618-0988

19528 Ventura Blvd #471

Tarzana, CA 91356

FARHAD MOTAMEDI, M.D., F.A.C.S.

Diplomate American Board of Urologic Surgery

Adult & Pediatric Urology

West Wilshire Medical Plaza

11600 Wilshire Blvd # 508

Los Angeles, CA 90025



Tel: 310-575-9995

Fax: 310-575-6665

Law Offices of Oliver O. Naimi



OLIVER O. NAIMI

ATTORNEY AT LAW

Tel: 213-689-9929

Fax: 213-689-0881

oon@oonlaw.com

800 W. Sixth Street,

Suite 320

Los Angeles, CA 90017

Law Offices of M. AZHAR ASADI

ATTORNEY AT LAW

9777 WILSHIRE BLVD., SUITE 900

BEVERLY HILLS, CA 90212-1901

PHONE: 310-777-6500

FAX: 310-777-6900

CELL: 310-350-7395

EMAIL: ALEXASADI@GMAIL.COM

Arzani & Naimi, LLP



Sherwin S. Arzani, Esq

Attorney at Law

ssa@InjuryLaw247.com

www.injurylaw247.com

800 W. Sixth Street,
Suite 320
Los Angeles, CA 90017

Tel: (213) 689-9929

Fax: 213.689.0881

Toll Free: 855.4LAW247

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس‌زاده، دکتر طلعت بصری، محمدهادی
حکمی، دکتر کامشاد رییس‌زاده، فرهنگ
صادق‌پور، محمد صدیق، محمدباقر علوی،
دکتر مهوش علوی نائینی، اردشیر لطفعلیان،
ک. ناوی، و دکتر دیوید یگلی.

مدیران داخلی: هاله نیا

تألیفات: هاله نیا و نری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،

فرهنگی، ادبی تاریخی، غیرسیاسی و غیرمذهبی

آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر
آراء نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب
نظرات گردانندگان نیست.

میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به
سبب زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام
وصول آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و
اصلاح و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان
آنها بازگشت داده نخواهد شد.

نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر
ماخذ مجاز است.

نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا
پست الکترونیک به آدرس یا تلفن یا لارسل شوند.

تک شماره: ۶ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۳۲ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلیعه

تابستان ۱۳۹۲

سال هجدهم، شماره ۷۰

- | | | |
|----|---------------|--------------------------------------|
| ۶ | شاهرخ احکامی | سخنی با خوانندگان |
| ۷ | نادر ابراهیمی | سفر برای وطن (شعر) |
| ۹ | | نامه به سردبیر |
| ۱۱ | | خبرها |
| ۱۲ | | آتش نشان فداکار |
| ۱۴ | | عبدالله موحد |
| ۱۶ | شاهرخ احکامی | معرفی کتاب |
| | | برخورد آرا |
| ۲۱ | کورس آموزگار | علل دوام رژیم جمهوری اسلامی |
| ۲۵ | رحمت مهرزاد | مفهوم عدالت |
| ۲۶ | مرتضی شاهمیر | بازهم درباره واژه‌های بیگانه |
| | | فرهنگ و هنر |
| ۲۷ | | شعر از مازیار سعیدی و بهار باستانی |
| ۲۸ | شاهرخ احکامی | گفتگو با دکتر فریدون علا |
| ۳۱ | | داستان عقاب |
| | | دو شاهزاده مقدس پارسی در جنوب فرانسه |
| ۳۲ | مسعود میرشاهی | |
| ۳۴ | | گفتگوی صدرالدین الهی با فروغ فرخزاد |
| ۳۶ | رسول سرخابی | یادی از حسن لاهوتی |
| ۳۷ | | رعنا زایردخت، بانی فرهنگ سرای آریایی |
| ۳۸ | ناصر تجارتچی | گنج قارون |
| ۳۹ | هوشنگ بافکر | یادداشت‌های سفر به پنگه دنیا |
| ۴۲ | | روز معمار در زادروز شیخ بهایی |
| ۴۳ | | نابغه ایرانی: می‌خواهم نیوتون شوم |
| ۴۳ | | دستخط پروفیسور رضا |
| ۴۴ | شاهرخ احکامی | گفتگو با پروفیسور فضل‌الله رضا |

سخنی با خوانندگان



سران حاکم بر ایران، چگونه می‌توان انتظاری بیش از این داشت؟ شاید به نظر طبیعی بیاید که ایران دارای کم‌ترین محبوبیت در افکار و انظار عمومی جهان باشد. پس از آن همه جنجال و هیاهوهای توخالی، دشمن‌تراشی‌های بدون علت، آیا هنوز می‌توان انتظار داشت که افکار عمومی جهانی نگاه مثبتی به ایران داشته باشند....

درد اینجاست که، همانطوری که مکرر نوشته‌ام، افکار عمومی جهان به خاطر وسعت، قدرت و نفوذ رسانه‌ها و تبلیغات ضدایرانی، نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند حساب مردم بی‌گناه ایران را از دولت و حکومت آن جدا کنند. مردم ایران سالیان درازی است که با این مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند و زیر فشار ظلم و زور حاکمان نادان خود هستند. این روزها، در کشوری که درآمد نفت آن در چند سال اخیر بیش از مجموعه تاریخ تولید نفت در ایران بوده، فقر، فشار و استیصال از حد و اندازه برون گشته و مردم چنان برای امرار معاش و آوردن لقمه نانی بر سر سفره برای فرزندان و دل‌بندان خود هستند، که رمق و حوصله فکر کردن به موضوع دیگری را ندارند.

بسیاری می‌پرسند اگر این همه فشار و مصیبت هست، چرا مردم حرکتی یا اعتراضی برای بیرون آمدن از آن نمی‌کنند. این مدعیان غافل از آن‌اند که جواب بلند کردن یک دست و یک اعتراض کوچک، گلوله و زندان است. در حاشیه نشستن و از دور میدان، بازی را به تماشا نشستن و راه حل دادن، بسیار آسان است، آن هم برای کسانی که در میانه میدان با تلاش و سخت‌کوشی، بار زندگی پرمشقتی را به دوش می‌کشند.

چند روز پیش دولت اسرائیل و زعمای قوم آن کشور از کنار گذاشتن احمدی‌نژاد، — نمونه بی‌لیاقتی و وقاحت که مدعی دیدن هاله نور در اطراف خود در سازمان ملل بود و با انکار هولوکاست باعث برانگیختن خشم و نفرت بیشتر جهانیان نه تنها علیه خود، بلکه علیه مردم بی‌گناه ایران هم گردید —، اظهار تأسف کردند و مدعی شدند، که وجود شخصیتی منفی و پر جنجال مانند احمدی‌نژاد، چنان ترسی در جهانیان ایجاد کرد که باعث تقویت موقعیت اسرائیل شد. جهانیان از ظهور احمدی‌نژاد به مانند ظهور هیتلر می‌ترسیدند که شاید بتواند فاجعه‌ای مانند جنگ دوم جهانی پدید آید. به همان اندازه‌ای که هشت سال جنگ خانمانسوز ایران و عراق که به دست دیوانه‌ای چون صدام حسین به راه افتاد، و حاکمان روز ایران با به درازا کشاندن آن توانستند جایگاه قدرت خود را محکم‌تر و استوارتر سازند و مخالفان و مدعیان خود را از پای در آورند، این بار هم وجود فردی نظیر احمدی‌نژاد در ظرف هشت سال جز آبروریزی، بحران، و افزایش فشارهای اقتصادی و اجتماعی، نتیجه دیگری برای مردم و کشور باستانی ما به هزاران سال تاریخ پرافتخار به بار نیاورد....

این شماره مجله پیش از انتخابات به زیر چاپ می‌رود، امیدوارم،

شماره تابستانی «میراث ایران» در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران به زیر چاپ می‌رود و در این روزها، در داخل کشور و در جمع ایرانیان خارج از کشور هیجان سردی در عالم بلا تکلیفی دیده می‌شود که نتیجه وقایع چهار سال پیش و تمهیداتی است که برای این انتخابات از پیش دیده شده است. چهار سال پیش در این روزها شاهد شور و هیجانی بودیم که «جنبش سبز» ایران نوید می‌داد. جنبشی که امید آزادی، برابری، حق انتخاب راه و روش زندگی شخصی و همزیستی مسالمت آمیز، آزادی عقیده و دین و مذهب به عنوان یک حق شخصی و ... را می‌داد. اما متأسفانه، چنانکه همه به خاطر داریم، با یک سرکوب خشن، آنهمه شور و شوق ساختن و آفریدن بر باد رفت و آن آرزوها و آمال جوانان نخبه ایران به بآس و ناامیدی گرایید. در این میان، چه بسیار جوانان، میان سالان و حتی کهن سالانی که به نحوی بشدت خشن و غیرانسانی، دستگیر و روانه زندان‌ها شدند، و چه جان‌های شیرینی که در راه آرمان‌های آزادی طلبی، عدالت جویی و برادری فدا نشد. یاد و خاطره همه آن عزیزان گرامی باد.

از آن تاریخ روز به روز عرصه بر مطبوعات و رسانه‌ها تنگ‌تر شد و در نتیجه آن، در ارزیابی‌های بین‌المللی، ایران از میان ۱۹۷ کشور جهان، در عرصه آزادی‌های فردی و اجتماعی، با شرمندگی به پله ۱۹۱ سقوط کرد و از نظر توقیف رسانه‌ها و اعمال فشار به روزنامه‌نگاران، خبرنگاران و نویسندگان و زندانی کردن آنها، و گاه قتل، در خاورمیانه حائز رتبه اول شد! همچنین، در بررسی‌های افکار عمومی جهان، آلمان و آلمانی‌ها محبوب‌ترین کشور دنیا شناخته شدند و در این مورد ایران رتبه آخر را نصیب خود کرد!

این «افتخار» — رتبه آخر قرار گرفتن ایران از نظر محبوبیت — مرا به یاد روزهایی انداخت که واقعاً دونده‌ای جدی بودم و مدت سی و سه سال، هر سال در مسابقات ماراتن نیویورک شرکت می‌کردم و مسافت چهل و دو کیلومتری (حدود بیست و شش مایل) آن را با موفقیت به پایان می‌بردم. جالب آن بود که نظر به سن و سالی که داشتم و تمرینات کمی که در زمینه دوندگی، به خاطر اشتغالات حرفه‌ای و یا شاید هم تنبلی، داشتم، مع الوصف در میان ۳۰-۲۵ هزار نفر شرکت کننده، اکثراً در میان نیمه اول پیش‌تاز این ماراتن‌ها بودم، تدریجاً این موقعیت من به قرار گرفتن در بین دو تا سه هزار نفر آخر تنزل یافت. دوستان و آشنایانی که از پایان ماراتن من باخبر می‌شدند، اولین سؤالی که می‌کردند این بود که در مسابقه ماراتن نفر چندم شده‌ام. و پاسخ من همیشه یک جمله بود: «از آخر اول شدم».

شنونده لحظه‌ای با تعجب درمی‌ماند که این جواب یعنی چه؟ و من با لبخندی می‌گفتم، عزیزم با سن و سال من و تمرینات کم، توقعی در چندم شدن من نداشته باش. خدایا شکر که توانستم این مسافت را تمام کنم و کار را نیمه تمام نگذارم.... حالا هم داستان همین است با وجود بی‌عرضگی

خواندن متن شعر نیز خالی از لطف نیست...

چه سفرها کرده‌ایم، چه سفرها کرده‌ایم...

چه خطر ها کرده ایم، چه خطر ها کرده ایم...

رنج دوران برده‌ایم، رنج دوران برده‌ایم...

خون دل‌ها خورده‌ایم، خون دل‌ها خورده‌ایم ...

چه سفرها کرده‌ایم، چه سفرها کرده‌ایم...

چه خطرهای کرده‌ایم، چه خطرهای کرده‌ایم...

رنج دوران برده‌ایم، رنج دوران برده‌ایم...

خون دل‌ها خورده‌ایم، خون دل‌ها خورده‌ایم...

ای ایران

در این شماره مجله، دو شخصیت برجسته علمی در عرصه پزشکی، دکتر فریدون علا و ریاضیات پروفیسور فضل‌الله رضا را که در ابعاد جهانی به مدارج بالایی دست یافته‌اند، معرفی می‌کنیم. این دو شخصیت تأثیرگذار ایرانی با وجود همه پیشرفت‌های علمی و شغلی خود، هرگز عشق ایران و خدمت به این سرزمین را از یاد نبرده‌اند و تمام تار و پود وجودشان با انگیزه خدمت به ایران و ایرانی به هم تافته است. همچنین نقاشی‌های نگار احکامی، زینت‌بخش صفحات این شماره مجله است. این هنرمند نیز، با آن که در آمریکا به دنیا آمده و در همین جا بزرگ شده است و شاید در تمام عمرش جمعاً بیش از دو ماه در ایران نبوده، آن هم برای آشنایی با مملکت آبا و اجدادی خود، در تابلوهای نقاشی‌اش، رنگ و بوی احساسی عمیق به ایران و هنر و فرهنگ این سرزمین موج می‌زند.

جای تعجب و تأسف است که ایرانیان درون مرز، که با وجود انواع فشارها در بسیاری از عرصه‌های علمی، هنری و ورزشی دستاوردهای عظیمی در سطح جهانی داشته‌اند، فقط به سبب بی‌لیاقتی و بی‌دراستی حاکمان مورد بدبینی و بداندیشی جهانیان باشند و کابوس جنگ و نابودی و از هم پاشیدگی ایران عزیز، تحت فشار کشورهای قدرتمند به خاطر منافع خود، به بهانه خطرناک بودن ایران و ایرانی (!!) همواره بر ایران عزیز ما سایه افکنده باشد.

20

AHKAMI MEDICAL GROUP

WITH OUR PROFESSIONAL STAFF INCLUDES:

Registered Nurses . Social worker . Clinical Dietician



VISIT BY APPOINTMENT

973.471.9585

110 Passaic Ave., Passaic, New Jersey 07055

نامه به سردبیر

سپاس از همه مهربانی‌ها

از ارسال مجله بهاره تشکر و سپاس. از ارسال نتایج مربوط به بررسی بیماری کلیوی اینجانب سپاس. از چاپ خاطره‌ی سال ۱۳۶۹ در مجله سپاس. با خواندنش دوباره تجدیدخاطره و حس خوب دوست داشتن شما تکرار شد. از اینکه ممکن است با خواندن مطالبم توسط مخاطبان مجله، شغلی برای فرزندم که به تازگی تشکیل خواننده داده پیدا شود، سپاس.

اما از اینکه ممکن است دیگر هیچگاه شما را نبینم و دستان مهربانتان را از روی ارادت و حق استادی بفشارم، ناراحت و غمگینم. اگر برایتان مقدور بود عکسی از خودتان که چهره‌ی ۲۳ سال پیش و ایام آشنایی با جنابعالی را یادآور باشد برایم ارسال بفرمایید. از همه مهربانی‌هایتان سپاس و به امید دیدار دوباره.

دوستی از ایران

بلندای هیمالیا و تحلیل بحق از شیرزن ایران، لیلا اسفندیاری

با عرض سلام و آرزوی موفقیت روزافزون برای شما و مجله «میراث». مجله را روی میز یکی از دوستان دیدم. پشت جلد توجهم را جلب کرد. بلندای هیمالیا و تحلیل بحق از شیرزن ایران لیلا اسفندیاری. اگرچه فرصتی برای مطالعه کامل مجله نبود ولی در یک نگاه اجمالی و برداشتن آدرس مجله لازم دانستم از سردبیر محترم و شورای دبیران که در غربت با آن همه مشکلات فرهنگ و میراث کشور عزیزمان ایران را حفظ می‌کنند، نهایت قدردانی و تشکر را بنمایم.

باشد که «میراث» به صورت هفتگی در ایران منتشر گردد.

علی نوری (کالیفرنیا)

تفاوت ایرانی‌ها

با درود و سپاس و آرزوی بهروزی در مجله شماره ۶۹ نوروزی، مطلبی از یک ایرانی در رابطه با نمودار انسانیت شما برخورد. من و همسر من آن را مطالعه کردیم. بی‌مناسبت ندانستم با نوشتن این نامه معیار دیگری از ایرانیان دیگر در رابطه با خودم تقدیم کنم. بیست و پنج سال به اشکال مختلف برای انتقال تنها پسر، — آن زمان چهارده سال داشت — که در ترکیه مانده بود تلاش کردیم. پسر به نماینده سازمان ملل در آنکارا گفت به علت تغییر دین از نظر حکومت اسلامی مرتد شناخته می‌شود و همه اعضای خانواده‌اش در آمریکا هستند. نماینده سازمان ملل با بی‌شرمی به او گفته بود که اگر به ایران برگردد و توبه‌نامه بنویسد که از دین زردشتی به اسلام گرویده است با او کاری نخواهند داشت. او به نماینده سازمان ملل پاسخ داده بود، که از نظر حکومت اسلامی چیز عوض نمی‌شود. می‌خواهند شرف و حیثیت انسانی خودش را زیر پا بگذارد، گرچه شاید با او کاری نداشته باشند. بهر تقدیر پسر من از دانشگاه استانبول در رشته آرشتیکت فارغ‌التحصیل شد. برای ویزا در دو نوبت برای آمریکا و یا کانادا بیست‌هزار دلار به دو ایرانی پرداختم ولی عملکرد آنها فقط سودجویی و وعده‌های توخالی بود.

بالاخره با تن دادن به ستنی‌زن شدن خودم، پسر من دو سال پیش به آمریکا آمد

اما برای گرفتن کار، چون فارغ‌التحصیل کشور دیگری بود نیاز به کار در دفتری در رابطه با رشته‌اش بود. بدون چشم‌داشت دستمزد یکی از دوستان ایرانی او را به مهندسی معرفی کرد. پسر من کارهایی را که در یک شرکت مشترک روسی ترکی انجام داده بود به او نشان داد. آن مهندس طرحی را که بعداً معلوم شد طرح ساختمان که قرار بود ساخته شود به او نشان داد. پسر من ایراداتی که در طرح به نظرش می‌رسید به او تذکر داد. مهندس گفت این را برای امتحان و سرگرمی به تو نشان دادم. جناب مهندس همچنین گفت به پسر من برای کار در آمریکا باید بهر کاری تن داد و به او پیشنهاد کرد در کارواش او کار کند. پسر من گفت کار در کارواش را در هیچ جا به عنوان تجربه کار آرشتیکت نمی‌پذیرند.

شوربختی آن که بی آنک بدانم پسر من را به هماهنگ‌کننده همان طرح ساختمان معرفی کردم. وی از او خواست کارهایش و آنچه می‌تواند انجام دهد را برایش بفرستد. در این مقطع من گفتم که چشم‌داشتی برای دستمزد ندارم و فقط برای به دست آوردن تجربه کار در آمریکا نیازمند کاری در جایی است. جناب هماهنگ‌کننده طرح ساختمان کذایی هیچ حرکت یا اقدامی نکرد. بعد در برنامه نوروزی مشاهده شد که آقای مهندس ایرانی شریف، دوست این آقای هماهنگ‌کننده طرح ساختمان و مسؤول پروژه همان طرح یاد شده‌ی جناب مهندس است.

در سال‌های اول آمدنم به آمریکا با ناجوانمردی و نیرنگ چند ایرانی در خرید و مشارکت کاری برخورد داشتم. این هم نشان دیگری از دو ایرانی با تفاوت ۱۸۰ درجه‌ای در عملکرد شما. ایرانی که اصلاً شناختم از او نداشتم. پسر من اکنون در تلاش مناسب در رابطه با رشته تحصیلی خود است تا شاید انسان دیگری چون شما او را برای همکاری بخواهد. تردید ندارم که او نشان خواهد داد شایسته این انسانیت است.

با سپاس و ارادت، امضا محفوظ

شادباش و آرزوهای نیک

نوروز را به همگی شما شادباش گفته و برای‌تان شادی، شور و شمع از طرفی و از طرف دیگر عمری با برکت پر از عزت و حشمت و پربار آرزو می‌کنم. الطاف، عنایات و مراحم شما، بلندنظری، سعه صدر و دلسوزی خالصانه شما و اقدام بسزای‌تان در شناسایی عنعنات (آداب و رسوم) ملی، ارزش‌ها و سنت‌های انسانی فرهنگ پارسی، بسی و بسی شایان توجه، درخور تحسین، قدردانی، قدرشناسی، سپاس‌داری و سپاس‌گزاری است.

در پایان یاد همه رفتگان از عزیزان و غیر به خیر باد و روح پرفتوت‌شان شاد. یاد و خاطره و جای‌شان در دل‌ها ثبت، ضبط و سبز بماند.

دوستدار بی‌مزد و منت شما

سیدضیاءالدین شهریوزی

این نامه شوخی است یا جدی؟!

نوروز و هیجده سالگی میراث ایران را تبریک می‌گویم. یادم افتاد به محض انتشار مجله راهنمایی‌هایی به شما کردم (حتماً یادتان نیست) مثلاً می‌را از فعل جدا بنویسید و به را از اسم.

مسئله اساسی این است که من یک مقاله علمی برایتان فرستاده‌ام که چه سان انسان زندگی ابدی پیدا می‌کند، ولی شما آن را چاپ نکردید. من تعجب می‌کنم شما چطور مقاله‌جات! هیچ (حتی تلفظ آن هم مشکل است) بالاخره موفق شدم آن را بخوانم «هیچ یک روستای ناشناخته» و «این روزها همه می‌زنند» و «واژه‌دری وری» را به زیور چاپ می‌آرایی، ولی یک مقاله علمی و در عین حال ابتکاری که شاید نبوغی در آن نهفته است به بوته فراموشی می‌سپارید!

من سی سال پیش انسان ایده‌آل را کشف کرده‌ام و یک سال پیش انسان جاودانه را. شما عوض این که مرا در ردیف آدم‌هایی چون انیشتاین که شاید

خطره‌ای از زنده‌یاد آزمایش

دوست عزیز، پس از عرض سلام، ... از دیدن و خواندن و نشان دادن مجله وزین «میراث ایران» به دیگران لذت برده و افتخار می‌کنم. مطالب مفید آن همیشه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مطلبی در مورد زنده‌یاد محسن آزمایش نوشته بودید. مرد بزرگ و خدمتگزاری بودند. یاد می‌آید در سال ۱۳۵۴ وقتی از دبیرستان فارغ التحصیل شدم، پدرم کارمند کارخانه آزمایش بود. پدرم در سفر بود و بنده پس از موفقیت در کنکور، پول نقد برای ثبت نام دانشگاه نداشتم. روزی برای دیدن ایشان شخصاً به کارخانه رفتم و پس از معرفی گفتم که پدرم کارمند شما هستند. اما چند ماهی برای مأموریت خارج از تهران هستند و اکنون بنده برای ثبت نام در دانشگاه به ایشان دسترسی ندارم. آقای آزمایش بدون هیچ سؤالی و با تأیید گفته من با استخدام پدرم، از خواسته شجاعانه من خوش‌شان آمد و همان موقع دستور صدور چکی به مبلغ دوهزار تومان در وجه دانشگاه نمودند و اضافه کردند با شجاعت و صداقت مطمئن هستم فرد موفق خواهد شد. با کار تابستانی در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ مبلغ ایشان را پرداخت نمودم، اما حرف‌های ایشان هنوز در گوشم و محبت ایشان در قلبم فراموش نشدنی باقی خواهند ماند. روحشان شاد و جایشان خالی

جمشید ایرانی (نیویورک)

حضور تخیل چند فرهنگی

سخن کوتاه، که آشنایی من با سردبیر «میراث ایران» پس از تبادل نامه‌ها بین قاره‌ها آغاز شد و بار نخست این شخصیت پرکار و سردبیر خستگی‌ناپذیر این روزگار و پدر ارجمند نگار را در پاریس از نزدیک دیدم و از معرفی و داشتن چنین فرد آگاه برخورد بالیدم و در همان زمان از چند اثر هنری نگار جان احکامی دیدن کردم که آن نگاره یادگاری نگار هنوز در نگارخانه من است!

... چیزی که از همان روز اول مرا به خلاقیت‌های هنری نگار احکامی علاقمند ساخت، همانا زاویه دید آگاهانه و شجاعانه و نگاه بیدار نگار بود!

عدم ترس و هراس و بیان برهنه و بی‌پرده در پرده‌های دیوار بود! که در برخورد نخست در طرز تفکر شرقی ما کاملاً یک دریچه نو و با بازنگری را گشود! به باور من این بازنگری و غنای دید و با بهتر بگویم وسعت و پهنا و دورنمای دید نگار، ناشی از پرواز بلندش بر بام شهرها و قاره‌هاست که در شرح زندگی‌نامه‌اش پیداست و حضور تصویر و تخیل چند فرهنگی در هر گوشه‌ای اثرش کاملاً هویدا است. هر چند در همه پرده‌های نقاشی‌اش یک نوع خشم خاص و ناراحتی و دلگیری و حتی دل‌سردی نهفته است، اما در ضمن پر از فریاد و اعتراض هم هست!

آثارش هم‌زمان پر از تصویر پیام‌آور و طنزهای گریه‌آور است. با دقت و دید موشکافانه می‌توان دید عصیانگر نگار را به بیان ناسازگاری‌های بی‌دردسر تشبیه کرد! بی‌دردسر بدین مفهوم که گفته‌هایش نیازمند به جر و بحث نیست!

... تعریف و تجسم آثار نگار، برای من «برهنه» مانند دو پل در پهلوی هم هست. یک پل پیوند یعنی پیوند و بهم‌ریختگی تأثیرات هنر شرق و غرب! دومی پل افشاگری، آن هم افشاگری پوشش‌های ذیل: نخست پوشش رسانه در غرب! دوم پوشش زیاد حجاب در شرق! ناگفته نماند که یکی از مزایای آثار نگار همان بیان صادقانه از زیبایی‌ها و حضور گرم رنگ‌ها است که این خود نشانه‌ای از بالیدن بر افتخارات هنر و فرهنگ ایران باستان است!

در پایان سخن اگر آثار پر بار نگار را به یک درخت تنومند و پر پنجه مانند کنیم، با قاطعیت می‌توان گفت که آثارش ریشه عمیق در خاک دارد! خاک پاک اجدادش! ... در این دنیا مادی شاید کمتر اشخاصی پیدا شوند که مانند نگار و کالت را با شهامت رها کند و به نقش و نگار بپردازد و با هم‌چو «برهنه» تا مرز پابرهنگی زیر بار و فشار زندگی سر خم نکند و سرافراز بماند!

احکامی جان به ستاره آسمان، سلامم را برسان!

دوستدار شما، برهنه معصوم پیکر تراش (آلمان)

اغراق‌آمیز باشد و یا خیلی کمتر از او به حساب بیاورید و بگویید آفرین در بین ایرانیان هم نابغه وجود دارد، اصلاً محل آدم نگذاشتید. تازه سردبیری که خود پز شک است!

بعدالتحریر:

شاهد مثال از مجله فوق‌العاده که دیگر با آن همکاری نمی‌کنم الصاق است. اگر مجاب نشدید مقالات دیگری به فارسی می‌توانم بفرستم که فرضیه عجیب‌ترن را ثابت می‌کند.

و اما...هیچکی تا کنون ثابت نکرده و یا ننوشته که با اصلاح ژن می‌شود انسان ابدی را خلق کرد. صد البته نوشته‌اند که طول عمر «موش!» را بیشتر کرده‌اند ولی زندگی ابدی را هیچکس ننوشته.

یک فکر نابجا، شاید شما با شورای دبیران! مصلحت کرده و پرسیده‌اید که لغت نامیرا درست است یا غلط. آنها هم گفته‌اند غلط است. تازه من هم فکر می‌کردم درست نباشد و شما به همین علت آن را چاپ نکرده‌اید. بعد دیدم حق با من است و این لغت من‌درآوردی نیست چون دیگران هم به آن دست یازیده‌اند. بنابراین بهانه‌ای برای عدم چاپ آن ندیدم. یا للعجب چرا چاپ نشد، معلوم نیست. شاید شما مرا دست کم گرفته‌اید (بعد از هیجده سال همکاری و کمک به شما) لطفاً مقاله را دوباره را بخوانید....

الکساندر تمرز (کالیفرنیا)

شادباش و هدیه نوروزی

فرا رسیدن نورز باستانی، این جشن خجسته و میراث گرانبهای اجداد و نیاکان پاک ایرانیان را به شما تبریک گفته و از زحمات بی‌دریغ جنابعالی در ارائه فصلنامه گراندقدر «میراث ایران» صمیمانه سپاسگزارم. این تازه‌ترین نوشته‌ام را به «میراث ایران» تقدیم می‌دارم.

رفتم نفسی تازه کنم به باغ شعر ایران

سرخوش ز شکوفه‌های رنگین و ز عطر باران

صد شاخه پر از غنچه و گل بر دل و جان آویزان

شد زندگی از نو چو گلستان همه جا گل باران

دکتر ژاله رادمرد (استرالیا)

چرا از مدرسه ما برای «میراث ایران» گزارش تهیه نمی‌کنید؟

با سلام و درود حضور جنابعالی واقعاً تمایل ندارید از مدرسه‌ی فارسی دیدن کنید و گزارشی تهیه فرمایید که مدت بیست و پنج سال است بدون تعطیلی در آموزش زبان و ادبیات فارسی تلاش بی‌وقفه نموده است. مدرسه‌ای که هر ماه به بیش از دویست دانش‌آموز خردسال و بزرگسال که تمایل به یاد گرفتن زبان شیرین فارسی دارند، اعم از ایرانی و تمام ملیت‌ها زبان فارسی را آموزش می‌دهد.

در مجله «میراث ایران» در مدت زمانی که آن را مطالعه می‌نمایم از هر شغل و مقامی سخن رفته و عکس و گزارش تهیه شده است بجز معلمان فارسی و یا مدارس فارسی که در این طرف آب‌های اقیانوس آخرین سعی خود را می‌نمایند تا ریشه کهن این زبان آبیاری شود و به فراموشی سپرده نشود.

توجه ویژه‌ی شما را به این مهم جلب می‌نمایم که تمام معلمان این مدرسه نه براساس اینکه فارسی حرف می‌زنند، به آموزش مشغول هستند بلکه همه‌ی آنها در حرفه‌ی خود آموزش‌های لازم را دیده‌اند و در ایران نیز به این شغل مشغول بوده‌اند. مدرسه‌ای که تلاش می‌کند خوانندگان و بینندگان رسانه‌های گروهی برون مزی را تعلیم دهد تا مجله‌ای مثل «میراث ایران» و یا سایرین همچنان پابرجا بمانند و خواننده داشته باشند.

با احترام از توجه شما و مهر بسیار،

مدیر مدرسه دهخدا، مهری طوماری

خبرها

رامین صلصالی جمع‌آوری آثار هنری را از ۲۱ سالگی آغاز کرده و از آن زمان تاکنون مدام مجموعه هنری خود را توسعه داده است. او متولد سال ۱۳۴۳ در تهران است. رامین ابتدا در آلمان و انگلستان به تحصیل در اقتصاد و مدیریت استراتیژیک و همچنین صنعت طراحی پرداخت و در سال ۱۹۹۳ از دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان در مونیخ فارغ التحصیل شد.... رامین صلصالی در این سال‌ها به طور ویژه روی خرید و جمع‌آوری آثار هنرمندان معاصر ایران و خاورمیانه سرمایه‌گذاری کرده است. مجموعه خصوصی او اکنون دارای بیش از ۶۰۰ اثر از هنرمندانی مانند شیرین نشاط، فریده لاشایی، ژازه تباتبایی، پرویز تناولی، فریدون آو، رضا درخشانی، رامین حائری‌زاده، پانته‌آ رحمانی، رضا بانگیز، منا حاتوم (هنرمند فلسطینی)، یوسف نبیل (هنرمند مصری)، نیکی د سن فاله (مجسمه‌ساز، نقاش و فیلم‌ساز فرانسوی)، جاناناتان مس (هنرمند آلمانی) و لوییس بورژوا مجسمه‌ساز نامدار فرانسوی‌الاصل است.

درگذشت سرکالین دیویس موسیقیدان نامدار انگلیس و از عاشقان فرهنگ و زبان ایران



سرکالین دیویس، موسیقیدان نامدار، رهبر پیشین ارکستر سمفونیک لندن و از تحسین‌شده‌ترین موسیقی‌دانان معاصر بریتانیا روز بیست و پنجم فروردین (چهاردهم آوریل) در لندن درگذشت. ارکستر سمفونیک لندن و بیشتر مراکز آموزشی و هنری در اعلامیه‌هایی نام‌وی را بزرگ داشته‌اند. فرهنگ ایران نیز یکی از علاقه‌مندان صاحب نام خود را از دست داد. سرکالین دیویس از سال ۱۹۶۴ که با شمس‌نایی ازدواج کرد، و این ازدواج اول بار به رسم مسلمانان در دفتری در تهران ثبت شد. این ازدواج یک بار هم در کنسولگری ایران در لندن و بعد در دفتر ثبت محل سکونت کالین دیویس ثبت شد، و همین‌جا بود که وی گفت دوست دارد به نام خود [کالین رکس دیویس] یک سهراب هم بیفزاید. از همان زمان، و از همان سفر، کالین دیویس به موسیقی ایران و زبان فارسی چنان عشقی گرفت که هم با این موسیقی‌مأنوس شد و هم زبان فارسی را همچون فارسی زبانان می‌دانست. فرزندان وی کوروش، فرهاد، کاووس، شیدا و یلدا، یادگار شیدائی سرکالین دیویس به ایران‌اند.

او ایرانیان بسیاری را می‌شناخت و بیش از همه با هوشنگ ابتهاج [ه. الف . سایه] مأنوس بود و او را مشوق خود در فراگرفتن زبان فارسی می‌شناخت.

کالین دیویس... از سال ۱۹۹۰ رهبر افتخاری ارکستر سمفونیک لندن که این سمت را تا زمانی که بیماری‌اش را برید، حفظ کرد. او در ۲۰۰۲ وقتی جایزه گرمی را برای ساخت بهترین آلبوم موسیقی کلاسیک دریافت کرد به خبرنگار روزنامه گاردین گفت «احساس جوانی می‌کنم».

مرگ ناگهانی همسرش، شمس، در سال ۲۰۱۰ رونق از نگاه وی برگرفت. و سالی بعد فراموشی و درد سراغ مردی را گرفت که تا هشتاد سالگی هم با انرژی و شادمانه بود. ارکستر سمفونیک لندن در اعلامیه‌ای بعد از مرگ کالین دیویس اظهار داشت که «نقش سرکالین دیویس در موسیقی بریتانیا فراموش‌نشدنی است.

کوتاه شده از «بی‌بی‌سی» فارسی

عنوان برترین مخترع زن جهان



دکتر زهرا علیزاده ثانی عنوان برترین مخترع زن جهان در جشنواره ژنو را به خود اختصاص داد. پزشک فوق تخصص تصویربرداری قلب و عروق دانشگاه علوم پزشکی مشهد، عنوان برترین مخترع زن جهان در جشنواره بین‌المللی اختراعات ژنو در سال ۲۰۱۳ را از آن خود کرد.

به گزارش روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی مشهد، دکتر زهرا علیزاده ثانی علاوه بر کسب عنوان برترین مخترع زن جهان، مدال طلا و جایزه ویژه چهل و یکمین جشنواره علمی بین‌المللی اختراعات ژنو در سال ۲۰۱۳ را نیز دریافت کرد. این پزشک طبسی فوق تخصص تصویربرداری قلب و عروق، دستگاهی برای تعیین میزان تنگی عروق قلب با استفاده از روش‌های ریاضی اختراع کرده است. دکتر علیزاده در این زمینه به خبرنگار ایرنا گفت: به وسیله این دستگاه و با روش‌های ریاضی و نرم‌افزاری، میزان تنگی عروق کرونر بیمار پیش‌بینی شده و نیاز بیمار قلبی به عمل آنژیوگرافی که یک عمل تهاجمی و پرهزینه است، مشخص می‌شود.

زنده باد زنان ایرانی که در همه زمینه‌ها همیشه موجب افتخار و سرافرازی کشور و ملت‌مان‌اند!

طرح یک ایرانی برای موزه هنرهای معاصر دبی

دبی به کمک یک ایرانی صاحب موزه هنرهای معاصر خواهد شد. رامین صلصالی، مجموعه‌دار بزرگ آثار هنری، قصد دارد موزه‌ای مدرن در قلب مرکز تجاری دبی برای هنرهای معاصر بسازد. آقای صلصالی پیش‌تر و در سال ۲۰۱۱ نیز بزرگ‌ترین مجموعه خصوصی هنر در خاورمیانه را در شهر دبی افتتاح کرده بود. اما حالا اعلام کرده است می‌خواهد با انجام یک سرمایه‌گذاری جدید، این شهر را به کانون توجه هنرمندان و مجموعه‌داران هنر معاصر تبدیل کند. رامین صلصالی برای جلب سرمایه‌گذار رو به سوی بخش خصوصی آورده است و از بخش دولتی در امارات متحده توقعی نخواهد داشت.

موزه هنرهای معاصر دبی به جز سالن‌های نمایش و بخش نگهداری آثار دارای یک کتابخانه بزرگ و باغ مجسمه نیز خواهد بود.

در طرح این موزه توجه ویژه‌ای به نمای آن شده است. روی نمای این ساختمان مدرن، صدها مکعب درخشان با سازه‌های فضایی به یکدیگر متصل می‌شوند. طراحی موزه بر عهده شرکت‌های طراحی و معماری مستقر در امارات متحده است و طرح کلی مجموعه زیر نظر عالیه داوود، طراح جوان مقیم دبی انجام می‌شود.

تسلیت

با نهایت تأسف خبر شدیم که دکتر دی، استاد بازنشسته دانشگاه و یکی از ایرانیان برجسته و کوشا، درحالی که با ذوق و شوق همیشگی روانه کتابخانه ملی شهر مانهاتان (نیویورک) بود، در یک حادثه اتومبیل جان شیرین خود را از دست داد و دوستان و علاقمندان و خانواده عزیزش را در غم و حسرت نشانده. هیچگاه لبخند از صورت شادمان و مهربان دکتر دی دور نمی‌شد. او پس از سالیان دراز خدمت پزشکی، در بازنشستگی و در سنین بالا هم از فرا گرفتن و آموختن دست نکشیده بود و عاشق شکافتن ذرات کوچک‌تر از اتم و نونان بود و هر بار که او را می‌دیدیم، از دنیای ذرات ریز و زیبایی‌های نهفته در درون آنها سخن می‌گفت. یاد عزیزش همیشه در دل‌ها به جای خواهد ماند. این ضایعه بزرگ را به همسر گرامی و فرزندان ایشان صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

دکتر کامبیز آزموده همکلاسی من در دوران هفت ساله پزشکی بود و چون طبق حروف الفبا (آ و ا)، نام من و دکتر آزموده پشت هم قرار می‌گرفت، در اکثر آزمایشگاه‌ها و کلاس‌ها باهم بودیم. با نهایت تأسف امروز این عزیز را از دست داده‌ام. دکتر کامبیز آزموده از همان دوران دانشجویی، دانشجویی ممتاز بود و بعدها نیز چون طبیبی حاذق و محبوب به بیماران و دوستانش خدمت کرد. دکتر آزموده شخصی آرام، مؤدب و مهربان بود... از دست رفتن دکتر کامبیز آزموده به طور ناگهانی و هیچگونه کسالت قبلی باعث شگفتی و تأسف عمیق خانواده و دوستان گردید. درگذشت دکتر کامبیز آزموده را به همسر گرامی و خانواده ایشان و همه دوستان تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

دکتر ظاهر فلاحی

وکیل رسمی دادگاه‌های کالیفرنیا و فدرال

حسابدار قسم خورده آمریکا (CPA)

Los Angeles : (424) 901-8529
Orange County: (714) 546-4272

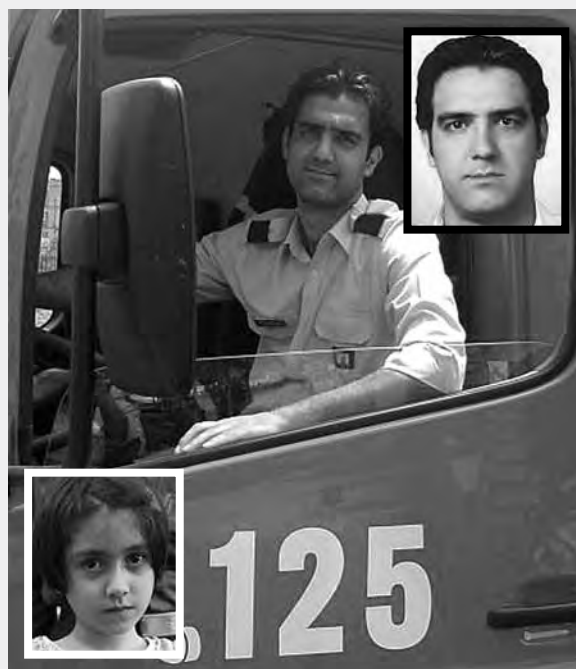
مشاورت در آوردن پول از ایران از دیدگاه‌های قانونی و مالیاتی
وکیل مدافع در مقابل اداره مالیات‌ها
وصیت‌نامه و Living Trust
مالیات‌ها برای اشخاص، شرکت‌ها و Trustها
امور دادگاهی (Litigation)

Zaher Fallahi
Tax Attorney
MS, MBA, JD, CPA

10866 Wilshire Blvd., Suite 400, Los Angeles, CA 90024
1503 South Coast Drive, Suite 207, Costa Mesa, CA 92626

e-mail: taxattorney@zfcpa.com
website: zfcpa.com

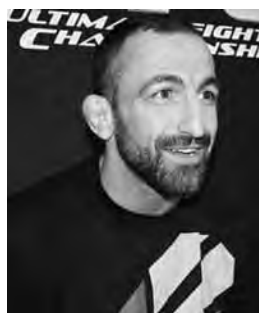
آتش‌نشان فداکار، حتی بعد از مرگ



آتش‌سوزی ساختمان ده طبقه و نجات دختر خردسال از میان آخگرهای گداخته آتش، آخرین سکانس زندگی «امید عباسی» بود. امید عباسی، فرمانده ۳۵ ساله ایستگاه ۶۸ سازمان آتش‌نشانی، در پی بروز آتش‌سوزی در یکی از واحدهای مسکونی غرب تهران در روز ۲۴ اردیبهشت، همه تلاش خود را برای نجات یک مادر و دو فرزندش که گرفتار آتش شده بودند به کار می‌بندد و در این راه به دلیل دودزدگی و حرارت بالا در وضعیت وخیمی قرار می‌گیرد و به علت شدت مصدومیت به کما می‌رود.

عباسی که در سال ۷۹ به استخدام آتش‌نشانی پایتخت درآمده بود، پیش از اینکه دچار حادثه شود، به همراه همکارانش جان دختر بچه‌ای ۱۰ ساله را از مرگ حتمی نجات داده و وی را به فضایی امن منتقل کرده بود. امید عباسی، آتش‌نشان فداکار پیش از این، با دریافت کارت اهدای عضو، آمادگی خود برای اهدای اعضای بدنش در صورت مرگ مغزی را اعلام کرده بود. بدین ترتیب پس از چند روز با رضایت خانواده امید، اعضای بدن وی جهت اهدا به بیماران نیازمند از کالبد وی خارج شد. به پاس اقدامات انسانی و گرمی‌داشت یاد و خاطره این آتش‌نشان فداکار، شورای شهر تهران معبر یا میدانی را به نام وی نامگذاری خواهد کرد.

پیروزی رضا مددی با موسیقی ایرانی مقابل مایکل جانسون



۶ آوریل، ورزشگاه ۱۶ هزار نفری گلوبه استکهلم میزبان مهم‌ترین رویداد جهانی در مسابقات «هنرهای رزمی ترکیبی» بود. ورزشی پرطرفدار در جهان که ترکیبی از کشتی آزاد و فرنگی، بوکس، جوجیتسو، کیک بوکسینگ و چند رشته دیگر است. به همین خاطر برخی چهره‌های صاحب نام کشتی جهان نیز در سطح اول این رشته ورزشی فعالیت می‌کنند. ... در یکی از جدال‌ها مایکل جانسون ۲۶ ساله از آمریکا مقابل رضا مددی ۳۴ ساله

و ایرانی مقیم سوئد قرار گرفت. گرچه او از نوجوانی به سوئد مهاجرت کرده اما با نام ایران در مسابقات شرکت می‌کند... جانسون پس از آغاز مبارزه، پای خود را اسیر دست‌های مددی دید... سرانجام وقتی مددی سر و گردن رقیب را گرو گرفت، جانسون با کف دست به پای او کوبید که علامت تسلیم و پذیرش شکست، با نتیجه ناک اوت است. هنرنمایی مددی و واکنش کاملاً متفاوت تماشاگران سوئدی به این مسابقه باعث شد او غیر از جایزه نقدی مسابقه، پاداش ۶۰ هزار دلاری «برترین مبارزه شب» را هم نصیب خود کند.

رضا مددی که در جام تختی با محسن پودنکی قهرمان سابق ایران کشتی گرفته است، و شب قبل از مسابقه‌اش از بیماری او مطلع شد، به خبرنگاران گفته بود: نذر می‌کنم در صورت پیروزی، بخشی از پاداشم را با محسن پودنکی، دوست و رقیب دیروزم قسمت کنم. فردای روز مسابقه اما پودنکی چشم از جهان فرو بست. با این حال مددی می‌گوید آن چه می‌خواستیم به محسن تقدیم کنیم، سهم

خانواده‌اش است.

مددی طی سه سال گذشته در سوئد برنده جایزه «مبارز مردم» شده که از بین قهرمانان کل رشته‌های رزمی و با رای شهروندان سوئدی انتخاب می‌شود.

ایراندخت، پروژه مستند هنری در پی یک کشف تصادفی



یک روز پاییزی سال ۱۳۸۶ نجف شکری در مسیر کار خود بود که در سطل زباله نزدیک خانه‌اش در جنوب شهر تهران چیز جالبی پیدا می‌کند: در سطل زباله سازمان ثبت احوال، شناسنامه‌هایی از دختران متولد ۱۳۲۱ پیدا می‌کند که مدت‌ها بود از رده خارج شده بودند. این گونه، او تصمیم می‌گیرد به آفرینش پروژه‌ای هنری دست بزنند، با مجموعه‌ای از

عکس‌های شناسنامه‌های یک نسل. نام پروژه را ایراندخت می‌گذارد. ایراندخت، نامی رایج در ایران است که می‌تواند نام هر دختر ایرانی باشد. پروژه شکری بر روی عکس‌ها تمرکز می‌کند، و از ذکر نام‌ها و اطلاعات شخصی چشم می‌پوشد چرا که این عکس‌ها دیگر معرف افراد مشخصی نیستند، بلکه بیانگر دوره‌ای خاص است، با ژست‌های مد آن روز، مدل موها، لباس‌ها، آرایش‌ها و تمام سبک‌هایی که گویی به گذشته‌های دور تعلق دارد. خودش می‌نویسد: یافتن برگه‌های هویت از میان زباله‌های اداره ثبت احوال، به سنگینی و بُهت کشف گوری دسته جمعی ست؛ به نسل کشی می‌ماند در نظرم، فراموشی تجویز شده از سوی نهاد قدرت.

Marriage Solemnizer, Official Translation Services

دفتر رسمی ازدواج و طلاق، دارالترجمه رسمی اسناد و مدارک

اجرای شکوهمند پیوند آسمانی عروسی و داماد ایرانی (و غیر ایرانی) با قرائت

دکتر حسینی

از فرهنگ و ادب والا و معنویت عاشقانه و عارفانه ایرانی اسلامی

به زبان شیوای فارسی و نیز زبان‌های انگلیسی و عربی

همراه با تنظیم و تقدیم عقدنامه‌های رسمی ایران و آمریکا

با سابقه‌ای دیرین و اجرای بیش از دو هزار عقد با شکوه در

سراسر آمریکا، کانادا، مکزیک و جزایر کارائیب

Tel: (703) 979-6772 (703) 568-4000



www.persianweddingceremony.com

drhosseiniphd@yahoo.com

عبدالله موحد



هر طور که حساب کنید مدال‌های طلای عبدالله موحد «سنگین» می‌شود. کسب پنج مدال طلای جهان و یک مدال طلای المپیک در روزگاری که ورزش حرفه‌ای خلاصه می‌شد در عشق و عرق ملی؛ در سال‌هایی که کسی هنگام «زیر گرفتن» در گوشه ذهنش به خرید مرسدس بنز ای.ام.دی فکر نمی‌کرد، عبدالله موحد شش سال پی در پی طلا گرفت و تبدیل شد به اسطوره‌ای دست نیافتنی در تاریخ کشتی جهان. نام او در تالار افتخارات فدراسیون جهانی کشتی (فیلا) ثبت شده است.

... عبدالله موحد، این روزها بیشتر در لابلای اشعار سعدی و حافظ غور می‌کند تا پرسه زدن در میان تیتراهای اغلب سرگرم کننده رسانه‌ها. او شعر هم می‌سراید. هنوز دفتری از اشعارش را منتشر نکرده و بنا هم ندارد چنین کند اما اگر پایش بیفتد خیلی راحت حرفش را در قالب سروده‌هایش بازگو می‌کند.

در زیرزمین خانه ویلایی‌اش، مجموعه‌ای از دستگاه‌های بدنسازی دارد و می‌گوید تا شش نفر می‌توانند همزمان از آنها استفاده کنند؛ یعنی اگر روزی روزگاری تیم ملی کشتی آزاد ایران به آمریکا بیاید و فرصت کند سری به این نابغه بزند، احتمالاً همه چی برای یک تمرین حرفه‌ای در این بیشه که بی‌شباهت به مازندران نیست، فراهم خواهد بود.

او در میانه دهه ۵۰ شمسی برای تحصیل در مقطع دکترای تربیت بدنی به واشنگتن آمریکا آمده بود و مانند دیگر مقاطع تحصیلی که در ایران گذرانده بود مشغول کسب نمره‌های عالی بود که از ایران فراخوانده شد. به او گفتند که بورسیه او را نمی‌توانند تمدید کنند و باید هر چه زودتر بازگردد... شاید به همین علت است که به نظر می‌رسد او هنوز از چرخ فلک یا دست کم گردانندگان زمینی آن در آن سال‌ها گله‌مند است. می‌گوید: «من فوت و فن قهرمانی را خوب بلد بودم و می‌دانستم که چطور می‌شود در صدر ماند... شاید اگر ایران می‌ماندم می‌توانستم به جوان‌ترها این دانش را منتقل کنم.»

این «دانش» این روزها در گوشه‌ای دنج از جنگل‌های ویرجینیا زیر آلاچیقی دست ساز می‌نشیند و در «هوایی کاملاً مشابه بابل‌سر» هر روز نرمش می‌کند. در پاسخ به این سوال که از ایران چه مطاعی را دوست داشتید به آمریکا بیاورید، می‌گوید: «احتمالاً چیزی نیست که در چمدان قابل انتقال باشد اما اگر می‌شد دوست داشتم «دوستی‌ها و صمیمیت‌ها» را به اینجا بیاورم.»

«هربار که ایران می‌روم، مردم آنقدر به من لطف و محبت می‌کنند که در طول دوسه ماه اقامت حتی نمی‌رسم به خانه بروم. یکبار صبح زود در خیابان یک دفعه دیدم جوانی که پشت من می‌آمد به حالتی که من فکر کردم دارد می‌افتد، خواست که پاهایم را ببوسد. موفق نشد و من در عوض صورتش را بوسیدم. این مهر و محبت‌ها اینجا اگر نایاب نباشد، کمیاب است.»

«اما اینجا کسی ما را نمی‌شناسد: کس نداند از کجا و کیستم... این چنین آواره بهر چیستم.»

اکران جدیدترین ساخته‌ی فرهادی در ایران،

فیلم «گذشته»

علی سرتیپی، مدیر عامل فیلمبرمان به خبرنگار سینمایی ایسنا، درباره اکران آخرین ساخته اصغر فرهادی در ایران گفت: با توجه به موافقت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و رئیس سازمان سینمایی، پروانه فیلم را شنبه دریافت خواهیم کرد و اکران از ۲۲ خرداد ماه در تهران و همزمان در شهرستان‌ها به نمایش در می‌آید. به گفته سرتیپی این فیلم با زبان فرانسه و زیرنویس فارسی در ایران به نمایش در می‌آید. اصغر فرهادی در جشنواره‌ی فیلم کن به خبرنگار ایسنا گفته بود: اکران «گذشته» در ایران برای من بیشتر از فیلم‌های دیگر اهمیت دارد... برای من اهمیت دارد که همزمان با کشورهای دیگر، در ایران هم تماشاگران بتوانند فیلم را ببینند. فرهادی درباره‌ی همزمانی اکران فیلم با انتخابات ریاست جمهوری در ایران نیز گفت: همین که قرار است فیلم در ایران اکران شود، اتفاق خوبی است و هر چه زودتر بهتر. فیلم درباره الی هم در همین زمان‌ها اکران شد.

در خلاصه داستان «گذشته» آمده است: «احمد (علی مصفا) ۴ سال پس از جدایی از همسر فرانسوی‌اش به درخواست او راهی پاریس می‌شود تا مراحل اداری طلاقشان را طی کرده و ثبت کنند. او در مدت اقامت کوتاهش متوجه آشننگی «لوسی» دختر همسر سابقش می‌شود. تلاش او برای کمک به «لوسی» پرده از رازی در گذشته بر می‌دارد.»

زندگی بعد زلزله

بوشهر فروردین ۱۳۹۲



MEHR

Photo: M.reza Dehdari

MEHR NEWS AGENCY

این عکس به اولین شب بعد از زلزله در بوشهر در فروردین ماه امسال تعلق دارد

SOUSAN ALEMANSOUR, ESQ

Attorney at Law

دکتر سوسن آل منصور

وکیل

**قیمومیت فرزندان - نفقه - تقسیم اموال طلاق
امور جنائی مربوط به نوجوانان**

AREAS OF PRACTICE

FAMILY LAW

JUVENILE CRIMINAL LAW

ADMITTED IN:

Federal Courts of the United States of America

United States District Court– Central District

United States Tax Court

All Courts of the State of California

Telephone: (949) 253-4090

Email: esq@ix.netcom.com

www.lawwiz.com

S. A. Myaskovsky

A Professional Corporation

2 Corporate Park, Suite 210

Irvine, CA 92606



شاهرخ احکامی

ایرانی آمریکایی‌ها

معبود انصاری

The Edwin Mellen Press, P.O.Box 450, Lewiston, N.Y, USA

دکتر معبود انصاری، چهره شناخته شده و استاد برجسته جامعه‌شناسی، یکی از فعال‌ترین شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی در جامعه ایرانیان نیوجرسی و نیویورک پس از انقلاب می‌باشد که ضمن تدریس و تحقیق، انتشار چند کتاب آموزنده و پرخواننده را نیز در کارنامه خود دارد. وجودش در شب‌های شعر، سخنرانی‌های گوناگون و کمک‌هایش به یاران و دوستانش زبان‌زد همگان می‌باشد. کتاب اخیر وی به نام «ایرانی-آمریکایی‌ها» نتیجه چند سال تحقیق و کوشش عمیق است. این کتاب در حقیقت ادامه دو کتاب «ایرانیان مهاجر در آمریکا» و «پایه‌گذاری جامعه ایرانی در آمریکا» است که دکتر انصاری آنها را پیش‌تر به چاپ رسانده است. دکتر انصاری می‌نویسد، مهاجرت در ظرف سه دهه گذشته بزرگ‌ترین حرکتی بوده که ایرانیان چه در آمریکا و چه در سرزمین‌های دیگر آن را تجربه کرده‌اند. برای ایرانیان این بزرگ‌ترین و بیشترین دوری و پراکندگی از وطن، در طول تاریخ بوده است. معنای این مهاجرت این نبوده که ایرانیان ایران را از یاد ببرند، بلکه برعکس در ظرف این سی سال همواره سعی کرده‌اند که ایرانی باقی بمانند و هویت ایرانی را به نسل‌های بعد از خود منتقل کنند.... بزرگ‌ترین موج مهاجرین ایرانی به آمریکا بعد از انقلاب ۱۳۵۷ اتفاق افتاد. روابط ایرانی‌ها با مراکز فرهنگی و تدریسی آمریکا سابقه طولانی دارد.... انقلاب ۱۳۵۷ باعث شد که جامعه ایرانی تشکل سازمانی به خود بدهد. ایرانیانی که در اوایل ۱۳۸۰ به آمریکا آمده بودند، تصور آن را که به طور دایم در اینجا خواهند ماند، نداشتند. زیرا علاقه و احساس عمیق عاطفی آنها نسبت به ایران مانع از چنین گرایشی می‌شد.... امروز بسیاری از ایرانیان واقعاً در آمریکا ماندگار شده‌اند و نقش تاریخی شایسته‌ای در تاریخ این کشور ایفا کرده‌اند....

اکثر ایرانیان (ایران) در حدود ده درصد سرزمین ایران زیست می‌کنند، چون که ۹۰ درصد بقیه این سرزمین قابل کشت و زرع نیست.... جمعیت ایران در اواخر قرن بیستم از دیاد فاحشی یافت و در سال ۲۰۰۸، جمعیت ایران ۷۲ میلیون شد، ۶۵ درصد جمعیت در سال ۲۰۱۲ زیر بیست و پنج سال بود. به عبارتی دیگر قریب به دوسوم جمعیت ایران زیر سی سال است.... بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی ایران، ارمنه می‌باشند با جمعیتی در حدود ۲۵۰ هزار نفر.... در اوایل دهه ۱۹۴۰، ایران پناهگاه یهودیان لهستانی شد که از دست هیتلر گریخته بودند. قبل از انقلاب ۱۳۵۷ حدود ۱۵۰-۱۰۰ هزار یهودی در ایران بود. پس از ۱۳۵۷ بسیاری از آنان به اسرائیل و آمریکا رفتند. امروزه حدود ۲۵ هزار یهودی در ایران زندگی می‌کنند که پس از ترکیه و اسرائیل بیشترین تعداد یهودی در کشورهای خاورمیانه می‌باشد. بیشتر کشورهای خاورمیانه، نوظهور و بنیاد تازه‌ای دارند، در حالی که ایران یکی از قدیمی‌ترین و افتخارآمیزترین کشورهای جهان است. آزادی خواهی، ملی‌گرایی و استقلال طلبی انگیزه اصلی ایرانیان است....

از نظر نسل‌های گوناگون ایرانی، آمریکا با دخالت «سیا» دکتر مصدق نخست‌وزیر انتخابی ایران را ساقط کرد و این واقعه را (در ۲۸ مرداد) و یا ۱۹ آگوست ۱۹۵۳، کرمیت روزولت، نواده پرزیدنت تدی روزولت هدایت کرد. با اینکه این کار را آمریکا به تنهایی انجام داد ولی بعداً به بهانه جلوگیری از نفوذ کمونیست‌ها، این اقدام را یک برنامه آمریکایی انگلیسی اعلام کردند....

انقلاب ۱۳۵۷ در بسیاری از ایرانیان یک احساس ملی‌گرایانه بر مبنای ایده‌های استقلال، آزادی و تمامیت ارضی ایجاد کرد و در طول دوازده ماه توجه صدها میلیون نفر در سرتاسر جهان را، به خاطر شهامت و گستردگی جنبش و مبارزه مردم، به خود جلب کرد. به نظر می‌رسد، در مقایسه‌ی شرکت حداقل ده درصد مردم ایران در این انقلاب با حضور دو درصدی آمریکایی‌ها در جنبش استقلال این کشور در سال ۱۳۵۶، و همچنین حضور مردم در انقلاب‌های فرانسه در ۱۷۸۹ و روسیه در ۱۹۱۷، انقلاب ایران بزرگ‌ترین انقلاب مردمی تاریخ است. این انقلاب جنبه ملی ایرانی و اسلامی داشت و بالاخره بعد از ۲۵۰۰ سال رژیم پادشاهی، به جمهوری اسلامی تبدیل شد. مع الوصف باید گفت رژیمی که بر سر کار آمد که بسیاری از ایرانیان تصور آن را هم نمی‌کردند. اتحاد و یگانگی که برای مخالفت با شاه ایجاد شده بود، دیری نپایید. اعدام‌های نزدیکان شاه، هجوم مردم برای مهاجرت که چند ماه پیش از انقلاب شروع شده بود، گسترش یافت. مهاجرت سرمایه‌داران، تکنوکرات‌ها، افسران نظامی، استادان دانشگاه‌ها، پزشکان، پرستاران و مدیرانی که در ظرف یک سال از قدرت و مقام‌شان رانده شده بودند، ترک وطن کردند. جنبشی که برای کسب دموکراسی به وجود آمده بود، تحت رهبری آیت‌الله خمینی به تشکیل حکومت مذهبی انجامید....

دکتر انصاری می‌نویسد سه موج مهاجرت ایرانیان به آمریکا، مستقیماً از ایران و یا از کشورهای دیگری که در آن مقیم بودند صورت گرفت.... موج اول مهاجرت بین سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۷۸، و با هدف تحصیلات عالیه در خارج از ایران در میان مردم طبقه متوسط آغاز شد. در این مرحله ایرانیان ابتدا با ویزای تحصیلی وارد آمریکا می‌شدند و بعداً درخواست اقامت دایم می‌کردند. در دوره اوج مهاجرت به آمریکا در سال‌های ۱۹۰۳-۱۸۴۲، فقط ۱۳۰ ایرانی به آمریکا مهاجرت کردند. اما از سال ۱۹۴۵ میزان مهاجرین ایرانی رو به تصاعد گذاشت. در این زمان، طبق گزارش انستیتوی آموزش بین‌المللی، دانشجویان ایرانی بیش از اتباع خارجی دیگر در آمریکا به تحصیلات عالی اشتغال داشتند. در این زمان از ۳۴۸۵۵ نفر مهاجرین ایرانی ۸۸۷۷ نفر اقامت دایم گرفته بودند.... موج دوم مهاجرت ایرانیان بین سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۷۸، بلافاصله بعد از انقلاب ۱۳۵۷ شروع شد و در سال ۱۹۸۰ به حد اعلی خود رسید. در واقع این موج بزرگ‌ترین مهاجرت ایرانیان به آمریکا بود.... ورود پناهندگان سیاسی و مهاجرین فصل تازه‌ای را در تاریخچه کوتاه ایرانیان در آمریکا گشود. در تاریخ قدیمی و طولانی ایران، مردم هیچگاه تا این اندازه بدون رغبت و تمایل مجبور به ترک وطن نشده بودند.... هیچ آمار دقیقی در دست نیست، ولی حدس زده می‌شود که حدود ۴۰-۳۰ میلیون دلار توسط خانواده‌های اشرافی و طبقات بالا و عده زیادی از ایرانیان طبقه متوسط پول و سرمایه به آمریکا آورده شد....

موج سوم مهاجرت از سال ۱۹۹۰ آغاز و تا به امروز ادامه دارد. در سال ۲۰۱۰ آمار نشان می‌دهد که بیست و هفت درصد از ۴۶۴۰۰۰ ایرانی آمریکایی از سال ۲۰۰۱ به آمریکا مهاجرت کرده‌اند. این شامل ایرانی‌های ۶۵ سال به بالا و جوانانی می‌شود که در دوران جنگ ایران و عراق برای فرار از خدمت نظام مهاجرت کرده بودند....

ایرانیان مقیم آمریکا، ابتدا خود را ایرانی و بعد آمریکایی می‌دانند.... بهترین شکلی که می‌شود ایرانی-آمریکایی‌های دومی‌وجودیتی (هویتی) را می‌توان «نیمی ایرانی، نیمی آمریکایی» تعریف کرد....

رژه نوروزی ایرانیان در نیویورک از سال ۲۰۰۳، هر ساله در نیویورک برگزار می‌شود. در این روز ایرانیان تقریباً در طول خیابان مادیسون با به احتزاز درآوردن

و مختصر گوئی و صدای آهسته و کم ادعای وزیر جنگ به اضافه خدمات گرانبهای او را در ایجاد امنیت و رفاه به غایت می‌پسندیدند....

به کمک سردار سپه و پیشنهاد ذکاءالملک فروغی وزیر امور خارجه... یک مؤسسه فرهنگی جدید به نام «مدرسه دارالمعلمین مرکزی» برپا شد.... و مدرسه شش کلاسه متوسطه‌ای شبیه به دارالفنون که تنها دبیرستان کامل آن زمان بود به وجود آمد که کامل‌تر و دروس آن از هر جهت فشرده‌تر (علمی و ادبی) بود.... من دوره دوم متوسطه را در این مدرسه تحصیل کردم و در خرداد ۱۳۰۵ فارغ‌التحصیل شدم. همکلاسی‌های من که بعداً نامدار گردیدند، عبارت بودند از: عبدالله ریاضی، رئیس مجلس که به دستور دادگاه انقلاب اسلامی شهید شد، محسن فروغی سناتور و همکار من که در انقلاب اخیر به زندان افتاد... و بلافاصله بعد از خروج از زندان درگذشت، مهندس رضوی نایب رئیس مجلس دوران دکتر مصدق، دکتر حکمی رئیس دانشگاه اصفهان، حبیب یغمایی مدیر مجله یغما، استاد تربیتی معلم ادبیات....

... قرارداد شیلات و مسئله بهره‌برداری از شیلات سواحل جنوبی بحر خزر بر طبق فصل ۱۴ عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بین دولتین ایران و شوروی منعقد گردید.... الفاحق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون، حق قضاوت کنسولی در ایران، هنگام انعقاد عهدنامه ننگین ترکمانچای با روسیه تزاری در سال ۱۸۲۸ میلادی آغاز گردید. به عبارت دیگر بر طبق عهدنامه مزبور این حق به دولت روسیه داده شد. پس از آن در قراردادهایی که با دول دیگر منعقد می‌گشت، به آن دولت‌ها نیز حقوق دول کامله‌الوداد داده می‌شد که طبیعتاً حق قضاوت کنسولی نیز به آنان تعلق می‌گرفت. در تاریخ ۱۹ اردیبهشت سال ۱۳۰۶ سفارت‌خانه‌های ایران به دولت آلمان، ایتالیا، بلژیک، هلند، سوئیس و اسپانی اعلام کردند که «نظربه الغای قضاوت کنسولی و مزایای اتباع خارجه در ایران و نظر به تغییری که در اوضاع مملکتی و افکار عامه روی داده، دولت ایران عهودی را که محتوی حقوق ممتاز می‌باشد، فسخ و اعلام می‌نماید که بعد از انقضا مدت یک سال از تاریخ فوق، یعنی در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۷ مطابق ۱۰ می ۱۹۲۸ عهود مزبور به کلی بلااثر خواهد بود و برای آن که در آن موقع رابطه عهده‌ای با دول مزبور منتقطع نشود، دولت ایران حاضر است در ظرف مدت یک سال که عهدنامه‌های ممتاز به قوت خود باقی است، به عقد معاهدات جدید مبادرت نماید».... همچنین به دولت‌های انگلیس، امریکا، اسکانديناوی و آمریکای جنوبی که در عهدنامه آن‌ها حق قضاوت کنسولی و حقوق ممتاز دیگر تصریح نشده و فقط به عنوان دول کامله‌الوداد از مزایای مزبور استفاده می‌کردند، اخطار شد که: «چون عهود ممتاز در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۷ به کلی بلااثر خواهد بود، بالطبع دولی هم که فقط به عنوان کامله‌الوداد استفاده می‌کرده‌اند، دیگر از حقوق ممتاز مذکور از تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۷ بهره‌مند نخواهند بود.» درباره الغای امتیاز حفريات آثار باستانی، در این کتاب آمده است: در سال ۱۹۰۰ میلادی فرانسویان امتیاز دایمی حفر آثار باستانی و کشف آثار باستانی تاریخی را کسب کرده بودند و به موجب آن مأموران دولت فرانسه حق داشتند که هر چه را در شوش به دست می‌آوردند، بدون آنکه سهمی از آن به دولت ایران داده شود به کشور خود حمل کنند. در مهرماه ۱۳۰۶ دولت ایران این امتیاز را لغو کرد و بین کفیل وزارت امور خارجه ایران و بایرو شارژ دافر دولت فرانسه در ایران موافقت‌نامه‌ای به امضا رسید و قرار شد یک باستان‌شناس فرانسوی برای کشف آثار باستانی استخدام شود و بر همین اساس مسیو گدار برای مدت پنج سال به استخدام دولت ایران درآمد.... با توجه به اینکه موزه لوور گنجینه هنری و تاریخی را که مسیو دومرگان از شوش به دست آورده، می‌توان گفت اقدام به لغو امتیازات حفريات را در عداد کارهای مهم و ارزشمند دوران سازندگی پهلوی به حساب آورد. سپس با تأسیس اداره موزه و اداره کل باستان‌شناسی در اثر اکتشافات و حفريات آثار عتیقه‌ای به دست آمد و جمع‌آوری شد و موزه ایران با وضع بدیعی که از هر جهت تازگی داشت از تجمع آنها پر بار گردید....

... واژه «ایران» به جای «پرس»

در دی ماه ۱۳۱۳ از طرف وزارت خارجه بخش‌نامه‌ای به عموم

پرچم شیر و خورشید، و اجرای زنده موسیقی ایرانی و خواندن سرود ملی (ای ایران) هوای نوروژ ایرانی را به این شهر می‌آوردند. در رژه ایرانیان، تمام ایرانیان از هر قوم و مذهب و گرایش سیاسی، فقط برای معرفی فرهنگ و تاریخ آداب و رسوم ایران قبل از اسلام دست در دست یکدیگر به حرکت درمی‌آیند.... این رژه توسط گروهی پزشک ایرانی با خانواده‌هایشان که مقیم نیویورک و نیوجرسی هستند به راه افتاد. (بنیانگذاران این رژه ناهید و شاهرخ احکامی، نینا و ضیا قوامی، شبنم و رودی رضازاده، و مهشید و سیروس اسدی بودند. — میراث ایران) ... «ایران تایمز» و مجله «میراث ایران» پرخواننده‌ترین نشریات ایرانی آمریکایی هستند. ایران تایمز از سال ۱۹۷۹ تا به حال قدیمی‌ترین روزنامه فارسی زبان آمریکاست.... این روزنامه فاقد سرمقاله است، و محتوای آن مقالات رسیده و اخبار مربوط به ایران و ایرانیان جهت شناساندن تاریخ و فرهنگ ایران تهیه می‌شود. بخش بررسی کتاب این روزنامه به وسیله اردشیر لطفعلیان، شاعر و نویسنده انجام می‌گیرد.... مجله «میراث ایران» همان طوری که از نامش برمی‌آید پلی است بین گذشته و زمان حال ایران. «میراث ایران» معرف ایرانی آمریکایی‌های برجسته و نخبه است. این مجله دوزبانه است و از سال ۱۹۹۵ به طور مرتب هر سه ماه یک بار به چاپ می‌رسد. محتویات مجله «میراث ایران» حاکی از تعهد عمیق سردبیر آن در حفظ و اشاعه فرهنگ و تاریخ ایران است. خوانندگان «میراث ایران» از اینکه می‌بینند این مجله نکات و جنبه‌های مثبت و خوب ایرانیان در مهاجرت را نشان می‌دهد، بسیار خوشنود هستند. با این همه احساسات ضدایرانی در آمریکا، وجود «میراث ایران» و تداومش در میان مطبوعات قومی جالب و قابل تحسین است.... این کتاب سرشار از نکات جالب و خواندنی است. توفیق بیشتر دکتر معبور انصاری را در فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی آرزو می‌کنیم.

یادداشت‌های عمر (جلد دوم)

نوشته سید حسین دها

شرکت چاپ و انتشارات اقبال لس‌آنجلس

... در نخستین بخش از جلد اول کتاب، نویسنده صحنه‌های زنده و گویایی از جامعه ایرانی در دوران پیش از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی را به تصویر کشید که پس از آن به شرح و تحلیل کودتا پرداخته... آنگاه انقراض قاجاریه و سلطنت رضاشاه مطرح می‌شود.

و اینک جلد دوم. در این دفتر، نویسنده آگاه و بی‌نظر، پادشاهی رضاشاه را پی می‌گیرد.... از عروج و افول «بازیگران عصر طلایی» سخن می‌گوید و این مقوله را تا پایان دوران قدرت رضاشاه، یعنی ۱۳۲۰ خورشیدی دنبال می‌کند.

... علی‌دشتی مقاله‌ای منتشر کرد که تأثیر عجیبی در اذهان برجای گذاشت. وی در این مقاله که عنوان «به آقای سردار سپه» را داشت، چنین نوشته بود: «آقای سردار سپه بخوانید و به دقت هم بخوانید، زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده‌اید، کمتر این گونه کلمات به مسامع شما رسیده است. آقای سردار سپه، شاید آن روزی که مدیر روزنامه ستاره ایران را به دستور شما شلاق زدند، یک نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره عموم چقدر سوءاثر بخشید. آن روزی که مدیر روزنامه ایران آزاد به حکم شما تبعید شد، کسی این قدر در راه دوستی شما فداکاری نداشت که از اصدار این حکمی که قلوب عناصر آزادی‌خواه را آزار می‌داد، جلوگیری کند. چرا؟ برای این که طبع ایرانی مجامله کار است....»

خود دشتی نقل می‌کرد که: «سردار سپه پس از خواندن آن مقاله نه دستور حبس مرا داد و نه مرا تبعید کرد و نه شلاق زد بلکه دوستی مرا مفیدتر تشخیص داد.» ابراهیم خواجه‌نوری می‌گفت: «سادگی و بی‌آلایشی که سردار سپه در لباس پوشیدن و رفتار و گفتارش داشت، میهن‌پرستی صادقانه او، نظم و نسقی که به قشون بی‌سر و ته سابق داده بود، اعزام قشون به خوزستان و غیره، شیخ علی دشتی نکته‌سنج را متوجه سردار سپه کرد. باید به حقیقت گفت مردم ایران که مدت‌ها از عبارات پرصدا و تو خالی وزرا و رجال سابق خسته شده بودند، کم حرفی

افسوس خوردم که چرا رضاشاه را ترک گفتم و با او همکاری نکردم. اعتراف می‌کنم که وی رهبری بزرگ بود. افسوس که افراد متملق و چاپلوس دور او جمع شدند و خرابش کردند! این گناه ما است که او را رها کردیم. او ناچار حاضر به همکاری با متملقان گشت، در حالی که روزهای اول از مردم چاپلوس خوشش نمی‌آمد و از آنان دوری می‌کرد. او به هر کدام از ما رو آورد، دست رد به سینه او زدیم در حالی که او ما را بیشتر می‌پسندید.»

هنرمندان سرزمین پارت قوچان

محمد جابانی

انتشارات سخن گستر، مشهد، ۸۴۳۹۹۵۵

استاد محمد جابانی که عمری را در راه آموزش و پرورش فرزندان خطه قوچان گذرانده، هم‌زمان برای حفظ و احیای تاریخ قوچان و مردم قوچان از هیچ فداکاری و تلاشی دریغ نکرده است. او این کتاب را با اطلاعات وسیع و جالب درباره هنر و هنرمندان سرزمین پارت قوچان نگاشته و به علاقمندان فرهنگ ایران و بخصوص قوچان و قوچانی‌ها هدیه کرده است.

آقای جابانی می‌نویسد: دکتر فرزاد قایمی، همشهری فرهیخته و گرامی ما، در کتاب شاهنامه‌سرایی از گوسان‌ها سخن رانده است. او می‌نویسد: گوسان‌ها می‌توانسته‌اند از آزادی بیان بیشتری برخوردار باشند و بسیاری از مسایل را که مردم جرأت اظهار آن را نداشته‌اند ... با نوای موسیقی به شاه منتقل می‌شده است.... مطابق روایت فردوسی و ثعالی، مهمترین رامشگران دربار خسرو، ابتدا «سرکش» بود. فردوسی او را سرکش، ثعالی سرجیس و نظامی نکبسا (در خسرو و شیرین) خوانده است. بارید، خنیاگر جوان، چیره دستی که به روایت ثعالی از اهالی مرو است و از علاقه شاه به رامشگران آگاه، قصد نزدیکی به بارگاه شاه را دارد، اما حسادت سرکش مانع ورود او به مجالس شاهانه می‌شود. در نتیجه، با کمک باغبان شاه («مروی») در بالای درختی پنهان می‌شود. نخست سرود، یک «پهلوانی سرود» به نام «دادآفرید»، دومین «پیکارگر» و سومی «سبز در سبز» را می‌نوازد.

شاه به شنیدن هر سرود، چنان سرمست می‌شود که جام یک منی نبیذ را سرمی‌کشد و وقتی بارید را می‌یابد، دهان و برش را پر از گوهر و درّ و خوشاب می‌کند و او را مهتر رامشگران قرار می‌دهد و سرکش را به خاطر تنگ‌چشمی سرزنش می‌کند....

.... «انجمن موسیقی ایران» خراسان، یکی از مراکز بسیار مهم موسیقی، در میان تمدن‌های بشری محسوب می‌گردد. سابقه موسیقی خراسان، اساس و پایه تحقیقات علمی بسیاری از دانشمندان بزرگ در طی تاریخ بوده است. «ابونصر فارابی» دانشمند و فیلسوف ایرانی، مطالعات خود در زمینه موسیقی را به تنبور خراسان استوار کرد و کتاب بزرگ «موسیقی‌الکبیر» را بر همین اساس، به رشته تحریر درآورد.... دوتار (تنبور) در خراسان، بیش از سایر سازها مورد توجه واقع شده است....

موسیقی شمال خراسان را به روایت استاد هوشنگ جاوید (نقل از موسیقی نواحی ایران کتاب اول) مرور می‌کنیم: کرمانج‌ها مرزداران بی‌خواب و خور، تک‌سازان حماسه‌ساز، که در مبارزه سینه‌مرد و زن‌شان در برابر دشمن، سپری محکم شده و در زندگی، عرضه اندوه و شادی، هنر در جسم و جان‌شان رسوخ دارد.... مرد کرمانج آشنا با گله و زمین و دانه و آفتاب، هرگاه از تن اسب به زیر می‌آید گوش به نوای موسیقی می‌داد و هم‌نوا، بخشی به سرودن شعری می‌پرداخت و اینک نیز همین کار را انجام می‌دهد.... موسیقی در میان کرمانج‌ها حرمت داردگ اصالت و تبار و نژاد داردگ و ایمان در آن جاری است. این قوم با توجه به اسناد تاریخی در پیکارهای شان با دشمن، از موسیقی بهره برده‌اند «جریان حمله روس‌ها، قضیه فرزند ججوخان به نام قدم یار و بیست قشمه‌نواز»....

آیت‌الله طباطبایی به منبر رفته، گفت «دختران قوچانی را در عوض سه ری (۱۲ من، واحد وزن) گندم مالیات که نداشتند بدهند، گرفته به ترکمان‌ها ...

سفارت‌خانه‌های ایران در خارج و سفارت‌خانه‌های خارجی در ایران صادر گردید مبنی بر اینکه، نام مملکت ما ایران است و جهتی ندارد که غالب زبان‌های اروپایی ایران را پرس و ایرانی را پرسان بخوانند و حال آنکه پرس با پارس یک قسمت از کشور ایران است و ضمن بخش‌نامه خواسته شده بود که از اول فروردین ۱۳۱۴ در عموم مکاتبات این موضوع رعایت شود....

رضاشاه در آستانه ۷۰ سالگی، در روزگاری که کشور ایران در امنیت کامل به سر می‌برد و مشکلات عظیم حل شده بود و می‌خواست دوران پیری خود را به آسودگی بگذراند، جنگی در آن سوی دریاهای موجب شد که کارهای وی متوقف گردد و این پیش‌آمد او را تند و عصبی و بهانه‌گیر ساخت. رضاشاه گرچه در حضور کسانی که به آنها اعتماد و اطمینان نداشت، تمایلات قلبی خود را نسبت به هیتلر ابراز نمی‌کرد، حتی دوبار دکتر متین دفتری را که در حضور عده‌ای آشکارا از پیروزی‌های هیتلر ابراز شادمانی کرده بود به باد ناسزا گرفت، اما در خلوت پنهان نمی‌کرد که دوستدار پیروزی آلمان و دول محور است. در یکی از همین روزها به حاج آقا رضا رفیع (فائز مقام‌الملک) گفته بود: «اگر من در اروپا زاده شده بودم، حتماً آدلف هیتلر می‌شدم.» محمود جم نیز روزگاری به وی گفته بود: «تاریخ اعلیحضرت را در کنار ناپلئون قرار خواهد داد.»

دکتر محمد سجادی سناتور و وزیر راه دوران رضاشاه نقل می‌کرد: «یک روز خدمت شاه رسیدم. از او تقاضا کردم روزی ده شاهی به دستمزد کارگران راه سوشه اصفهان به شهرضا که در آفتاب سوزان به کار خود ادامه داده بودند، اضافه نمایم. در آن روزگار مزد کارگر روزی ۳ قران بود. شاه رو به من کرده گفت دکتر تو می‌خواهی نرخ مزد را بالا ببری؟ اگر من دستور دهم روزی ده شاهی به مزد کارگران افزوده شود، به همین نسبت هزینه زندگی بالا خواهد رفت. تو اگر میل داری به این کارگران کمک نمایی، آخر ماه به عنوان پاداش حسن خدمت مبلغی به آنان بده. تغییر نرخ مزد به صلاح کشور نیست؟ دکتر محمد سجادی می‌گفت: «من که خود دکتر اقتصاد بودم، فهمیدم به راستی آن روز آن مرد بزرگ به من درس روشنی داد و حق با او بود.»

... غالب نویسندگان دوران رضاشاه را از دید خود بیان کرده‌اند. یکی از افرادی که پس از شهریور ۲۰ بر علیه رضاشاه قلمفرسایی می‌کرد، ملک‌الشعرا بهار بود که نگارنده در همسایگی وی زندگی می‌کردم. شادروان بهار سال‌ها خانه‌نشین و منزوی بود و من از سال ۱۳۱۸ به بعد تا زنده بود کراراً با آن مرحوم در تماس بودم. وی از مخالفان سرسخت رضاشاه بود و در روزنامه نوبهار با قلم توانای خود محشر می‌کرد. (البته پس از شهریور ۲۰) یک روز که در خلوت بودیم، سر درد دل او باز شد و اظهار کرد: «امروز جای رضاشاه خالی است. افسوس که مرحوم مدرس نمی‌گذاشت من با رضاشاه همکاری کنم. من جزء اقلیت و به مدرس علاقمند بودم و تمایل نداشتیم از مدرس جدا شوم. بعدها که با خود فکر کردم،

مشکل‌گشای شما

پیشگویی

توسط **KATE** تاروت

PSYCHIC READINGS

Reunites Lovers
Solves All Problems
Answers All Questions
Regarding Love Marriage Business

FREE READING BY PHONE

Kate: 408.427.5815
Gigi: 214.794.6562



فروختند» ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کرد...».

عباسعلی خسروان یکی از افرادی بود که در موقع مسئولیت ریاست فرهنگ قوچان در پیشرفت ورزش، به خصوص کشتی که در همان سالها افتخارات زیادی آفریدند، کوشش بسزایی داشت. اولین کلاس نقاشی را در موقع ریاست ایشان در سال ۱۳۳۵... به سرپرستی آقای منصور جنتی که در آن موقع معلم بودند و از نقاشی آگاهی داشتند تشکیل دادند. دانش‌آموزان این کلاس، ولی قهرمانلو، محمد مهدی هراتی، محمد جعفر صابری، بهزاد احکامی، محمد پولادی و حسن زهانی بودند که بعدها هر کدام جزء اساتید این فن شدند....

استاد اسماعیل ستارزاده هنرمندی که در حوزه هنری ایران خوش درخشید او از کودکی به موسیقی علاقه داشت و نوآوری یکی از کارهای او بود. ستارزاده هنر را برای شغل نخواست، بلکه با عشق به مردم این کار را می‌کرد. درآمد او اغلب صرف خانواده‌های بی‌بضاعت می‌شد. او شغل دیگری همچون آرایشگری برای درآمد زندگی داشت.

... ستارزاده از خصوصیات جالبی برخوردار بود، خوب می‌خواند و اغلب آهنگ‌ها و ترانه‌ها را خودش می‌ساخت. بعد از گذشت سال‌ها، [ترانه] «دختر قوچانی» او که حکایت دل، و یادی و خاطره‌ای است در از بین رفتن و تصادف دختری که با زحمت او را به پزشکی رسانده بود.... [در یادداشت].

حاج قربان سلیمانی... نویسنده (جابانی) در ده‌علی‌آباد حومه قوچان، سراغ قربان سلیمانی را می‌گیرد و با او روبرو می‌شود. در این جلسه [سلیمانی] یکی از اشعار قمری، شاعر ترک زبان را خواند:

آشنا پول، قربا پول، قوم پول

معرفت پول، عقل پول، دنیا بیلہ دوران ایدر

گر پولون چخسته‌البندن حق تیش سون دادوه

عقلده بوذرجمهر اول سن، سنه‌نادان ایدر

برگردان فارسی مصرع اول روشن است همه چیز با پول است و این گذران دوران روزگار است و اگر پول نداشتی و بوذرجمهر حکیم هم بودی می‌گویند نادان است.

در این شعر به کلمه اقربا تکیه کرد و نکته ظریفی را معنی نمود که اگر پول داشتی همه قرب تو را دارندگ از اقربا و نزدیکانند و اگر نداشتی اقربای با الف به عین تبدیل می‌شود و مانند عقرب تو را نیش می‌زنند. این گفته با تار سحرآور در سال ۱۳۶۹ در خانه گلین علی‌آباد، که هنوز پابرجاست، اثر عمیقی بر ما گذاشت.... سلیمانی توانست در طول حیات خود احترام عمیق و پر مایه معنوی را به سوی خود جلب کند. او هرگز این هنر را برای معاش انتخاب نکرد. زارعی بود که برای خود کار می‌کرد. برای دل دیگران می‌نواخت. هیچگاه از این وسیله سودجویی نکرد نه در رفتار و نه در کردار. او همان لباس روستایی ساده را تا آخر عمر پوشید....

استاد محمد یگانه: سابقه کار هنری او بیش از چهل سال است. چهل سال در پهندهشت موسیقی مقامی قدم زدن و گوی سبقت از همگان ربودن کار آسانی نیست. محمد تا کنون عناوین مختلفی پیدا کرده و در جشنواره‌های متعدد در شهرستان‌های کشور و خارج از کشور شرکت داشته و حتی کسب عنوان هنرمند ملی را در سال ۱۳۸۳ در تبریز کسب نموده....

سروش قهرمانلو... نزد پدر طراحی و نقاشی و خطاطی را آموخت و در سال‌های نوجوانی به مقام اول طراحی مشهد دست یافت. دو تار را، که در بین کردهای خراسان (کرمانج) ساز اصلی شمرده می‌شود و ساز مقامی شمال خراسان است، در کودکی نزد استاد محمد یگانه آموخت.... [او] از فارغ‌التحصیلان مکتب ذوالفنون است و در گروه موسیقی ذوالفنون نوازنده دوم سه تار است....

عبدالعلی فرزند محمد کاظم قوچانی، احکام نویس دستگاه شجاع‌الدوله است. عبدالعلی عرایض مردم را به اطلاع شجاع‌الدوله می‌رسانیده، سپس با دستور او پاسخ‌های لازم را می‌نوشته است. بدین جهت فامیل احکامی را برای خود برگزیده است. عبدالعلی دارای تحصیلات قدیمه و از خطی خوش برخوردار

بوده. دیوان اغلب شعرا را با خط خودش نوشته بود که متأسفانه جمع‌آوری نشده است. عبدالعلی در سال ۱۲۹۵ در سن ۵۸ سالگی در قوچان جدید در گذشته است. برادر او به نام صدرحکیم از اطباء مشهور زمان خود بود....

مدیرالدیوان افشار، محمدرضا صاحب سیف و قلم جد خاندان افشار میرزا حسین منشی باشی در حکومت امیرحسین خان سمت منشیگری داشته و از منشیان میرز بوده است... میرزا آقا یکی از میرزترین مورخین محلی قوچان محسوب می‌شود....

علاالدین افشار فرزند او نیز از خط خوش برخوردار بود و شاعری توانا بود.... استاد اکبر اسماعیلی، قوچانی تبار... در کودکی به علت نبود پدر و عدم توجه اطرافیان یک چشم خود را از دست داده بود.... [او] در تکمیل خطوط نسخ، ثلث و شکسته به حد کمال استادی رسیده است.

... محمد پولادی... می‌گفت هیچ هنری به اندازه نقاشی مرا به خود جلب نکرد. هر چند بار دیگر هم متولد شوم ترجیح می‌دهم نقاش باشم. [او] نمایشگاه‌های متعددی تشکیل داد... در جوانی به درود حیات گفت... آرم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از یادگارهای اوست....

دکتر بهزاد احکامی در خانواده‌ای تولد یافت که اجدادش در ساختار شهر جدید دست داشته‌اند. عبدالعلی احکام‌نویس جد پدری او از خوشنویسان زمان خود بود. جد مادری وی از اطباء بنام، همه دکتر مجید مؤید قرشی را می‌شناختند و او از احترام خاصی برخوردار بود... بهزاد ضمن تحصیل، شور و شوق نقاشی هم داشت.... ابراهیم معمارزاده. دکترای هنرهای تجسمی را از بلژیک اخذ نموده و سال‌ها در دانشگاه تهران به تدریس اشتغال داشت.... [او] از پایه‌گذاران هنر نقاشی در قوچان می‌باشد....

سعیده جابانی... هنر نقاشی را نزد استاد مهران صدرالسادات آموخت و از کودکی علاقه زیادی به نقاشی داشت...

مهران صدرالسادات... پس از تحصیلات متوسطه، راهی ایتالیا گردید و در شمار دانشجویان ممتاز فارغ‌التحصیل شد... مهران دارای تألیفات زیادی است... با تشکیل نمایشگاه‌های متعدد و با علاقه... همچنان با شور و شوق به کار خود ادامه می‌دهد....

استاد مهران صدرالسادات می‌گوید:... من همواره به زندگی در ایران علاقمند بودم. زیرا هنر در جامعه غربی بدون محتوا (!؟) و تنها متحول در شکل است (!؟) و جریان‌های هنری در آن دیار به صورت مافیایی هدایت می‌شوند. آنها می‌توانند کالاهای هنری خود را با ترفندهایی به قیمت‌های نجومی در بازار تجارت هنری عرضه نمایند و از هنرمند ستاره بسازند. مجموعه‌داران جامعه بورژوازی، گالری‌ها و موزه‌ها به دنبال این کالاها مقصدی جز سودجویی ندارند. در ایران خرچہ دیگری معمول است. کسانی که پول دارند تابلو را جایگزین طلا، ملک و قالی نمی‌کنند

Tel: (516) 482-0004

Fax: (516) 487-8729

GREAT NECK CHEMISTS

داروخانه گریٹ نک

سفارشات گریٹ نک رایگان ارسال می‌شود!

FREE DELIVERY

in the Great Neck Area

665 Middle Neck Rd., Great Neck, NY 11023

www.greatneckchemists.com

ای دل حقیقت جهان است مجاز
چندین چه بری خواری از این رنج دراز
تن را به قضا سپار و با درد بساز
کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز
حافظ می‌فرماید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

ایرج میرزا می‌گوید:

به همه خلقت تو دیدم من
از تو هم هیچ نفهمیدم من
تو گر آن ذات قدیم خردی
ذات بی‌عاطفه و نامردی
یا تو خود نیستی آن خالق کل
که به ما وصف نمودند رسل...
کاش مرغی شده پر باز کنم
تا لب بام تو پرواز کنم

عماد خراسانی می‌گوید:

نمی‌دانم چرا خلق من شوریده سر کردی
چرا یک مشت آب و گل عبث کردی، هدر ما را
به صحرای جنون باید زدن، ای عشق، امدادی
بس است ای عقل بی‌جا، هرچه دادی در دسر ما را

دکتر سیدحسین امین در بخش دوم کتاب می‌گوید:

افسوس ما را اهل ایمان آفریدی
بدتر از آن خیلی مسلمان آفریدی
زان هر دو بدتر، توی ایران آفریدی
گر دیگران را شاد و خندان آفریدی
ما را برای بند و زندان آفریدی
وز آتش دوزخ هراسان آفریدی
قعر جهنم را به ما دادی، هوای!
یک سید یک لاقبای بد بیارم
در کشور ایران تبه شد روزگارم
حب‌الوطن شد حاصل دار و ندارم
هر چند من عقل درستی هم ندارم
گویم خدا را شکر با این بینوایی

و در مثنوی خرنامه: حزب خران و اعضای آن می‌گوید:

نباشم به آزادی ار مستحق
به زندان نشینم بسی شق و رق
خداوند را باز هم شاکرم
که بی‌کار و بarm، ولی شاعرم
مرا نیست گر ثروت و زور و پول
به کنکور حزب خرانم قبول
نه سیگاری‌ام من نه تریاک‌ام
ز آژان چو تریاکیان شاکم
به حزب خران اولین رهبرم
که گاوان شکستند آن جا سرم

و اصولاً علاقه‌ای به خرید تابلو نداشته و فرهنگ بصری لازم ندارند. متأسفانه نگارخانه‌های هنری در ایران نیز مذبوحانه تقلید و ادای گالری‌های فرنگی را درمی‌آورند و در مجموع موفق نیستند... از این رو نتوانستم به صورت حرفه‌ای به کار هنری بپردازم و کلاً در پی فروش تابلوهای بازاری و زندگی از راه فروش تابلو به سبک و سیاق معمول نبودم.

استاد محمد یگانه: او فرزند استاد محمدحسین یگانه، با صدای موسیقی به دنیا آمد و دست نواز شگر استاد که بر سر و روی فرزند کشیده می‌شد حکم انتقال میراث را داشت که در تار و پود او اثرگذار بود. محمد موسیقی را از پدر آموخت و این آموزش عملی بسیار مهم بود. محمد یگانه در جهان موسیقی مقامی نامی آشنا و شناخته شده است و او را به حق باید استاد موسیقی مقامی دانست. وقتی پنجه‌های هنرمند او بر سیم‌های تار قرار می‌گیرد شنونده را مسحور می‌کند... اجرای برنامه‌های او در کشورهای اروپا و آسیا و کانادا ایرانیان خارج از میهن را شاد و مسحور هنر یگانه می‌کرد... در سال‌های اخیر شاهنامه‌خوانی که با روح مردم ما سازگار است به ابعاد مختلف به کار یگانه اضافه گردیده است. او از داستان‌های شاهنامه مایه می‌گیرد و با حالت‌های خاص این هنر را نمایان می‌سازد. تک‌نوازی نقل داستان سیاوش و... از کارهای مانای استاد یگانه است... در کتاب مطالعات شاهنامه (جلد ۲)، چاپ کمبریج و لیدن هلند، درباره شاهنامه‌خوانی همراه با تار (داستان سیاوش) از استاد یگانه نیز با شگفتی و تحسین یاد شده است.

منظومه طنز فلسفی، فضولی‌نامه امین

اثر پروفیسور سیدحسین امین

دایرةالمعارف ایران شناسی، تهران، ۶۶۹۶۸۴۸۸

منظومه طنز فلسفی، اثری دیگر از پروفیسور سیدحسین امین، سرپرست علمی دایرةالمعارف ایران شناسی و مدیرمجله حافظ می‌باشد.
در مقدمه این کتاب آمده است: ژانر «طنز» حسایش از هفت دولت آزاد است. ثانیاً «فلسفه» هم «تالی فاسد» فکر و تعقل است که اگرچه یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بهتر است، از شکاکیت و شکایت خالی نیست. ثالثاً، اگر اهل نظر و اصحاب نظارت، مفهوم «فضولی» را هم در نظر بگیرند، معترف به فضولی یک چیزی هم طلبکاری می‌شود!... نویسنده تأکید می‌کند که منظومه حاضر، طنز است نه جد، چون و چرای فلسفی‌ست نه تکرار شبهه‌های قدیمی در مباحث کلامی، صبغهی اجتماعی و سیاسی دارد و نه دینی و مذهبی... از حکیم ناصر خسرو قبادیانی:

کسی گر تخم جو در کاردارد
ز جو گندم نباید بدرویدن
تو در روز ازل آغاز کردی
عقوبت در ابد با پست دیدن
تو گر خلقت نمودی بهر طاعت
چرا با یست شیطان آفریدن
سخن بسیار باشد جرأت نیست
نفس از ترس نتوانم کشیدن...

مسعود سعد سلمان لاهوری:

نرسد دست من به چرخ بلند
ورنه بگشادمی‌ش بند از بند
قسمتی کرد سخت ناهموار
نیک و بد در میان خلق افکند

خیام می‌گوید:

نظری چند در باره علل دوام رژیم جمهوری اسلامی ایران

کورس آموزگار

با پایان بهمن ماه ۱۳۹۱ خورشیدی، سی و چهار سال از انقلاب جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد و این زمان معادل نزدیک سی و هفت سال پادشاهی محمدرضا پهلوی است. درباره علل انقلاب کتب و مقالات و نظرات مختلفی نوشته و ابراز شده است ولی در مورد علل بقاء آن اظهار نظرهای نسبتاً محدود بوده است. نوشتار زیر کوششی در بازجویی و جستجوی علل اساسی دوام این رژیم شده است.

پیش نوشتار

درباره علل انقلاب نظرات و نوشته‌های مختلف یا بستگی به ارتباط و موقعیت سیاسی و اجتماعی نویسندگان با رژیم شاهنشاهی داشته و یا گویای نظرات گروه‌های سیاسی مخالف با رنگ‌ها و ایده‌های متفاوت از جبهه‌های افراطی راست، چپ و گاه بی‌طرف بوده است. ولی اگر با نظری بی‌طرفانه و واقع بینانه به این انقلاب بنگریم، شاید بتوان نتیجه گرفت که در این دگرگونی، همه مردم از مقام رهبری (در خروج از کشور) تا متصدیان امور چه در بخش دولتی و چه

خصوصی مردم کوچه و بازار (باورمندان به وعده‌های دروغین آیت الله خمینی و همکارانش) بطور مستقیم یا غیرمستقیم کم و بیش سهیم بوده‌اند و متأسفانه با وجود پیشرفت‌های غیرقابل انکاری که در تبدیل یک جامعه روستائی عقب مانده به یک کشور مدرن و پیشرفته انجام گرفته بود، ولی هنوز بی‌سوادی یا کم‌سوادی قشر قابل ملاحظه‌ای از جامعه، پائین بودن درآمد فردی در سطح ملی، اعتقادات مذهبی، خلیات ملی، اختلاف طبقاتی، فقدان آزادی بیان در انتقاد از رژیم، عواملی بودند که موجب این رویداد شدند و شاید از یک دید کلی بتوان علت بنیادی بروز این انقلاب را در دو جمله خلاصه کرد:

۱. انکای بیش از حد به قدرت نظامی، سیاسی و مالی موجود.
۲. عدم توجه و ناآگاهی از قدرت و نفوذ گروه‌های مختلف مذهبی و چپ‌گرای مخالف.

گروه‌ها و افرادی که در بهمن ۱۳۵۷ به رهبری آیت‌الله خمینی رژیم شاهنشاهی را به پایان رساندند، بنا به اعترافات خود بیش از هر کس از این پیروزی غیرمنتظرانه در شگفت بودند و هرگز باور نداشتند ارتشی که در حدود پانصد هزار سرباز و افسر زیر پرچم داشت و به آخرین ساز و برگ جنگی زمینی، هوائی و دریائی مجهز بود، به این سرعت از هم پاشیده شود. حتی یکی دو ماه قبل از انقلاب آیت‌الله خمینی در پاسخ به خبرنگار تلویزیون فرانسه، رسماً اعلام داشت عزیمت او به ایران بزودی انجام نخواهد گرفت، زیرا هنوز از قدرت نظامی موجود نگران است و



مهدی بازرگان اولین نخست وزیر انتخابی خمینی در خاطرات و مصاحبه تلویزیونی بعدی خود اقرار کرد که او و هم‌مسئولانش هیچگونه برنامه‌ای برای اداره امور کشور در دست نداشتند و از قبول این مسؤولیت به شدت نگران بودند. سرکردگان نظام شاهنشاهی در درون و بیرون کشور نیز به اتفاق تا مدتی معتقد بودند که انقلابیون بی‌تجربه و تازه کار توانائی اداره کشوری را که در زمینه‌های عمرانی، اقتصادی، فرهنگی و غیره پیشرفت کرده بود نخواهند داشت و حکومت جمهوری اسلامی چند ماهی بیش دوام نخواهد کرد.

با همه این احوال و آسیب‌های فراوانی که به دنبال خلع ید از متصدیان جبهه ملی، حزب توده، مجاهدین و فدائیان خلق و کشتارها و بمب‌گذاری‌ها و ترورهای گوناگون و حتی اخراج اولین رئیس جمهوری دست‌نشانده خمینی (ابوالحسن بنی‌صدر) و اعدام یکی از نزدیک‌ترین افرادش (صادق قطب‌زاده) به وجود آمد، معجزه جمهوری اسلامی جوان به حیات خود ادامه داد و اکنون سی و چهار سال عمر خود را پشت سر گذاشته است.

بنا بر مفاد اشاره شده در بالا، سؤال مهم و اساسی که در ذهن متبادر می‌شود این است که سبب و علل دوام باورنکردنی این رژیم در برابر موانع و دشواری‌های طاقت‌فرسای نظامی، سیاسی و اقتصادی سی و چهار سال گذشته و بخصوص تحریم‌های اقتصادی سال‌های اخیر چیست؟ این علل را می‌توان در هفت بخش اصلی به شرح زیر جستجو کرد:

۱. اختلاف بین گروه‌های انقلاب‌کننده
۲. جنگ هشت ساله ایران و عراق
۳. نقش مذهب
۴. درآمد نفت
۵. اعمال زور و قدرت و فرار از قانون
۶. عوامل خارجی
۷. عدم همبستگی نیروهای مخالف برون مرزی
۸. خلیات ملی و فرهنگی

قبل از تشریح عوامل بالا شاید بی‌فایده نباشد که در ارتباط با دوام رژیم، نگاه کوتاهی به دوران سی و چهار ساله بعد از انقلاب بیندازیم و تحولات این مدت زمان را مرور کنیم:

دوران نخست به رهبری آیت الله خمینی: این دوره ده ساله را میتوان دوران حکومتی بنیادگرا به شمار آورد. در این دوره طبق قانون اساسی وقت، سه نفر به ریاست جمهوری رسیدند، ابوالحسن بنی‌صدر، محمدعلی رجائی و خامنه‌ای. دوران نخست وزیری بنی‌صدر و محمد علی رجائی کوتاه بود ولی علی خامنه‌ای تا درگذشت خمینی مصدر کار بود و در دوره نخست وزیری میرحسین موسوی شمار بسیاری از بنیادهای اصلی کشور پاکسازی شد. بدین ترتیب که جمعی از استادان برجسته دانشگاه‌ها بازنشسته شدند و بیش از صد تا صد و بیست تن از افسران ارشد کشور به جوخه اعدام سپرده شدند. موسوی نظام آموزشی موجود را برهم زد و کتاب‌های درسی را بر اساس آموزش تعلیم مذهبی قرار داد. در این دوران است که پدیده به اصطلاح آخوندیسم شکل گرفت.

دوران دوم، ریاست جمهوری حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی: این دوران را که هشت سال به طول انجامید می‌توان دوران انعطاف‌پذیری نامید. در این دوران فساد، رشوه و حیف و میل بیت‌المال کشور (به ویژه از طرف او و بستگانش) به حد اکثر رسید و اگر ملایان مخالف او مقاومت نمی‌کردند، حتی مایل به برقراری روابط با دولت امریکا شده بود. در این مدت با توجه به بالا رفتن بهای نفت و در نتیجه درآمد سرشار دولت، اقداماتی در جهت نوسازی کشور، مانند ایجاد متروی تهران و ساختن راه‌های روستائی و توسعه شبکه برق به نقاط دورافتاده انجام گرفت.

دوران سوم، ریاست جمهوری محمد خاتمی: این دوران را هم که هشت سال به طول انجامید، می‌توان دوران نوآوری نامید. خاتمی با اینکه پشتیبانی اکثریت مردم و نمایندگان مجلس و دیگر ارکان حکومت را در دست داشت، ولی کاری اساسی در زمینه سیاست و اقتصاد و یا امور اجتماعی کشور انجام نداد و فقط به تکرار شعارهایی مانند «گفتگوی تمدن‌ها»

پرداخت. قتل‌های زنجیره‌ای و حبس و آزار بسیاری از روشنفکران و آزادی‌خواهان، در دوران او صورت گرفت. تمام وعده‌هایی که در مورد آزادی‌های فردی و اجتماعی در قالب تز نوآوری از طرف حکومت موسوم به اصلاح‌طلبان اعلام شده بود، نه تنها به مرحله عمل نرسید بلکه دورانی پر تشویش و وحشت‌زا به وجود آورد.

دوران چهارم، ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد: به این دوران که آخرین ماه‌های دوره هشت ساله‌اش را می‌گذراند، می‌توان دوران بازگشت به بنیادگرایی اسلامی نام نهاد. بدین معنی که پس از گذشت بیست و شش سال و پشت سر گذاردن دوران‌های بنیادگرایی، انعطاف‌پذیری و نوآوری، باز به دوران اول یعنی بنیادگرایی بازگشته‌ایم در حالی که ریاست جمهوری و رئیس قوه مقننه هر دو از طبقه غیرمعمم هستند، سلب آزادی زنان، تأکید در پوشش اسلامی، بازداشت و اعدام افراد مخالف و سیاست‌های غلط اقتصادی همچنان ادامه دارد. در این دوران با تمام کوششی که دولت برای محدود کردن نفوذ ملایان و حتی ولایت فقیه به کار می‌برد، ولی هنوز نتوانسته است به جایی برسد و اختلاف نظر در روش اداره کشور به حد اعلی رسیده است.

با توجه به آنچه در بالا در باره نحوه حکومت جمهوری اسلامی در طی این سی و چهار سال گفته شد، این سؤال پیش می‌آید که چگونه این رژیم با گذراندن چهار دوران با روش‌های مختلف و نیز با توجه به نارضایتی‌های مردم، به ویژه بر اثر دو عامل اساسی که گریبانگیر زندگی روزمره مردم است، یکی نرخ تورم که طی سال‌های پس از انقلاب بین سی تا چهل در صد و دیگر نرخ بیکاری که بین پانزده تا بیست در صد (بخصوص بین طبقه جوان) اعلام شده است، هنوز نتوانسته است به بقای خود ادامه دهد.

تشریح عوامل دوام جمهوری اسلامی عامل نخست

اختلاف اساسی پس از وقوع انقلاب میان طرفداران نخست وزیر اسبق، محمد مصدق، نهضت آزادی و چپ‌گرایان، شامل مجاهدین خلق، حزب توده و چریک‌ها در داخل کشور و نظرات مخالفان انقلاب، بین جمهوری‌خواهان و سلطنت‌طلبان در خارج از کشور، تمایل مهندس بازرگان به برقراری روابط با آمریکا و سفر تاریخی او به الجزایر و گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا، همگی به طور مستقیم و غیرمستقیم در تحکیم رژیم جمهوری اسلامی مؤثر بوده‌اند.

عامل دوم، جنگ ایران و عراق:

این جنگ که به تحریکات مستقیم رهبر انقلاب در مخالفت با رژیم صدام حسین و تلاش برای صدور انقلاب به مرزهای خارج کشور و به دست آوردن قدرت

منطقه و ایجاد یک نوع خلافت شیعه اسلامی و تلاش برای صدور انقلاب شروع شد و در نتیجه تعداد زیادی از هم‌میهنان ما را کشته یا معلول به جا گذاشت، بیش از هر عاملی در تحکیم این رژیم مؤثر واقع شد، زیرا عرق ملی را بشدت تحریک کرد و سبب همبستگی و اتحاد همه افراد مردم و مقابله و مقاومت با این جنگ تحمیلی شد و جالب اینکه ادامه این جنگ و مقاومت در مقابل دشمن به علت توانائی ارتشی بود که در دوران رژیم شاهنشاهی به وجود آمده بود.

عامل سوم، نقش مذهب:

لازم به تذکر است که ایران پس از حمله اعراب نزدیک به شصت سال زیر نفوذ خلفای اموی و عباسی در سلسله‌های طاهریان، علویان، صفاریان، سامانیان، آل زیار، و آل بویه اداره می‌شد. با برقراری سلسله صفوی و اتخاذ شیعه اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی کشور، نفوذ مذهب در اداره امور کشور بیش از پیش قوت یافت و تا آمدن سلسله پهلوی همچنان ادامه داشت. جالب اینکه با وجود کمک مؤثر روحانیون در انقراض سلسله قاجاریه و استقرار سلسله پهلوی، رضا شاه پس از تحکیم موقعیت خود، در همان اوان از خدعه و نیرنگ ملایان آگاه شد و کوشید تا از نفوذ ایشان در کار کشورداری بکاهد و حتی برخی از آنان را از مرجعیت خلع و محبوس و منزوی و تبعید کرد. افسوس که تلاش او در جدا کردن مذهب از سیاست به پایان نرسید و این عامل همچون آتش زیر خاکستر باقی ماند.

نکته دیگری که قابل توجه است این که از بدو حکومت مادها تا سلسله پهلوی دولت‌های ایران جز یک دوره کوتاه برقراری نهضت مشروطیت و سپس دوازده سال اول پادشاهی محمدرضا پهلوی تا کودتای بیست و پنج مرداد ۱۳۳۲، دولت‌های وقت یا با یک نظام شاهنشاهی استبدادی که شاه را سایه خدا می‌دانستند و یا با یک رژیم مذهبی استبدادی حکومت می‌کردند. اثرات بارز این دو سیستم حکومتی در یک واحد کوچک روستائی بخوبی مشاهده می‌شد، بدین معنی که در دوران رژیم‌های شاهنشاهی، ژاندارم محل بیشتر مسائل روزمره مردم از قبیل نزاع و اختلاف در موارد حق آب و مقدار مصرف آن در امر کشاورزی و یا در مورد مسائل خانوادگی از قبیل زناشوئی و طلاق را عملاً حل و فصل می‌کرد و متقابلاً در رژیم‌های مذهبی استبدادی، آخوند یا ملای شهر این کار را به عهده داشت. امروزه نیز پس از گذشت دو هزار و پانصد سال از تاریخ ایران، هنوز این پدیده نه تنها در واحدهای کوچک روستائی بلکه به طور وسیع در شهرهای بزرگ و کوچک، توسط امام جمعه محل و بر اساس احکام مذهبی حکمفرماست. قابل توجه اینکه بنابر اعلام سازمان اوقاف، تعداد امامزاده‌ها بعد از انقلاب هفت برابر شده و علاوه بر این مردم روزانه صد و هشتاد میلیون تومان نذر آنان می‌کنند.

اکنون برای شناسایی نفوذ مذهب در اجتماع به چند نمونه از این پدیده که بر اساس مشاهدات عینی در شبکه‌های مختلف پخش اخبار که معرف نفوذ مذهب است می‌توان اشاره کرد:

۱. آقای خامنه‌ای هر چند یک‌بار در یک هم‌گزینی به نام شب شعر شرکت می‌کند. در یکی از این گزینش‌ها، شخصی، شعری در مدح ولایت فقیه با احساس پرشوری ارائه کرد. پس از آن، با کسب اجازه از محضر ایشان، قسمتی از خاطرات خود را در جنگ ایران و عراق بیان کرد و اظهار داشت که در یکی از صحنه‌های نبرد گلوله‌ای به پای او اصابت کرد و خون از آن جاری شد، ولی با ذکر «یا سیدالشهدا، یا امام زمان»، جریان خون از پای او قطع شد. در مورد دیگری اضافه کرد که تانک دشمن از روی پای یکی از سربازان رد شد و استخوان پا نمایان شد ولی مجدداً با ذکر عبارات «یا سیدالشهدا» و «یا امام زمان» استخوان پا فرو کشید. لازم به توضیح نیست که ذکر این مطالب بی‌پایه فقط برای خوش آیند ایشان گفته شده است. ولی نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که پس از ذکر این شعارها مردان و زنان حاضر در این گردهم‌آئی چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که مردها اشک افشانند و زنان شیون و زاری کردند.

۲. اخیراً نمونه‌هایی از مرقد حضرت فاطمه و امام رضا ساخته شده است و روی خودروهای بزرگ در سایر نقاط کشور برای تماشای مردم نمایش داده شده‌اند و با بلندگو اعلام می‌شود که چون برای اکثریتی از مردم امکان زیارت از این اماکن نیست با لمس این نمونه‌ها و گره زدن دخیل و واریز مبلغی به عنوان صدقه می‌توان به آرزوهای خود رسید. بسیاری از مردم کوچه و خیابان این مطالب را می‌پذیرند و دستورات را هم اجرا می‌کنند.

۳. حفر چاه‌ها، ابتدا در قم و سپس در سایر شهرها به منظور فرستادن نامه به امام زمان و تخصیص این چاه‌ها برای مردان و زنان به طور جداگانه، خود نمونه دیگری از خرافات مذهبی است که متأسفانه عده قابل ملاحظه‌ای از مردم از آن تقلید و تبعیت می‌کنند.

عامل چهارم، درآمد نفت:

چنانکه در پیش گفته شد در ابتدای انقلاب، بهای نفت هر بشکه در حدود ده دلار بود که طی سال‌های متمادی به صد و ده دلار و بیشتر در هر بشکه افزایش یافت و کل درآمد دولت از این بابت از بدو انقلاب تا کنون یک تریلیون دلار، و دقیقاً نهصد و نود و هفت بیلیون دلار بوده است. جالب اینکه پنجاه و چهار در صد این درآمد در دوران ریاست جمهوری هشت ساله احمدی‌نژاد به دست آمده است. بخش عمده این درآمد، یعنی هشتاد و شش در صد آن صرف هزینه واردات کالاهای مصرفی و لوکس شده و فقط چهارده در صد آن برای مواد مورد نیاز در برنامه‌های

سرمایه‌گذاری به کار رفته است. متأسفانه در صرف هزینه این ارقام رشوه‌خواری و سوءاستفاده از طریق اخذ کمیسیون‌های پانزده درصد یا بیشتر برای کالاهای وارداتی و سرمایه‌گذاری از طرف کادر رهبری و سایر مقامات دولتی و خصوصی رسمی جاری و عادی بوده است و آنها و بستگانشان را در رفاه و زندگی پرشکوهری در مقابل اکثریت مردم کشور قرار داده است. طبیعتاً بر اساس فرضیه «نشت اقتصادی» سهمی از این درآمد به بخش دیگر جامعه نیز رسیده است و در نتیجه آنها را راضی و متحمل رژیم جمهوری اسلامی کرده است. بعلاوه یارانه‌های ماهانه (۴۰ هزار تومان برای هر فرد) بخصوص در شهرستان‌ها و روستاها موثر بوده است.

عامل پنجم،

اعمال زور و قدرت و فرار از قانون:

رژیم مذهبی استبدادی ایران مانند سایر رژیم‌های مشابه (کره شمالی و برمه)، از سلاح سرکوب مخالفان خود، چه فردی و چه جمعی، از طریق زندانی کردن و اعدام آنها استفاده کرده و می‌کند. ذکر اسامی افراد دولتی، نظامی و یا بخش خصوصی چه در داخل و چه در خارج کشور که به وسیله عوامل این رژیم یا به قتل رسیده و یا به زندان‌های طولانی محکوم شده‌اند، از محتوای این نوشتار خارج است. این رژیم برای بقای خود به هیچ فرد یا گروهی که با اصول آن مخالفت ورزد رحم نمی‌کند. فرو نشانیدن تظاهرات آرام مردم در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۷ خورشیدی نمونه بارزی از این خشونت و سرکوبی هر نوع آزادی بیان است.

عامل ششم، عوامل خارجی:

پشتیبانی بعضی دولت‌های خارجی از این رژیم به طور مؤثر به دوام آن کمک کرده است و در طول سال‌های گذشته، هر بار که دولت‌های دموکراتیک غربی اقدام به انتقاد یا جلوگیری از روش‌های استبدادی این رژیم و اخیراً نیز با تحریم اقتصادی کرده‌اند، دو کشور بزرگ جهان یعنی روسیه و چین همواره از این رژیم پشتیبانی کرده‌اند.

از نظر مبادلات بازرگانی دول دیگری مانند هند، برزیل و ژاپن و کره جنوبی همیشه خریدار صادرات نفتی و صدور کالاهای خود به ایران بوده‌اند که از جمله می‌توان صدور مواد پالایش شده نفتی برای جبران کمبود آن در کشور را به عنوان نمونه ذکر کرد. عامل هفتم، عدم همبستگی نیروهای مخالف

برون مرزی:

متأسفانه در این دوران سی و چهار ساله بعد از انقلاب با تمام تلاشی که از طرف گروه‌های مخالف رژیم چه جمهوریخواه چه سلطنت‌طلب و یا گروه‌های افراطی چپ برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی به عمل آمده است، به علل مختلف ایدئولوژی، منافع

خصوصی یا امکانات مالی و عدم همکاری و گذشت (یکی از خلقیات ملی) به موفقیت و نتیجه نهایی نرسیده است. در حالیکه اتحاد و اتفاق کلیه گروه‌های مختلف مخالف رژیم شاهنشاهی یکی از علل موفقیت در برقراری جمهوری اسلامی بود.

با یک دید کلی دیگر باید توجه کرد که پس از کودتای نافرجام بیست و پنجم مرداد ۱۳۳۲ و بازگشت شاه به ایران و تحکیم رژیم شاهنشاهی بخصوص به دستکاری آمریکا در بخش‌های نظامی و اقتصادی و مقارن با بازگشت بسیاری از جوانانی که در کشورهای اروپائی و آمریکا تحصیل کرده بودند، جنبش جدیدی تحت رهبری شاه برای نوسازی کشور در رشته‌های صنعتی، کشاورزی و علمی آغاز شد که خود پدیده‌ای پر ارزش برای پیشرفت کشور بود و آثار و نتایج بسیار مهم و مؤثری در نوسازی کشور بجا گذارد.

عامل هشتم، خلقیات ملی و فرهنگی: شناسایی خصایل قومی و بومی هر ملتی چندان مشکل به نظر نمی‌رسد ولی تعریف و روشن کردن و عمومیت دادن آن دشوار است. از طرف دیگر اگر اکثریت مردم قوم یا ملیتی تمایلات فکری و ذاتی خود را در برابر سایر خصوصیات معنوی دیگر ملل بطور عادی و طبیعی جلوه دهند در این حالت می‌توان نتیجه گرفت که این خصایل مختص به آن قوم و ملیت است.

در حالی که این پدیده آشکارا شامل حال کلیه افراد هر جامعه‌ای نمی‌شود، ولی صفات مشخصه و جداگانه آن کاملاً مشهود به نظر می‌رسد و به عنوان مثال می‌توان بیان کرد که مردم آمریکای شمالی مشمول خصایلی نظیر اعتماد بنفس، خوش‌بینی، سخاوت و اجتماعی هستند، ولی ژاپنی‌ها مردمی دور‌گزن، با دقت، مشکل‌پسند و صرفه‌جو هستند یا فرانسوی‌ها ملتی ناراضی، پرحرف، از خودراضی، احساساتی و باهوش هستند و یا آلمانی‌ها ملتی با انضباط، فرمانبردار، پرکار و تولیدکننده و انگلیسی‌ها ملتی خونسرد، حيله‌گر، بردبار و مؤدب هستند.

در مقابل ما ایرانیان دارای خلقیات و خصایل قابل ارزشی از یک طرف و از طرف دیگر زبان‌آور هستیم. از خلقیات ارزشمندمان می‌توان غرور

ملی، میهن پرستی، راستکار، کنجکاوی، دوستی و مهمان‌نوازی و دلسوزی را نام برد، ولی متأسفانه از طرف دیگر دارای خصایل و صفاتی نظیر تک‌روی، استقلال فردی، خودخواهی، حسادت، احساس عدم امنیت، سوءظن، بدگمانی، بدبینی و فرصت طلبی هستیم و این خصایل را در برخی از ضرب‌المثل‌هایمان می‌توان یافت. مثلاً «در حقیقت مالک اصلی خداست» و یا «هر آنکس که دندان دهد نان دهد» و از همه مهمتر «مفرداتمان خوب ولی شور تر کبب‌مان را ببرد». بطور کلی کلمه «وجود» کانون و جوهر ذاتی هر ایرانی است و حتی کلمه خدا به معنی از «خود به وجود آمده» است. ذکر و تشریح اثرات این خلقیات در انقلاب از محدوده این نوشتار خارج است ولی مسلماً کم و بیش و بطور مستقیم یا غیرمستقیم در آن مؤثر بوده است و اگر بتوان خصلت ممتازی را در راس سایر این خلقیات نامبرد آن خصلت «تک‌روی»، «استقلال فردی» و «خودخواهی» است.

پایانه

اکنون پس از گذشت سی و چهار سال از انقلاب و برقراری رژیم جمهوری اسلامی شاید بتوان به این نتیجه رسید که اقدام به ساختن ایرانی نوین در کوتاه‌ترین مدت ممکن و بدون توجه به محدودیت امکانات موجود مادی و انسانی و بخصوص عدم توجه به خواسته‌های معنوی مردم و آزادی بیان و قلم از طرف تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردمی که به طور نسبی کم سواد، فقیر و با اعتقادات خرافاتی مذهبی بودند، منتج به رویدادهای بعدی شد که کم و بیش شاهد آن بودیم. شاید در این جنبش به این نکته توجه نشد که آیا اکثریت این مردم آمادگی و یا تمایلی به اخذ فرهنگ و تمدن غربی دارند؟ و آیا اعتقادات مذهبی و خواسته‌های ایشان با این جنبش و تغییر فرهنگی مطابقت دارد یا نه؟

به امید آنکه در آینده‌ای نه چندان دور کشور ما، با نیروی دانش و آزادی خود مردم، از یوغ این رژیم مذهبی استبدادی رهائی یابد و به سوی ایرانی آزاد و پیشرفته گام بردارد.

علیرضا کاخ‌ساز

Ali R. Kakhsaz, CPA, MAcc

ARKCPA.COM

© A. R. Kakhsaz & Company 818/713-9322

Jamshid S. Irani

Attorney At Law

دفتر وکالت دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاههای نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا



نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پروندههای فدرال

- اتهامات تروریستی و OFAC
- تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- اتهامات دزدی از فروشگاهها
- رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- ادعای خسارت از شرکتهای بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

- PERM, H-1B, EB-5 Visas
- Citizenship و معافیت از امتحان
- تمدید و تعویض هرگونه ویزا
- پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals
- جلوگیری از اخراج در سطح فدرال

تصادفات

- صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل
- حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی
- خسارات وارد بر اموال شخصی
- دفاع از شکایات

347 Fifth Avenue, Suite 908
New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

IRANIESQ@AOL.COM

«عدالت» از تشکیل دولت شهری به صورت آرزوی رویایی طبقه‌های ضعیف درآمد. تا آنجا که باستان‌شناسی روشن ساخته است، در شش هزار سال پیش دولت شهری در بین دجله و فرات به وجود آمد که سه ارگان شهر را اداره می‌کرد، «حاکم»، «شورای شیوخ و بزرگان» و «مجمع همشهریان». با وجودی که جمعیت هر شهر حدود سه هزار نفر بوده و اداره آن برای سه ارگانی که نام بردیم دشوار نمی‌بود، باز در نوشته‌های آن مردم که نام قراردادی «سومر» بر آنان گذاشتند، از عدالت سخن به میان آمده است. «سومریان» مخترخ خط میخی تصویری بودند و علوم و ادبیات خود را بر لوحه‌های گلی می‌نوشتند. در طغیان عظیم دجله و فرات، که منشاء داستان توفان نوح است، شهرهای جنوبی به زیر آب رفت و نوشته‌های بارزشی نابود گردید. در نتیجه نمی‌دانیم آنها برای عدالت چه تعریفی کرده بودند.

در یونان باستان از بعضی فیلسوفان آثار کمی به دست آمده است، ولی افلاتون که تحت تعلیمات سقراط بود، کتاب جمهوری را نوشت. این مهمترین اثر افلاتون شامل ده کتاب و بیست و هفت بخش است. کتاب پنجم او وصف سازمان یک جامعه اشتراکی است که آن را قدیم‌ترین مدینه فاضله باید شمرد. کتاب‌های ششم و هفتم به تعریف فیلسوف اختصاص یافته. غرض کتاب تعریف «عدالت» است که بخش چهارم را به آن اختصاص داده بود. چون عدالت باید صفت بهترین دولت باشد، به توصیف دولت می‌پردازد و اظهار نظر می‌کند که کدام یک از کمالات آن دولت را باید «عدالت» نامید.

افلاتون در این اثر مهم خود افراد جامعه را به پیشه‌ور و سرباز و سرپرست تقسیم می‌کند. سرپرستان باید فلسفه بیاموزند و بر مردم حکومت کنند. اینان باید مانند جامعه اشتراکی زندگی کنند. اما ارسطو، شاگرد افلاتون عدالت را به مفهومی به کار می‌برد که با مفهوم امروزی بسیار نزدیک است. او می‌گوید «عدالت» یعنی برابر داشتن اشخاص که هر کس به حق خود برسد. چون قضاوت و اجرای عدالت، به وسیله قانون صورت می‌گیرد، باید متوجه بود که قانون بر همه کیفیات قضایا احاطه ندارد، بنابراین در چنین موقعیتی رعایت انصاف بهتر از اجرای عدالت از راه قانون است.

در عصر ما هم عدالت دو معنی دارد. اول عدالت اجرایی (در عمل) یعنی عادلانه کار کردن. دستگاه قضایی به نحوی که هر کس در پناه قانون از هرگونه ستم و تجاوز مصون باشد. معنی دوم عدالت این است که بعضی معیارها و ارزش‌ها قاضی را از پافشاری بر قانون معاف می‌دارد. روابط بین‌المللی یکی از همان ارزش‌ها است که منافع کشور را نمی‌توان فدای جزمیت قانون کرد. اما، باز اما، آنچه عدالت را پایمال می‌کند قدرت‌طلبی است. زخمگینی عدالت اجتماعی ناشی از دو امر است.

تمایل اکثریت مردم به اطاعت از قدرت و

ذلت‌طلبی. این تمایل ممکن است تحت تأثیر علل مختلف باشد که یکی از برجسته‌ترین انگیزه‌ها، راحت‌طلبی در زیر سایه دیکتاتور است. گالبرایت می‌نویسد: در زبان انگلیسی درباره قدرت، آن قدر کتاب نوشته شده که عمر یک پژوهشگر برای خواندن آن کافی نیست. «ماکس وبر» معتقد است که قدرت یعنی تحمیل اراده کسی بر دیگران. «جان استوارت میل» هم در بحث قدرت می‌گوید تمایل طبیعی آدمی بر این است که رأی خود را بر دیگران تحمیل کند. این تمایل چنان شدید است که تنها فقدان قدرت م‌تواند جلوگیری آن باشد. چون قدرت و توانایی آدمی روز به روز فزونی می‌گیرد، باید موانع بیشتری در برابر آن ایجاد گردد، وگرنه فرصت‌طلبان، ریاکاران و همرنگ جماعت‌شوندگان همه جا را خواهند گرفت و سرانجام جامعه‌ای خواهد ماند که در آن اطلاعات و فرمانبرداری ریشه استقلال فکر را براندازد و آدمیان به مشی رعت سر به زیر رام تبدیل شوند.

مفهوم عدالت

دکتر رحمت مهر از

ساقی به جام عدل بده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پُر بلا کند

ناپلئون هم اعتراف کرد که اشتیاق تسلط بر روح دیگران قوی‌ترین امیال است. «مانس اسپربر» در کتاب «نقد و تحلیل جباریت» می‌نویسد «سلطه‌گر در اوان حکمرایی و سیطره‌اش، در مسیر صعود به قدرت، پیوسته از هواداری عده کثیری از مردم برخوردار است. مردمانی هستند که انتظار و آرزوی ظهور مرد مقتدری را می‌کشند که در زیر سایه‌اش آرام گیرند. این مردم با بی‌قراری تمام مشتاق تقویض آزادی و اختیار به آن مرد هستند. آنها آزادی و اختیار خود را در کف کسی قرار می‌دهند که به گواه تجارب تاریخی، هیچگاه آن را از او بازپس نمی‌توانند گرفت.»

نویسنده این پاراگراف و «اسپربر» هنگام تنظیم کتابش در پاریس با «آندره مالرو» و «آرتور گستر» در مشورت بود. اسپربر و گستر هر دو از حزب کمونیست کناره گرفتند و کمونیست‌ها باران افترا بر سر آنان باریدند. چند سال پیش نویسنده و مترجمی فاضل طی مقاله‌ای «گستر» را مورد حمله قرار داد. نویسندگان

فاضل از او دفاع کردند که علت حمله حزب این است که از جدا شدن اعضای خود جلوگیری کند.

نظر هراکلیتوس، فیلسوف یونانی را هم که، قدرت را خیر می‌داند، نقل کنیم. او دو اصل اساسی «اجتماع ضدین» و «حرکت و تغییر دایم» را بیان کرد. در قرن نوزدهم هم هگل آن را گرفت و «نظریه دیالکتیک» نامید که پایه یک منطق پویایی بود و حال آن که فلاسفه یونان دیالکتیک را به معنای جدل و گفت و شنید به کار می‌بردند. ماتریالیست‌ها آن را از هگل گرفتند و به قول خود، پوسته‌های رئالیستی آن را به دور انداختند و از آن یک قانون منطقی ترتیب دادند که مورد توجه افرادی مانند ژان پل سارتر قرار گرفت.

بهر حال «هراکلیتوس» که در ۵۰۰ سال پیش از میلاد می‌زیست، گفته است «فقط زور و قدرت می‌تواند انسان را وادارد که مطابق خیر و صلاح رفتار کند.» در یونان کلبیون، جامعه اسیر قدرت‌طلبی را به تمسخر گرفتند. بنیانگذار کلبیون «دیوون» بود. استادش «انتیس تنس» لباس کارگران می‌پوشید و به زبان آنان تدریس می‌کرد و می‌گفت باید نه دولت وجود داشته باشد، نه مالکیت خصوصی، نه پادشاهی و نه دین. دیوون هم عناوین و القاب قراردادی را دروغ می‌دانست. کسانی را که لقب پادشاهی، سرداری، اشرافی، اعیانی و ثرتمند داشتند، عناوینی می‌دانست که روی سکه بی‌بها نقش شده‌اند. دیوون مانند سگ زندگی می‌کرد. وی به همه قراردادهای، از دین و آداب و رسوم گرفته تا خانه و خوراک و پوشاک و پاکیزگی پشت پا زد. مانند سگ در معابر عمومی قضای حاجت می‌کرد تا بی‌ارزشی قدرت‌طلبی و پرستش قدرت را به معترضان بفهماند.

در ایران و قلمرو فرهنگی آن چند جریان بر ضد چنان جامعه‌ای به وجود آمد. اما با وجود مؤثر بودن جنبه تعادل رعایت می‌شد. چهار گروه را از بین جریان‌های اجتماعی برمی‌گزینیم. عیاری، تصوف، فقیهان (جوانمردان) و قلندری.

عیاران ابتدا مال التجاره‌های اعراب و اشراف را به تاراج می‌بردند و ضمن هزینه تجهیزات خویش، به فقیران نیز کمک می‌کردند. عیاران بتدریج آئینی برای خود به وجود آوردند. باشگاهی به نام «لنگر» ترتیب دادند. به جوانان آداب زندگی و جنگ می‌آموختند. دروغ نمی‌گفتند. با ستمگر مبارزه می‌کردند و مظلوم را مورد حمایت قرار می‌دادند. حق نمک خواری را محترم می‌شمردند. جوانان پاکدل و جنگجو و مردم دوست را به عضویت سازمان خود می‌پذیرفتند.

جوان داوطلب پیوستن به عیاری، در لنگر و در حضور تعدادی عیار چنین سوگند می‌خورد: «به یزدان دادار و به نور و نار و به قدح مردان و به اصل پاکان و نیکان که باهم یارباشیم و دوستی کنیم و به جان از هم بازنگردیم و مکر و غدر و خیانت نکنیم و رضا ندهیم، و با دوستان هم دوست باشیم و با دشمنان هم دشمن

بازهم درباره واژه‌های بیگانه در زبان فارسی

دروود جناب دکتر شاهرخ احکامی

شماره بهاری «میراث ایران»، مانند همیشه، نوشته‌هایی بسیار ارزنده در برداشت و یکی از آنها «آیا می‌توان تمام واژه‌هایی را که بیگانه می‌پنداریم از زبان فارسی خارج کرد؟» نوشته جناب آقای محمد پرتو نوید بود.

بدون تردید بسیاری از خوانندگان اشاره‌های ایشان به تاریخ آذربایجان و زبان آذری را بسیار سودمند خواهند یافت. همچنین آقای پرتو نوید بدرستی نوشته بودند که بعضی از واژه‌های بیگانه در زبان پارسی ریشه گرفته‌اند، و یا مربوط به تکنولوژی مدرن هستند، و نمی‌توان به آسانی آنها را در نوشتن و گفتگو به کار نبرد. با اینحال نکته‌ای که نیاز به اشاره دارد این است که بسیاری از واژه‌های بیگانه در زبان امروزی ما واژه‌های برابر پارسی دارند و یافتن آنها کار دشواری نبوده و تنها نیاز به کمی تمرین دارد. بنده چند خط نخستین از نوشته ایشان را، چنانکه در «میراث ایران» آمده بود، با خط درشت باز می‌نویسم، و برابر پارسی واژه‌های بیگانه ایشان را در پرانتز می‌گذارم: «واژه‌های سماور و استکان روسی است، آیا می‌شود آنها را به کار نبرد؟ آیا کسی فکر می‌کند (کسی می‌داند) که این واژه‌ها از کجا آمده؟ مسلماً (بی‌تردید) خیر، چون بخشی از زبان ما شده‌اند. اگر با انگلستان و یا بهتر بگویم سیاست استعماری انگلیس مخالفیم (ناسازگاریم) که نباید زبان انگلیسی و یا واژه‌های انگلیسی را مقصر (گناهکار) بدانیم و از گفتگومان حذف کنیم (بزداییم). مگر زبانی را که اهالی (شهروندان) آذربایجان — که فارسی (پارسی) آن آذربادگان یا آذربایگان است — به آن گفتگو می‌کنند، زبان اصلی (نخستین) و قدیمی‌شان (باستانی آنها) می‌باشد. (۲)» آقای پرتو نوید در نوشته‌شان به واژه‌های سماور، استکان، قوری، تلفن و تلگراف اشاره کرده بودند. نیاز به یادآوری نیست که این‌ها نام‌های ویژه بوده و ایرادی نیست اگر به شیوه زبانی که از آن ریشه گرفته‌اند نوشته و گفته شوند. همچنین ما نباید واژه‌های کهنه پارسی را، که برای بسیاری از ایرانیان ناآشنا هستند، برای خودنمایی و وانمود کردن به زبان‌شناسی در گفتار و نوشته‌ها مان به کار ببریم. با اینحال در زبان پارسی واژه‌های زیبایی چون درود، ایزد، اساس، و سخنگیری وجود دارند که همه پارسی‌زبانان با آنها بخوبی آشنایی دارند و می‌توان به آسانی آنها را بجای سلام، الله، اصلی، و تعصب به کار برد. آیا برآستی این واژه‌های پارسی به گوش خوش آیندتر نیستند؟ چندی پیش و در جایی دیگر (میراث ایران، پائیز ۱۳۹۰)، آقای پرتو نوید نوشته بودند که به کاربردن واژه «سلام» بجای «درود» ایرادی ندارد. پرسش این است که چرا با داشتن واژه زیبایی چون «درود» ما با یک واژه بیگانه را در گفتار و نوشتارمان به کار برده و بجای «درود بر شما»، بگوییم، «سلام علیکم؟»

زبان پر بار پارسی گنجینه بسی واژه‌های زیباست، اما به دنبال تخت و تاز تازیان، ترکان، و مغولان، واژه‌های بیگانه با زور جایگزین واژه‌های پارسی شدند و بدبختانه نبودند ایرانیانی دلسوز تا از سرمایه میهنی ما نگهداری کنند. بنیان گذاری فرهنگستان ایران به همت رضا شاه پهلوی نخستین جنبش بسزا بود که پس از چندین سده دست به زدودن بسیاری از واژه‌های بیگانه از زبان پارسی زد. شوربختانه پس از انقلاب اسلامی و با سر کار آمدن دولتمردان تازی دوست دوباره واژه‌های عربی در نوشتار و گفتار ایرانیان گسترش یافته است. آیا برآستی خواسته و پافشاری سردمداران اسلامی در ایران، همچون عرب‌های بی‌فرهنگ ۱۳ سده پیش، در به کاربردن زبان تازی و خوار داشتن آنچه ریشه پارسی دارد، نابودی آیین و فرهنگ ایرانی نیست؟

این درست است که پاک کردن زبان پارسی از تمام واژه‌های بیگانه نه بایسته و نه شدنی است، و همچنین با گسترش تکنولوژی مدرن نمی‌توان از ورود واژه‌های زبان‌های باختری به زبان پارسی جلوگیری کرد. با اینحال ما باید کوشش کنیم تا، هر چه بیشتر، واژه‌های زیبای پارسی را جایگزین واژه‌های بیگانه کرده و زبان مادری را زنده و پاکیزه نگاه داریم. برای آگاهی بیشتر، خواهش دارم نوشته پر بار آقای زرتشت آزادی (میراث ایران، تابستان ۱۳۸۷) را بخوانید. پیروزمندی آقای پرتو نوید را در کارهای فرهنگی آرزو دارم.

با سپاس فراوان، مرتضی شاه‌همیر

باشیم و کار به مراد یکدیگر کنیم.» عبارات در هیچ کار فرقی بین مرد و زن نمی‌گذاشتند. زنان نیز با مردان به مأموریت می‌رفتند. در صحنه جنگ به نوبت خود به صحنه میدان وارد می‌شدند و شجاعت نشان می‌دادند. افراد مردم اگر از بزرگان دولتی، اشراف و حتی صاحب‌منصبان ستم می‌دیدند، به «لنگر» می‌رفتند و شکایت می‌کردند. سرهنگ عبارات به افراد دستور می‌داد به ستم‌دیده کمک کنند. مأموران شبانگاه با طناب از دیوار ظالم بالا می‌رفتند. او را بیدار می‌کردند و از ستمگر برای ستم‌دیده پولی کافی می‌گرفتند و بعد ریش و موی سر او را از بین می‌بردند و باعث می‌شدند که مدت‌ها از حجالت بیرون نیاید.

شادروان دکتر پرویز خانلری پنج جلد سمک عیار را تصحیح کرد و بنا به دلایل روشن آن کتاب در زمان سلجوقیان نوشته شده است. این پنج جلد ناتمام نیست. جلد یا جلد‌های دیگر تا کنون به دست نیامده است. تصوف و عرفان پشت به جهان زد و به همه القاب و زرق و برق سلطنتی و قدرت طلبی پشت کرد. عارف چنانکه «ویلیام جیمس» می‌گوید حالی دارد که آن را به بیان نمی‌توان آورد. آنچه در ضمیر او هست اندیشه نیست. مجرد احساس است. بنابراین حالت او بیشتر سلیبی و منفی است و آن را نمی‌توان به غیر تلقین و القاء کرد.

فتیان (جمع فتی = جوان) که در فارسی به «جوانمردی» شهرت داشت، بین عرفا متداول شد. عده زیادی از عرفا از سیرت جوانمردی پیروی می‌کردند. قلندران از متصوبه جدا شدند. آنان هم محل اجتماع‌شان را «لنگر» نامیدند. موی سر و ابرو و ریش و سبیل را می‌تراشیدند و پارچه‌ای گونی مانند را از سر می‌پوشیدند.

گل غلتان

آیین «گل غلتان» در شهرک «امیریه» دامغان همراه گل‌چینی برای تهیه گلاب انجام می‌شود. گل‌ها را می‌چینند و برای خوشبوتر شدن گلاب‌شان، نوزادان را در آن می‌غلتانند. این آئین برای نوزادانی که اولین بهار زندگی خود را می‌بینند، به وسیله مادر، مادر بزرگ، خاله و عمه‌ها اجرا می‌شود. اگر تولد نوزاد با فصل بهار و زمان رویش گل‌های محمدی مصادف شود، چند نفر از زنان فامیل برای چیدن گل، اول صبح به باغ و مزارع رفته، گل می‌چینند و برای اجرای آئین «گل غلتان» می‌آورند و می‌خوانند:

همه کوه و کمر بوی تو داره
کدوم گل قامت روی تو داره
همون ماهی که از کوه می‌زنه سر
نشان طاق ابروی تو داره

حاصل یک عمر

بهار باستانی

الا یا ایها الساقی، بده جام می نابی
که رستم من ز خاکی‌ها، شدم هم‌راز با عنقا

بی‌بوم من در این دنیا، گهی گریان گهی خندان
گهی سرگشته که شادان، در این دنیای پر غوغا

چو کودک بودم و نوسال، بدم سرگرم بازی‌ها
همه خواب و خور و شادی سرا پا غرق رویاها

چو سال سی، چهل آمد، شدم مشغول شغل و مال
چو بلبل در پی گلزار سری پر شور، ز غوغاها

زن و فرزند و شغل و کار، پیاپی کسب نام و مال
شدم غرقه در این احوال، به غفلت طی شادین سال‌ها

چو پنجاه آمد و شصت هم، سپس هفتاد و بعد از آن
جوانی و نشاط جان، برفت از قامت رعنا

ولیکن چشم دل کم کم، بشد بینا به عمق جان
بدید او در درون گل، ندیده در آینه، برناها

بشد بر من هویدا بس، که هر چه بود پیش و پس
همه غم‌ها و شادی‌ها، نبودند بس خیالک‌ها

نه پول و نام و مال و جاه، نه ملک و دولت و عنوان
تواند کس برد با خود، به وقت مرگ از این دنیا

فقط آنچه برد با خود، همانست کو ساخت از خود
به اعمال نکو و لطف به ایثار و محبت‌ها

برادر عمر را قدردان، چو از دستت برفت آسان
دگر نتوانی آن را یافت در این دنیای فانی‌ها

بزی عمری چنان پر بار که وقت رفتن از این دار
همه در ماتمت گریان لبان تو همه خندان

آدم‌های ساده



آدم‌های ساده را دوست دارم.
همان‌ها که بدی هیچ کس را باور ندارند.

همان‌ها که برای همه لب‌خند دارند.

همان‌ها که همیشه هستند،

برای همه هستند.

آدم‌های ساده را

باید مثل یک تابلوی نقاشی

ساعت‌ها تماشا کرد؛

عمرشان کوتاه است.

بس که، هر کسی از راه می‌رسد

یا از شان سوء استفاده می‌کند

یا زمین‌شان می‌زند

یا درس ساده نبودن بهشان می‌دهد.

آدم‌های ساده را دوست دارم.

بوی ناب «آدم» می‌دهند

می‌دانی

آدم‌های ساده

ساده هم عاشق می‌شوند

ساده صبوری می‌کنند

ساده عشق می‌ورزند

ساده می‌مانند

اما سخت دل می‌کنند

آن وقت که دل می‌کنند،

... جان می‌دهند!

(از نامه‌های در گردش)

آقای دکتر احکامی نازنین، سلام؛

مجله وزین میراث، یکی از تنها مجلاتی است که در این غریبه خانه‌ی پر از آسمان خراش، آدمیزاد را به یاد این می‌اندازد که می‌شود کار خوب و وزین کرد و ایرانی ماند! به این کار بزرگ و نازنین ببالید و همیشه شاد و شادمان و سلامت باشید. از مهربانی‌تان ممنونم.
مازیار سعیدی (نیویورک)

ای روزهای نامده، جاودانه باش

ای آتیه، ای روزهای نامده، جاودانه باش

همواره زی

که زیستن برای توست،

نمای چرکین آرزو نفس‌های ما!

ای آتیه، ای روزگار نامده

نامده بمان! نیا!

چون آمدنت شرم می‌شود

بر خواب‌های رفته و آن روزهای آمده‌ی تلخ

ای آینده، رحمی بکن به دیروز،

چون آنک مادر زمان

این باغبان پیر، با بودن ست و درد

با دردهای جاودانه، بودن ست و زخم

رنجی ست مقتضی ... محروم از نفس

وانگاه در فرود و در سیری این سفر

خاکسترین قعرهای یک زمان خیر

مرحمی ست گذشته، آرزو به دل

چون خواهش، این مظهر تمنا

بر لحظه‌های رفته، خاکستر می‌نشیند

زاری می‌زند به قهر

ای آینده... ای آتیه

غم دیدگان مگیر، مبتلا مشو

لبریز خجلت مباش، ملامتی مکن!

رحمی بکن به قدر،

دستی بده به قسمت!

جان رفته را مگیر!

روغن ریخته، نذر رفتگان مکن

مردده‌ای در بوی لجنزار زندگان

مشوی با خواب‌ها، آرزوهای بد

رحمی بکن به نامده و قصه‌ای مباش....

مرا قصیده‌ای مخوان

در رنگ چرک‌نویس سیاه مشق

پر غلط سال‌های «بود»

ای آتیه، ای روزهای نامده! برای ما، جاودانه باش!

Persian Heritage
Mirass-e-Iran

میراث فرهنگی خود را از یاد نبرید

(973) 471-4283

e-mail: mirassiran@aol.com

web site:

www.persian-heritage.com

گفتگوی با

دکتر فریدون علا

بنیان‌گذار سازمان ملی انتقال خون ایران و

پدر جامعه هموفیلی ایران

شاهرخ احکامی



به یاد دارم که حدود سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶، زمانی که در ایام سربازی، در بیمارستان مهر به عنوان پزشک کشیک کار می‌کردم، روزی انسان بسیار خوش‌برخورد و متواضعی را با لبخندی بر چهره در مقابل جایگاه پرستاران دیدم. دریافتیم که ایشان دکتر فریدون علا، اولین متخصص بیماری‌های خون در کشور برای بازدید بیماری به این بیمارستان آمده‌اند. دیدن پزشکی با تحصیلات بسیار بالا و فرزند نخست وزیر سابق ایران، این قدر افتاده و ساده، چنان مرا تحت تأثیر قرار داد که با آنکه دیگر دیداری با ایشان نداشتم، ولی به محض دیدن عکسی که برای این گفتگو به مجله فرستاده بودند، حس کردم همان شخصیت ۴۶ سال پیش، در برابرم ایستاده و آن خاطره در برابرم زنده شد....

با انجام این گفتگو و آشنایی بیشتر با تحصیلات، تلاش‌ها و سخت‌کوشی‌های علمی و پژوهشی، این همه کارهای شایسته و قابل توجه، عشق و علاقه عمیق به ایران و خدمت به آن، علیرغم همه تسهیلات و امکاناتی که برای ایشان در سرتاسر دنیای غرب وجود داشته و دارد، بیش از پیش مرا شیفته این انسان کرد.

هنوز صحنه‌های رقت‌بار محتاجان و درماندگانی را که با اندام‌های نحیف و رنگ پریده برای فروش خون خود، در برابر مبلغی بسیار ناچیز برای گذران زندگی، در اطراف بیمارستان مهر جمع می‌شدند، به یاد دارم. این تصاویر چنان برایم دردآور و تلخ بود که بعد از این همه سال، هرگز از ذهن من پاک نشده‌اند. حال که حرف‌های دکتر فریدون علا را می‌خوانم، پی می‌برم که این شخصیت والا و بزرگوار، و در حقیقت بنیان‌گذار سازمان ملی انتقال خون ایران و پدر هموفیلی ایران، چه خدمتی به بشریت و ایرانیان در ظرف این پنجاه سال کرده است. بایستی به داشتن دکتر فریدون علاها افتخار کرد و برای امثال ایشان طول عمر بیشتر آرزو کرد.

او به علم و مطالعه شد، موجبات ادامه تحصیل او را در کالج بیلبول دانشگاه آکسفورد انگلستان فراهم کرد. مسلماً او یکی از اولین دانشجویان مسلمان و اولین ایرانی بود که در آن دانشگاه مشهور به تحصیل پرداخت. ابوالقاسم خان پس از بازگشت به ایران، برای مدتی کوتاهی نخست وزیر ایران شد و زمانی که احمدشاه قاجار هنوز به سن قانونی نرسیده بود، نایب السلطنه ایران بود. فرزند ارشد ابوالقاسم خان ناصرالملک مادرم فاطمه بود.

تیره‌ای قوم اوقوز آسیای مرکزی بوده و چون مردمانی جنگجو بودند و در پایه گذاری امپراتوری امیر تیمور گورکانی به وی کمک کردند، آنان رادر شروین در همدان مستقر ساخت.

پدربزرگ مادری‌ام، ابوالقاسم خان قره‌گوزلو ناصرالملک بود که پدرش در جوانی درگذشت، لذا زیردست پدربزرگش محمودخان ناصرالملک فرمانفرما که مورد علاقه خاصی ناصرالدین شاه بود، بزرگ شد. محمود خان که متوجه استعداد نوه‌اش و علاقه مفرط

از آنجا که علاوه بر شخصیت علمی و پزشکی خودتان، پدر و سایر اعضا خانواده شما نقش مهمی در تاریخ سیاسی ایران داشته‌اند، لطفاً ابتدا کمی درباره پدر و مادر خود صحبت بفرمایید.

خانواده مادری من، از ایل قره‌گوزلو (تیره‌ای از قره‌قویونلو بنا به گفته پروفیسور مینورسکی)، بودند که

درباره پدرتان هم بگویید.

پدرم در سال ۱۸۸۲ در شهرتفلیس به دنیا آمد. در آن زمان پدر بزرگ پدری من پرنس محمدعلی خان علاءالسلطنه سرکنسول ایران در آنجا بود. پدرم از طریق مادرش عظمت الدوله سینکی با پسر خاله‌هایش قوام‌السلطنه، وثوق الدوله و پسر دایی او دکتر علی امینی قوم و خویشی نزدیکی داشت و با مصدق‌السلطنه هم نسبت خانوادگی داشت. در زمانی که محمدعلی خان علاءالسلطنه وزیر مختار ایران در انگلستان شد، پدرم حسین برای تحصیلات دبیرستانی به مدرسه معروف وست مینستر لندن رفت. سپس در دانشگاه لندن به تحصیل رشته حقوق پرداخت. حسین تسلط کاملی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه داشت و لاتین و یونانی را می‌توانست بخواند. پیانیست زبردستی بود و در ترسیم کاریکاتور مهارت داشت و اغلب کاریکاتور شخصیت‌هایی را که به دیدارش می‌آمدند، می‌کشید. وقتی پدر بزرگم وزیر خارجه شد، پدرم رئیس دفتر وی شد. و زمانی که در ۱۹۱۷ میلادی پدر بزرگم نخست وزیر شد، پدرم عملاً وزارت خارجه را اداره می‌کرد.

حسین علا مدت ۶۰ سال به عنوان نماینده مجلس، سفیر کبیر، نماینده ایران در جامعه ملل بعد از جنگ جهانی اول و در آخر جنگ جهانی دوم در سازمان ملل متحد و شورای امنیت (در زمان بحران آذربایجان ۴۶-۱۹۴۵) دوبار نخست وزیر و وزیر دربار، به ایران خدمت کرد. او در سال ۱۹۲۷ با فاطمه قراگوزلو ازدواج کرد.

کجا به دنیا آمدید؟

زمانی که پدرم در پاریس وزیر مختار بود، من در آنجا به دنیا آمدم و در خانواده‌ای بزرگ شدم که هم‌زمان به زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کردیم. در سال ۱۹۳۶ از راه روسیه شوروی، از راه بادکوبه و انزلی (بندر پهلوی) به ایران بازگشتیم و پدرم به استقبال مان آمد. کاملاً محسوس بود که او تاجه حد از پیشرفت‌های کشور عزیزش که به وسیله اصلاحات و اقدامات رضاشاه انجام می‌گرفت، خوشحال بود، بخصوص بعد از دوران بی‌لیاقتی‌ها و از هم‌گسیختگی‌های دوران قاجاریه.

بعد چه شد؟

نزدیک پایان جنگ بین‌المللی دوم در سال ۱۹۴۴، پدر و مادرم مرا به انگلستان فرستادند و آنجا در مدرسه شبانه‌روزی «هارو» در نزدیکی لندن مشغول درس و زندگی شدم. هنوز در آن زمان موشک‌های «وی ۱» و «وی ۲» آلمانی لندن را تهدید و وحشت‌زده می‌کرد.

بعد از انگلستان به کجا رفتید؟

پدرم حسین علا به مقام سفیر کبیر ایران در واشنگتن منصوب شده بود و در ضمن نماینده ایران در شورای امنیت نوپای سازمان ملل متحد در نیویورک. در سال ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ از حقوق ایران علیه اتحاد جماهیر شوروی دفاع می‌کرد، چون ارتش سرخ با اشغال آذربایجان و تشویق تجزیه‌طلبان، تمامیت ارضی و استقلال ایران را تهدید می‌کرد. عقب‌نشینی شوروی اولین موفقیت شورای امنیت نوپا و پیروزی بزرگی برای ایران بود. من در سال ۱۹۴۶ از انگلستان به آمریکا نزد پدر و مادرم سفر کردم و دوران دبیرستان را در میلتن آکادمی نزدیک بوستون به پایان رساندم

به نظر می‌رسد که شما نخواستید مسیر پدر را ادامه دهید و راه دیگری را برگزید. چگونه چنین تصمیمی را گرفتید؟

درست است. من ابتدا در سال ۱۹۴۸ برای تحصیل در رشته تاریخ به دانشگاه هاروارد رفتم. ولی با وجود مخالفت خانواده‌ام، تصمیم گرفتم تغییر رشته داده و بروم دنبال پزشکی. با توجه به کمبود ارز خارجی پس از ملی شدن صنعت نفت در زمان تصدی دکتر مصدق، بناچار بجای آمریکا، طب را در ادینبورگ اسکاتلند خواندم که در آن زمان به عنوان بهترین دانشکده پزشکی اروپا شهرت داشت. در سال ۱۹۶۰ تحصیل پزشکی را تمام کردم.

بعد از دانشکده پزشکی کجا رفتید؟

پس از گذراندن دوران انترنی و تعلیمات اولیه پزشکی در بیمارستان آموزشی ادینبورگ، برای تحقیق در اثرات خونی سوءجذب گوارشی از بنیاد «سرهبری ولکام» بورس دریافت کردم. من اولین ایرانی بودم که موفق به دریافت عضویت کالج سلطنتی پزشکان در طب داخلی و هماتولوژی، که مشابه بوردا آمریکا است، شدم. برای ادامه کار در زمینه خون‌شناسی، سپس به بیمارستان «هامر اسمیت» لندن رفتم و با پروفیسور معروف «سرجان دیسی» به تحقیق و کار علمی پرداختم.

پس از اتمام دوران فوق تخصصی چه کردید؟

در سال ۱۹۶۵ به ایران بازگشتم و در بیمارستان ۵۰۰ تختی پهلوی (امام خمینی) دانشگاه تهران (دانشکده پزشکی) با حقوق ماهانه ۶۰۰ تومان آغاز به خدمت کردم و در حقیقت مؤسس اولین بخش خون‌شناسی ایران شدم. این بخش شامل

دکتر فریدون علاء فرزند مرحوم حسین علا، نخست‌وزیر سابق ایران پدر جامعه هموفیلی ایران، عضو افتخاری فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران و یکی از متخصصان علوم پزشکی در ایران، ایشان را بنیان‌گذار سازمان ملی انتقال خون ایران می‌دانند که سال‌هاست برای توسعه و ارتقای آن از هیچ کوششی فروگذار نیست. مرکز درمان جامع ایران در سایه هدایت علمی ایشان از سال ۱۳۷۹ آغاز به کار کرد و این همکاری ارزنده هنوز هم تداوم دارد. دکتر علاء علاوه بر پذیرش مسئولیت رهبری علمی این مرکز، همواره در جهت جلب حمایت‌های مادی و معنوی از داخل و خارج کشور جهت پیشرفت این مرکز درمانی تلاش نموده و حضور ایشان همواره موجب اعتبار و توسعه این مرکز منحصر به فرد بوده است.

از تارنمای کانون هموفیلی ایران

آزمایشگاه‌های مجهزی می‌شد که با کمک مالی بنیاد «ولکام» توانستیم وسایل و تجهیزات لازم برای احداث یک بخش هماتولوژی مدرن را خریداری کنیم.

بیشتر درباره کارهایتان در این رشته بگویید؟

علاوه بر کارهای بالینی، توجهم به تحقیق و تشخیص درباره نارسایی‌های انعقادی خون مانند هموفیلی جلب شد، که در آن زمان هنوز کسی به آن نپرداخته بود. برایم خیلی هیجان‌انگیز بود که بتوانیم در آزمایشگاه جدید التاسیس تشخیص قطعی بیماری‌های خونی‌دهنده ارثی را برای اولین بار در ایران بدهیم. ولی مشکل در درمان این کودکان این بود که در نتیجه خون‌ریزی‌های پی‌درپی داخل مفاصل، زمین‌گیر و معلول می‌شدند یا چه بسا در نتیجه‌ی خون‌ریزی مغزی فوت می‌کردند.

در آن زمان تنها منبع خون و پلاسما برای درمان این کودکان، خریداری خون از خون‌فروشان حرفه‌ای از فقیرترین و محروم‌ترین اقشار جامعه و اکثراً مبتلا به کم‌خونی، اعتیاد یا هپاتیت بود.

درست است. یادام است وقتی که برای خدمت وظیفه در بیمارستان مهر تهران کار می‌کردم، همان‌طور که در یادداشت بالا هم اشاره کردم، درماندگان خون‌دهنده با دل‌الشان



در کنار بانک خون بیمارستان صف می کشیدند، و اکثراً برای بیست تومان و یک ساندویچ کره و عسل خون خود را می فروختند و این نیازمندان ساندویچ کره و عسل، هر دو هفته یک بار دوباره در صف خون دهندگان جلوی بیمارستان مهر دیده می شدند.

بله، با همه این مشکلات که در رابطه با این خون فروشان ناسالم وجود داشت، در ابتدا چاره ای جز استفاده از پلاسماي خون همین افراد نداشتیم. برای پوشش جراحی های حیاتی هموفیل ها، فاکتر (VIII) متراکم ساده را که در سال ۱۹۶۴ توسط دکتر «جودیت پوول» در آمریکا کشف شده بود، مانند بستنی سازی با استفاده از اتانول و یخ خشک در بخش خودمان می ساختیم و حتی برای انجام دادن اعمال جراحی از همین عامل به نام «کریوپرسی پلیتات» استفاده می شد. انجام این جراحی ها، بدون خونریزی، در جهان آن روز یکی از موفقیت های چشمگیر علم پزشکی بود.

برای رفع این مشکلات و بهبود ناهنجاری ها چه کردید؟

در واقع نیاز مفرط بیماران بخش و بخصوص بیماران هموفیلیک به فرآورده های خونی و وضع شرم آور خدمات انتقال خون آن زمان، انگیزه اصلی شد برای بنیان گذاشتن یک سازمان ملی انتقال خون بر پایه اهدای داوطلبانه خون توسط افراد سالم و مطمئن، با یک تشکیلات اساسی، پزشکی و علمی، و رعایت اصول اخلاقی پیش از هر چیز. افزایش سریع جمعیت شهرها، از یاد روزافزون تصادف در جاده ها، پیشرفت علم پزشکی و جراحی، و بالا رفتن انتظارات مردم... همه این عوامل ایجاب می کرد که وضع این خدمات پزشکی زیربنایی تغییر اصولی و کاملی بیابد.

با پشتیبانی محمدرضا شاه پهلوی و تحت ریاست عالیله شهبانو فرح، سازمان ملی انتقال خون پایه گذاری شد. ولی اول می بایست ماده واحده ای به تصویب مجلس برسد تا این سازمان موجودیت حقوقی پیدا کند. بعد از آن هیأت مدیره ای انتخاب شد و بودجه سالانه ای معادل هشتصد هزار تومان از سازمان برنامه در نظر گرفته شد و از خانم فیروزگر، ساختمان قبلی تهران کلینیک در خیابان ویلا (استاد نجات الهی) اجاره شد و بهترین وسایل و تجهیزات تدارک و تهیه شد، درست برعکس آن مراکز خون کثیف و آلوده که بخوبی در فیلم معروف داریوش مهرجویی «دایره مینا» دیده می شود.

البته مهمترین وسیله کار، کادر علمی بود که می بایستی به بهترین وجهی انتخاب و آموزش داده می شدند تا در قسمت ها و آزمایشگاه های سازمان کار کنند و این تعلیم و کارآموزی هم در ایران و هم خارج صورت می گرفت. اما مشکل ترین چالش ما، آگاه ساختن و تشویق مردم بود تا برای اهدای خون به صورت مکرر و مستمر داوطلب شوند. در این مورد سوءظن، نکته سنجی و بی اعتمادی مردم مشکل بزرگی بود که مخصوصاً متوجه مؤسسات دولتی می گردید، لذا نهایت کوشش را می کردیم که نشان دهیم این یک نهاد و سازمان مردمی ست با شعار «از مردم به مردم»!

مردم می گفتند چرا دولت خون از خارج نمی آورد، مثلاً امارات عربی، مگر نه اینکه ما کشور ثروتمندی هستیم؟ بگذار فقرای خون بدهند، ما که پول کافی داریم؛ من خیلی ضعیف هستم و نمی توانم خون بدهم.... اما خوشبختانه خیلی زود این تردیدها و نگرانی ها از میان رفت و مردم درک کردند که اگر روزگاری نیاز به خون سالم و مطمئن برای خود و یا افراد خانواده شان پیدا کنند، هیچ گونه هزینه کردن شخصی یا بخش نامه دولتی دردی را دوا نخواهد کرد. بایستی آستین ها را بالا زد و با اهداء خون به خود و جامعه خود کمک کرد. این جنبه اجتماعی انتقال خون بود که در واقع انقلابی در افکار و رفتار مردم به وجود آورد و این حرکت انسانی و زیبا و این پیوند الفت ها تدریجاً در میان شهرنشین هایی که به آسانی به کسی یا مؤسسه ای اعتماد نمی کردند، پا گرفت. در نتیجه بازار دلال های خون فروش کساد شد. چند بار پنجره اتوموبیل مرا شکاندند ولی چاره ای جز رفتن دنبال کسب و کار دیگری نداشتند. اکثراً پی پرورش ماهی رفتند به جای پرورش خون دهندگان حرفه ای.

چه جالب. لطفاً بیشتر در این مورد توضیح بدهید.

شروع این کار جالب اهدا کردن خون از بالاترین سطح اجتماعی آغاز شد. در وزارت خانه ها، دانشگاه ها،

مراکز مذهبی، میان پیشاهنگان، در کارخانجات... هر جا که اجتماعات مختلف با وجه مشترکی مانند تحصیل، عبادت، ورزش، شغل و ... وجود داشت. خیلی زود پس از تأسیس سازمان ملی انتقال خون، تهران از نظر اهدا کنندگان خون، خودکفا شد و دکان های خون فروشان و دلالان آن ورشکست شدند. سازمان انتقال خون، بخش هیستو کامپاتیبیلیتی (تجانس نسجی) را برای اولین پیوند کلیه در ایران بنا گذاشت و همچنین خون های نایاب به صورت منجمد در اذت مایع ذخیره می شد. اولین بخش ایمونولوژی بالینی، و اولین آزمایش هیپاتیت ویروسی در ایران توسط این سازمان انجام شد و جهت تهیه مشتقات سلولی (پلاکت و گویچه سرخ متراکم) و تولید فرآورده های پلاسمایی مانند آلبومین، ایمونوگلوبولین (منجمله ایمونوگلوبولین ضد هاری و کزاز) بخش جدیدی تأسیس شد. در ضمن برای نخستین بار استفاده از کیسه های پلاستیکی «پی. وی. سی» چندگانه یک بار مصرف به جای بطری های شیشه ای برای جدا کردن مشتقات مختلف خون در یک سیستم بسته و استریل آغاز شد. یکی از کارهای ابداعی دیگر، تهیه انترفرون ها از گویچه های سفید جهت درمان dendritic ulcer قرنیه چشم که باعث نابینایی می شد، بود.

چه جالب، آیا توانستید در ارتش و سایر شهرهای ایران هم این کار را بکنید؟

بله. مهم ترین موفقیت ما کسب اجازه و حمایت بالاترین مقام برای ادغام سرویس های خون ارتش به سازمان انتقال خون کشوری بود. استدلال ما این بود که کیفیت خدمات انتقال خون ارتش متوسط و عقب افتاده است و در صورت بروز حادثه یا مصیبت، هیچ کدام از این دو مؤسسه به تنهایی از عهده بر نمی آیند. در ضمن با وجود آنکه می بایستی افسران در این امر پیش قدم می شدند، هیچ کدام از آنان بخصوص افسران عالی رتبه هرگز خون اهدا نمی نکردند، ولی سربازان را وادار به خون دادن می کردند. با وجود مقاومت و مخالفت سران نظامی کشور، با توافق شاه، فرمانده کل قوا، دو بخش لشکری و کشوری یکی شدند و از این رو سازمان ملی انتقال خون به پادگان ها نظامی سرتاسر کشور دسترسی پیدا کرد و از آن به بعد، هم افسران و درجه داران، برای اولین بار به طور مرتب خون اهدا می کردند.

پس از ادغام این دو مؤسسه زمان آن رسید که مراکز انتقال خون منطقه ای تأسیس شود. شیراز اولین مرکز منطقه ای بود و پس از آن ساری، اهواز، مشهد و همدان در سال ۱۹۸۰ شروع به کار کردند. در آن زمان من احساس می کردم که بایستی تعداد مراکز منطقه ای را محدود کرد تا قادر به حفظ بالاترین

داستان عقاب



عمر عقاب از همه پرندگان نوع خود درازتر است. عقاب می‌تواند تا هفتاد سال زندگی کند. ولی برای این که به این سن برسد باید تصمیم دشواری بگیرد.

زمانی که عقاب به چهل سالگی می‌رسد، چنگال‌های بلند و انعطاف‌پذیرش دیگر نمی‌توانند طعمه را گرفته و نگاه دارند. نوک بلند و تیزش خمیده و کند می‌شود. شپال‌های کهن سالش بر اثر کلفت شدن پرها به سینه‌اش می‌چسبند و پرواز برای عقاب دشوار می‌گردد. در این هنگام، عقاب تنها دو گزینه در پیش روی دارد. یا باید بمیرد و یا آن که فرایند دردناکی را که صد و پنجاه روز به درازا می‌کشد پذیرا گردد. برای گذراندن این فرایند، عقاب باید به نوک کوهی که در آنجا آشیانه دارد، پرواز کند. در آنجا عقاب نوکش را آن قدر به سنگ می‌کوبد تا از جای کنده شود.

پس از کنده شدن نوکش، عقاب باید صبر کند تا نوک تازه‌ای در جای نوک کهنه رشد کند، سپس باید چنگال‌هایش را از جای برکند. زمانی که به جای چنگال‌های کنده شده، چنگال‌های تازه‌ای درآیند، آن وقت عقاب شروع به کندن همه پره‌های قدیمی‌اش می‌کند. سرانجام، پس از پنج ماه عقاب پروازی را که تولد دوباره نام دارد، آغاز کرده ... و سی سال دیگر زندگی می‌کند.

چرا این دگرگونی ضروری است؟

بیشتر وقت‌ها برای بقا، ما باید فرایند دگرگونی را آغاز کنیم. گاهی وقت‌ها باید از خاطرات قدیمی، عادت‌های کهنه و سنت‌های گذشته رها شویم. تنها زمانی که از سنگینی بارهای گذشته آزاد شویم، می‌توانیم از فرصت‌های زمان حال بهره‌مند گردیم.

(بر گرفته از اینترنت)

بایستی امید داشته باشیم که روزی بسیاری از هموطنانی که ترک وطن کرده‌اند، بتوانند و اجازه ببایند برای خدمت به ایران، به کشورشان بازگردند. چون ایران ما به مهارت‌ها و خبرگی آنان خیلی بیشتر از کشورهای میزبان نیاز دارد.

تأیید External Quality Assurance Scheme (مؤسسه تأیید کیفیت خارجی) شفلد انگلستان است. یکی از مهم‌ترین مزایای این مرکز نرم‌افزار گسترده‌ای است که (Data Base) بایگانی اطلاعاتی جامعی از تمام فعالیت‌ها و مراجعین شامل است.

آیا این محدودیت‌های اقتصادی تأثیری در کارهای این سازمان نداشته است؟

اخیراً به خاطر تحریم‌های بین‌المللی و جلوگیری از نقل و انتقالات پولی، برای تهیه دارو و وسایل ضروری آزمایشگاهی به صورت روزافزون در زحمت هستیم. خوش‌بختانه در حدود ده سال پیش مرکز خیریه کوچکی را در لندن به ثبت رساندم که موقعیتی برای خرید و ارسال دارو و تجهیزات مورد نیاز درمانگاه هموفیلی فراهم کرده است. بدون این خیریه شاید موفق به ادامه کار نمی‌شدیم.

در خاتمه چه پیامی برای نسل جوان و خوانندگان «میراث ایران» دارید؟

پند و اندرز به دیگران بسیار دشوار است چون هر کس استعداد و توانایی خاص خود را دارد و علایق و اعتقادات متفاوتی دارد. ولی به طور کلی می‌توان به نسل جوان ایرانی گفت که تلاش پیگیر برای به دست آوردن بهترین و بالاترین مدارج علمی امتیاز و مزیت‌ست که هیچ کس و قدرتی نمی‌تواند از شما بگیرد، در صورتی که دارایی مادی را در این دوران بی‌ثبات و ناپایدار به آسانی می‌توان از کف داد. همانگونه که بسیاری با نهایت تأسف به این حقیقت تلخ پی برده‌اند. بسیاری از هموطنان ما برای همیشه ترک وطن کرده‌اند، ولی وظیفه ملی همه ماست که هیچ‌گاه میراث فرهنگی غنی خودمان را از یاد نبریم و مطمئن باشیم که فرزندان و نوادگان ما نیز با زبان و تاریخ این سرزمین در هر گوشه دنیا که هستند، آشنا باقی بمانند.

بایستی امید داشته باشیم که روزی بسیاری از هموطنانی که ترک وطن کرده‌اند، بتوانند و اجازه ببایند برای خدمت به ایران، به کشورشان بازگردند. چون ایران ما به مهارت‌ها و خبرگی آنان خیلی بیشتر از کشورهای میزبان نیاز دارد.

استانداردها و معیارها باشیم.

این اقدام بزرگ شما در چه سطحی در منطقه می‌باشد؟

پس از هفت یا هشت سال فعالیت سازمان ملی انتقال خون چنان موفقیت‌های اجتماعی و علمی کسب کرد که در منطقه مدیترانه شرقی و بسیاری از کشورهای دیگر بی‌همتا بود.

چه سالی از ایران خارج شدید؟

در سال ۱۹۸۱ ایران را ترک کردم و به انگلستان رفتم. در انگلستان ریاست مرکز منطقه‌ای خون میدلند غربی را به عهده گرفتم، که در آن زمان بزرگترین مرکز خون بریتانیا بود. در نتیجه روابطی که از سال‌ها قبل شخصاً با سازمان بهداشت جهانی داشتم، این مرکز رسماً به عنوان WHO collaborating centre (مرکز همکاری‌های سازمان بهداشت جهانی) شناخته شد که در انگلستان افتخاری محسوب می‌شد. در ضمن من پزشک ارشد بخش هماتولوژی و دانشیار دانشگاه بیرمنگام شدم. همکاری من با سازمان بهداشت جهانی ادامه یافت و به عنوان مشاور در امور مربوط به خون‌شناسی و طب انتقال خون به کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی مکرراً سفر می‌کردم.

آیا دوباره به ایران برگشتید؟

پس از نوزده سال اقامت در خارج، در سال ۱۹۹۹، دوباره به ایران بازگشتم به همراه همسرم یکتا، برای برگزاری سمینار سازمان بهداشت جهانی منطقه مدیترانه شرقی. از آن سال به بعد چند ماه در سال را در تهران اقامت دارم و به عنوان رئیس افتخاری درمانگاه جامع هموفیلی ایران، که حدود ده سال پیش به وسیله کانون هموفیلی ایران تأسیس شد، مشغول کار هستم. درمانگاه هموفیلی یک مرکز خیریه غیردولتی و غیرانتفاعی است که با استانداردهای جهانی تشخیص و درمان بیماری‌های خونریزی دهنده‌ارثی و ترمبوزهای ارثی را انجام می‌دهد. این مرکز نه تنها روزانه حدود صد بیمار را معاینه و درمان می‌کند، بلکه مقالات تحقیقی و پژوهشی مهمی نیز در مجلات علمی و نشریات بین‌المللی به چاپ می‌رساند. این درمانگاه جامع دارای بخش‌های دندان‌پزشکی، فیزیوتراپی، مشاوره ژنتیک و مشاوره کبدی برای بیماران مبتلا به هپاتیت‌ها، آزمایشگاه‌های منحصر به فرد برای تشخیص انواع بیماری‌های خونریزی دهنده و ترمبوزهای ارثی و آزمایشگاه ژنتیک ملکولی است و قادر به مشخص کردن جهش‌های ژنتیک این بیماری‌ها می‌باشد. کیفیت این آزمایشگاه‌ها مورد

تاریخ ایران انباشته از رازهایی است که هنوز آشکار نشده‌اند. آنچه در اثر کشمکش‌های سیاسی و جنگ‌ها توسط تاریخ نگاران ثبت شده است، در دسترس همگان قرار دارد و بارها تأثیر آنها در تمدن بشری بررسی، نقد و بحث شده است. گاهگاهی، در تاریخ‌نویس‌های گمنامان، قهرمانانی وجود دارند که در لایلای ذهن مردم می‌تپند، و اسرار خود را آشکارا از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کنند، و با اینکه در خانه مادری خود فراموش شده‌اند، دنیائی را به جوش آورده اند و سبب سرفرازی مردم ایران زمین گشته‌اند. بسیاری از آنها تأثیر مهمی در دین‌های غربی و در نتیجه آئین و فرهنگ مردم این سرزمین داشته‌اند. اگر از در آیش دین‌های چون مهری (میترا)، زردشتی و مانوی در دین و فرهنگ و سنت‌های مردم غرب بگذریم، بزرگانی چه نامدار و چه بی‌نشان، جایگاه ویژه خود را در گستره فرهنگی غربی دارند. از جمله اینان، در کنار نام‌آورانی چون کورش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی و استر، بانوی هخامنشی همسر خشایارشا^۱ می‌توان سه معنی که از ایران برای باز شناخت پیامبر مسیح به بهتلم رفتند و دو اسیر ساسانی که در جنگ ساسانیان با رومی‌ها اسیر گشته‌اند، را نام برد.

اگر در باره کورش بزرگ و بانو استر تاریخ نگاران زیاد نوشته‌اند، درباره سه مخ و این دو اسیر ایرانی که در این جستار کوتاه به آن خواهیم پرداخت، اشاره‌های کمتری در کتاب‌های تاریخی وجود دارد. پاپ بنوا شانزده، پارسی بودن مغان شاهزاده راد را سال ۲۰۱۲ به رسمیت شناخت.^۲ در باره دو اسیر پارسی تاریخ شفاهی و روایت‌های مذهبی در نزد مسیحیان وجود دارد و اگر هم نوشتاری در این باره در کتابخانه‌ای آمده، اینجانب نتوانسته‌ام به آنها دسترسی پیدا کنم. در این جستار به سر نوشت دو اسیر (شاهزاده) ایرانی به نام‌های آبدون و سنن، که به مناسبت آنها در جنوب فرانسه کلیسائی ساخته شده است، می‌پردازیم و آنچه آورده شده است مستند به گفته‌های مسؤولین کلیسا و شهردار این شهر که به نام «آرلت سور تک» و همچنین کارهای هنری موجود در کلیسا (تندیس‌ها، تابلوهای نقاشی) می‌باشد.

در سال‌های ۲۴۳ میلادی، در جنگی که میان ساسانیان (اردشیر اول) و رومی‌ها درمی‌گیرد، رومی‌ها اسیران جنگی می‌گیرند که از جمله اسیران، دو سرباز که پیرو دین مسیحی بوده‌اند آبدون Abdon و سنن Senen نام داشته‌اند. این دو اسیر پسان‌تر به نام شاهزاده‌های پارسی در جنوب فرانسه، در بخش کاتلان، مورد احترام مردم قرار می‌گیرند که داستان از این قرار است:

۱

حکومت رم که هنوز به دین مسیحی نگرویده بود، و از جانب مسیحی‌گرایان نیز تهدید می‌شد، برای تنبیه این دو سرباز، از آنها می‌خواهد

سال‌ها پس از این، زمانی که قیصر روم کنستانتین که به دین مسیحی گرویده بود، این داستان به گونه‌ای دیگر جلوه می‌کند. آرامگاه این دو اسیر را پیدا می‌کنند و با احترام در مکانی در شهر رم به خاک می‌سپارند. و سال‌ها می‌گذرد.

۳

در جنوب غربی فرانسه، در بخش شرقی کوه‌های پیرنه، که همه پوشیده از جنگل هستند، در انتهای دره «تک»، کلیسائی وجود دارد که در سال ۷۸۲ میلادی بنا شده است. در سال‌های ۹۶۰ میلادی، این سرزمین گرفتار دشواری‌های فراوان می‌گردد. حیوانات وحشی بیش از پیش به مردم و دام‌های

دو شاهزاده مقدس پارسی در جنوب فرانسه

مسعود میرشاهی (پاریس)



دو پرنس پارسی در کلیسای آرلس، برگ خرما که در دست‌شان دیده می‌شود، به نشانه شهید شدن آنها می‌باشد

که از این دین برگردند. دو اسیر از این پیشنهاد سرباز می‌زنند و همچنان به دین خود پایبند می‌مانند. حکومت برای نشان دادن ناخشنودی خود و دادن درسی به مردم، این دو اسیر را در میان دو شیر و دو خرس می‌اندازد. این حیوان‌های وحشی به جای حمله به اسیران در برابر آنها می‌ایستند. این برخورد حیوانات با دو اسیر، خشم قیصر روم را برمی‌انگیزد و دستور می‌دهد که سر آنها را بریده و کالبد آنها را به گوشه‌ای پرتاب کنند. پس از چند روز، کسی جسدها را در گوشه‌ای به خاک می‌سپارد.

۲

آنها حمله می‌کنند. بیماری‌های واگیر سبب از بین رفتن بسیاری از ساکنان این منطقه می‌گردد. سیل و آتش‌سوزی، باشندگان جنگل‌های رشته کوه‌های پیرنه شرقی را بی‌امان و همه را جان به لب کرده بود. برای دور کردن همه این بلاهای آسمانی، مردم بر این قرار می‌آیند که، پدر مذهبی این منطقه را برای گرفتن دعای خیر از جانب پاپ در رم به این شهر روان کنند.

۴

پدر مذهبی از جنوب فرانسه رهسپار رم می‌گردد و به درگاه پاپ می‌رسد. پاپ پس از چندین گردهمایی

متوجه این پدر روحانی گشته از مشاورین خود سبب آمدن وی را به رم می‌پرسد. مشاورین پاپ به وی می‌گویند که این پدر روحانی آمده تا دعای خیر پاپ را برای دور کردن بلاها از سرزمین خود برای باشندگان آنجا ببرد. پاپ پس از چند روزی وی را می‌پذیرد و سپس پدر روحانی آهنگ برگشت به کشورش را می‌کند. در آخرین شب، خوابی می‌بیند که در آن دو شاهزاده پارسی به رم آمده و مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند. پگاه آن روز، داستان را به نزدیکانش می‌گوید. آنها شگفت‌زده از این خواب پدر روحانی، او را از وجود دو شهید مسیحی پارسی که نتوانسته بودند از آئین خود برگردند و به همین جهت شاه رم دستور از بین بردنشان را داده بود، آگاه نمودند و داستان خواب را به پاپ هم خبر می‌دهند.

پدر روحانی دوباره مورد توجه پاپ قرار می‌گیرد و از وی درخواست می‌کند که بازمانده این دو اسیر را با خود به جنوب فرانسه امروزی ببرد. پاپ می‌پذیرد به شرط اینکه برای نمونه بخشی از کالبد آنها (مقداری استخوان) را با خاک همراهش با خود ببرد و دستور می‌دهد که در دو تابوت جداگانه این کار انجام گردد.

کشیش از فردای آن روز آهنگ سفر از شهر رم به دیار خود می‌کند و بار سفر می‌بندد. به سبب اینکه راه دریائی از دریای مدیترانه، بخشی که از میان دو جزیره ساردین و کورس می‌گذرد، را خطرناک می‌پندارد، تا «ژینوا»^۵ ایتالیای امروزی از راه زمینی و سپس از این شهر تا نزدیک‌ترین بخش سرزمین خود از راه دریا می‌رود. در جنوب غربی فرانسه امروزی در شهر «پرپینیان»، نزدیک به مرزهای اسپانیا با فرانسه، همه مردم و هموندانش به پیشباز وی می‌روند. پدر روحانی دو تابوت را بار قاطری کرده و به همان محله در انتهای دره «تک»، که «آرلس» نام دارد، می‌برد. اما در میان راه اتفاقی می‌افتد که به اهمیت این دو شاهزاده پارسی می‌افزاید. قاطر با بارش باید از دره‌ای به بلندی ۲۹۵ متر بالا رود. راه بسیار پیچیده و دارای پرتگاه‌های فراوانی بود. در یکی

است که همه دیدنی هستند. موزه هنرمند نگاره‌گر مشهور «دلی» و خانه او در نزدیکی همین منطقه در کشور اسپانیا قرار دارد. در اواخر ماه سپتامبر ۲۰۱۲، کانون انجمن ایرانیان فرانسه در پاریس که نمایندگی بیش از ۱۰ انجمن ایرانی در فرانسه را دارد، با انجمن سبلان در شهر تولوز، یک گردش فرهنگی برای دوستداران زبان، ادب و فرهنگ ایرانی ترتیب دادند و در آن، بازدید از آرلس جزو برنامه بود. این گردش ۴ روزه بسیار پربار و مفید بود و در آن بیش از ۵۰ نفر از کشورهای گوناگون اروپائی شرکت کردند.

۱. (کورش با منشور آزادی خود یهودی مذهبان را از شر آشوریان نجات داد و در نزد آنها تا مقام پیامبری رسید و استر نیز جامعه یهودی مذهبان زمان خود را از تبرنگ‌های وزیر وقت نجات داد و اکنون بزرگداشتش را همه ساله در جهان جشن می‌گیرند)
۲. رجوع شود به جستاری در باره کلوجه شاهی در مجله ره‌آورد، شماره زمستان ۲۰۱۲، مسعود میرشاهی

آسا همیشه پر از آب می‌شود. این پدیده نیز مورد توجه است و مردم از این آب بگونه آب شفا بهره می‌گیرند.

امروزه سنت آبدون و سنت سنن به آن اندازه در باورها و دل مردم جای دارند که اگر مادری دوقلو به دنیا آورد و آنها پسر باشند، نام‌شان را آبدون و سنن می‌گذارند. مردم در کلیسا به هنگام دعا، دعای خیر این دو مقدس را طلب می‌کنند. آرلس در کوه‌های پیرنه قرار دارد. مردم این منطقه کاتلان هستند که زبان ویژه خود را دارند. زبان فرانسوی زبان رسمی آنهاست. نزدیک‌ترین شهر بزرگ به آرلس، شهر «پرینیون» در جنوب فرانسه است. شهر دیگری به نام «بولو» در بین آرلس و پرینیون می‌باشد. آرلس در ۴۰ کیلومتری (پرواز پرنده) دریای مدیترانه و در ۸ کیلومتری مرز اسپانیا قرار دارد. آرلس افزون بر این دو پرنس ایرانی و منظره‌های زیبا، دارای تنگه‌ی بی‌نظیری نیز به درازای ۱۱۰۰ متر

۱۲۴۵ همه داستان‌هایی که گفته شد به گونه تندیس بسیار زیبا با کنده‌کاری در چوب با پوشش نقره در چندین پرده در کلیسای آرلس ساخته شده و تا کنون همچنان مانده است. نمونه استخوانه را نیز برای هر کدام در داخل جایگاه کوچکی از شیشه در روی قفسه سینه به نمایش می‌گذارند. در سال‌های ۱۵۸۲، ۱۷۴۴ و ۱۹۷۲ ساختمان‌های کلیسا بازسازی شده و این تندیس‌ها دوباره در سال ۲۰۰۷ با پوشش زرین آرایش یافته‌اند.

در آخرین سال‌های سده ده میلادی گروه‌های مذهبی به این منطقه مهاجرت می‌کنند و به همراه خود تابوت دیگری را می‌آورند که در آن نیز چند تکه‌ای استخوان وجود دارد. این تابوت، که از سنگ مرمر ساخته شده است، را نیز در بخش بیرونی کلیسای آرلس قرار می‌دهند. این تابوت مرمرین با اینکه تنها روی یک تخته سنگ گذاشته شده است، بدون راه آبی به درون آن، معجزه

از این پرتگاه‌ها، قاطر از سرازری دره پرت می‌شود. ولی مردم شگفت زده می‌بینند که نه قاطر آسیب دیده است و نه دو تابوت. هردو تابوت همچنان بر پشت قاطر مانده‌اند. پس از کوشش‌های فراوان مردم دو تابوت را به کلیسای آرلس در سال ۹۶۳ میلادی می‌رسانند.

پس از رسیدن دو تابوت که بخشی از خاک و استخوان‌های این دو اسیر مسیحی پاریسی در آن است به آرلس، همه بلاها و آسیب‌ها از این سرزمین دور می‌شوند و این دو اسیر به سبب اینکه در خواب پدر روحانی به گونه شاهزاده آمده بودند، نام پرنس را به خود می‌گیرند و به گروه مقدسین درآمده و به نام‌های «سنت آبدون» و «سنت سنن» مشهور می‌شوند.

سال‌ها می‌گذرد و این دو مقدس در فضای باورهای مسیحی، این سرزمین را در برابر بلاهای زمینی و آسمانی حفظ می‌کنند. در سال

NEW PERSIAN GIFTS

Ideal Crystal Gifts for All Occasions

*Birthdays *Office Gifts *Anniversaries *Father's Day *Corporate Awards

هدایای زیبای کریستال ایرانی برای تمام مناسبت‌ها

تولد، هدیه به همکاران، سالروزها، روز پدر، اهدای جوایز



Display These Persian National Symbols Proudly On Your Desk At Work, Or In Your Home

با غرور و سربلندی این کریستال‌های زیبا را روی میز کار، یا منزلتان بگذارید

Bulk pricing available for resellers & corporate awards

Fast & reliable nationwide shipping for only \$3.99

Personalized products are available. All of our designs maybe customized

قیمت‌های اختصاصی برای فروشندگان

ارسال پستی سریع در سرتاسر آمریکا فقط ۳/۹۹ دلار

قبول سفارش با سلیقه شخصی و امکان حک نام و یا عنوان هدیه

www.GiftsFlagsAndSports.com

من در ۳۰ سالگی متولد شدم

گفتگوی صدرالدین الهی با فروغ فرخزاد

مجله سپید و سیاه

شماره ۷۰۱، جمعه ۵ آذرماه ۱۳۹۵

همیشگی می خواند:

**آی گل های فراموشی باغ
مرگ از باغچه خلوت ما می گذرد داس به دست
و گلی چون لبخند، می برد از بر ما**

شب پیش که خبر مرگ ناگهانی فروغ در شهر پیچید، من و همسر در خانه سیاوش و مهری میهمان بودیم. سیاوش آن اتاق بود و مهری گفت دارد شعری برای فروغ می سازد. من می دانستم که سیاوش باید زخمی بخورد تا فریادی برآورد و فریاد زخم خورده شب پیش را در فضای گورستان ظهیرالدوله شنیدم. شعرش در مرگ فروغ این طور تمام شده بود:

**شعر در پنجره مهتابی
گریه سر داد و غریبان نشست**

پیش از این که فروغ از خانه اش به استودیو بیاید من گلستان را تماشا می کردم. فروغ، با چشم پف کرده و صورت شسته وارد اتاق شد و من جلو پایش بلند شدم. ابراهیم بلند نشد، چون سرپا ایستاده بود که فروغ آمد. فروغ درست مثل بچه ای که صبح به معلمش سلام می کند به ابراهیم سلام کرد. او هم جوابش را داد. کمی مهربان تر از یک معلم.

کنار دست من که نشسته بود، همه اش زیر چشم ابراهیم را می پایید و هوای او را داشت. مثل بچه ای که می خواهد در امتحان تقلب کند و می ترسید معلمش ببیند. به حرف هایی که درباره آن دو شنیده بودم خیلی کوتاه فکر کردم و فکر را یک شعر خود فروغ قطع کرد:

**«معشوق من
همچون طبیعت
مفهوم ناگزیر صریحی دارد.»**

فارسی به ویژه خود فروغ است. و ادامه داد که جوانان به سرگور او می شنایند، بر آن گل می گذارند و شعرش را می خوانند. و من خوشحال شدم که پیش بینی فروغ در مورد خود و شعرش درست از آب در نیامد. فروغ گفته بود:

«بعدها نام مرا باران و باد پاک می شویند از رخسار سنگ گور من. گمنام می مانم به راه، فارغ از اندیشه نام و ننگ. و حالا یعنی «بعدها» شاعر «مرگ من روزی فرا خواهد رسید» می داند که گورش گمنام نیست و باد و باران نام او را از رخسار سنگ نشسته است.

آن روز، صبح و شب پیش از آن

برف می بارید، آسمان از صبح پنداری که در شب بود و در انتظار رسیدن آن برای همیشه در سکوت آرمیده. گاه بعضی ها به سکسکه می پیوست و گاه هق هقی در فضای گورستان می پیچید. مثل ترکیدن پی در پی لامپ های چراغ برق در زیر باران. باران اشک سرازیر بود. ابراهیم گلستان سواره آمد. دوری در گورستان زد و خواب زده و به شتاب راهش را کشید و رفت تا نبیند که آن یگانه اش چگونه به «بعدها» می پیوندد.

دهان سیاه گور گشوده بود و صدای ناهنجار یک قاری پیر، ناله و شیون مادر و خواهرها را، در قیای سبز آیات می پوشاند. تل خاکی بود آماده برای پوشاندن پیکری در کفن سفید و دسته گل هایی آماده تر برای نهادن بر گور. جلوتر از همه، دسته گل علیاحضرت فرح پهلوی، ریاست عالیہ انجمن حمایت از زندامیان به خاطر فیلم «خانه سیاه است» ساخته «فروغ فرخ زاد» و برنده جایزه بهترین فیلم مستند در فستیوال «اوبرهاوزن». (آلمان)

در چشم به هم زدن فروغ در خاک ها بود و بر فراز توده ای از خاک، سیاوش کسرای با همان شور

دکتر صدرالدین الهی، چند هفته پیش از کشته شدن فروغ در حادثه رانندگی با او در استودیو ابراهیم گلستان مصاحبه کرد. شب همان روزی که فروغ کشته شد با سیاوش کسرای غم خاموشی فروغ را گرفتند و روز خاکسپاری فروغ بر تل خاکی که بر سینه فروغ نشست، ایستاده و جمعیت را نظاره کرد. ابراهیم گلستان را دید در گوشه ای از ظهیرالدوله. او نیز به خاک رفتن فروغ دیدگانش را تاب نیاورده و گورستان را ترک کرد.

دکتر الهی از این مجموعه، یعنی مصاحبه، شب کشته شدن فروغ و روز خاکسپاری او گزارشی را در کیهان لندن منتشر کرده است. دو عکس زیبا از فروغ نیز زینت بخش این گزارش است، که هر دو عکس را ابراهیم گلستان، برای نخستین بار از آلبوم شخصی خویش برای انتشار در اختیار دکتر الهی گذاشته است. این عکس ها را گلستان در مسیر یک راه پیمائی و شاید کوه پیمائی در بلندی های اطراف تهران از فروغ گرفته است.

من که مشوق دکتر الهی برای انتشار دوباره مصاحبه اش با فروغ و خاطرات روز خاکسپاری فروغ بودم، (دکتر الهی خود نیز در ابتدای نوشته اش به این مسأله اشاره کرده است) سعی کردم از مصاحبه و گزارش دکتر الهی، خلاصه ای در حد و ظرفیت فیسبوک و خوانندگان روی فیسبوک تهیه کنم، که می خوانید.

دکتر الهی می نویسد:

علی خدایی چندی پیش در یک گفتگوی تلفنی به من گفت که فلانی، اگر می توانی، درباره فروغ بنویس؛ چرا که این روزها مزار او در گورستان ظهیرالدوله تهران میعادگاه دوستداران شعر معاصر

او با شکست من

قانون صادقانه قدرت را

تأیید می‌کند.

من از صفر شروع کردم. خودم را پاک زدم به خنگی تمام و گذاشتم که فروغ حرف‌هایش را بزند و ابراهیم را اذیت کند. از احمقانه‌ترین و ساده‌ترین سؤال‌ها شروع کردم. پرسیدم:

برای چه شعر می‌گویید؟

— برای این که احتیاج دارم. شعر برای من به شکل یک احتیاج مطرح است، احتیاجی بالاتر از خوردن و خوابیدن، چیزی شبیه نفس کشیدن. منظوم این است که این احتیاج به طور ضروری برای من مطرح است. شعر در من پراکنده شده است، یک زمانی بود که من این موجود را کنار دیگر چیزها به صورت یک چیز مجرد و خارج از خود تصور می‌کردم. حالا مدتی است که او در من نفوذ کرده است، یعنی مرا فتح کرده است و به این جهت من از شعر جدا نیستم. آن وقت‌ها شعر را باور نداشتم.

این که می‌گویم باور نداشتم باز خودش مرحله‌ای دارد. زمانی بود که من شعرم را به عنوان یک وسیله تفنن و تفریح می‌پنداشتم. وقتی از سبزی خرد کردن فارغ می‌شدم، پشت گوشت را می‌خاراندم و می‌گفتم خوب بروم یک شعر بگویم. بعد زمانی دیگر بود که حس می‌کردم اگر شعر بگویم چیزی به من اضافه خواهد شد و حالا مدتی است که هر وقت شعر می‌گویم فکر می‌کنم چیزی از من کم می‌شود. یعنی من از خودم چیزی را می‌تراشم و به دست دیگران می‌دهم. برای همین است که شعر به صورت یک کار جدی برایم مطرح شده و حالا روی آن تعصب دارم. یک زمانی بود که من وقتی شعر می‌گفتم خودم شعرهای خودم را مسخره می‌کردم. اما حالا اگر شعرم را مسخره بکنند عصبانی می‌شوم. برای این که خیلی دوستش دارم. مدت‌ها زحمت کشیدم تا توانستم این چیز غریبه وحشی را برای خودم رام کنم.

او حرف می‌زد و از یگانگی خودش با شعر سخن می‌گفت و من این یک بیت را از کتاب «تولد دیگر» با خودم زمزمه می‌کردم:

آه‌ای با جان من آمیخته
ای مرا از گور من انگیخته

کلمه واقعاً باید جایش در شعر مشخص باشد، اگر نتواند جای واقعی خود را به دست بیاورد، یک چیز زائد و اضافی است و ما نباید به اضافات بپردازیم. صنعت حذف کردن، کم از هنر به کار گماشتن نیست.

اضافه بر این اگر چیزی می‌خواهید به ماهنامه «آرش» مراجعه کنید.

موضوع شعر شما چیست؟

— در چه زمانی؟
مگر شما تاریخ نویسید؟

خنده/اش گرفت و گفت:

— شعر من با خود من پیش آمده است، من متأسفم که کتاب‌های «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» را بیرون داده‌ام. افسوس می‌خورم که من چرا این شروع را با «تولد دیگر» شروع نکرده‌ام.

ابراهیم گلستان پرید وسط حرف و گفت:

— اگر بتوانیم نام این حالت را یک نوع کشف و شهود بگذاریم، فروغ در این مرحله از شعر قرار دارد. به کشف دنیای بیرونی برخاسته و شهود این دنیا را در خودش یافته.

فروغ: بله در خودم یافته‌ام. به همین جهت امروز موضوع شعر من همه چیز می‌تواند باشد، از پارو کردن برف تا عوض کردن قنداق بچه. از تفاهم کامل یک مرد با پوست یک زن و از نگاه کردن به یک کوچه خالی در شب و منظره دو تا اتومبیل که سخت با هم تصادف کرده‌اند. این‌ها همه برای من موضوع شعر است.

بعد از «تولد دیگر» شما دارای یک نوع مشرب فکری در شعر شده‌اید.

— بله، به هر حال بعد از «تولد» باید بزرگ شد، باید رشد کرد، این تولد برای من در آستانه‌سی سالگی به وقوع پیوست و حالا تصور می‌کنم شعری که خالی از فکر باشد نمی‌تواند مرا راضی کند.

من خودم برای خودم فکر دارم، از دیگران متأثر نمی‌شوم و تلاش می‌کنم که صاحب یک فکر مستقل باشم. شاعرهای فرنگی روی من اثر زیادی نگذاشته‌اند.

در شعر باید همیشه تازه‌نفس بود و مجال نداد که خستگی و پیری — منظوم پیری ذهن است — آدمی را از پا درآورد. فاتحه دیگران را از دم بخوانید، همه تمام شده‌اند.

گلستانی باز پرید وسط و گفت:

— راحت کنم، بسیاری از این‌ها اصلاً شاعر نبوده‌اند، مدتی با شعر لاس زدند و چون رامشان نشد،

حالا حالت دون ژوان‌های پیر را دارند که می‌خواهند لاف مردی و مردانگی بزنند.

فروغ اسم خیلی‌ها را برد که قبول نداشت و من در یک لحظه احساس کردم که موج خودخواهی اندک اندک به پای او نزدیک می‌شود.

درباره ابدیت چطور فکر می‌کنید؟

— از تداوم انسان در گیاه، گل و حیوان.

معتقد به جاوید ماندن انسان نیستید؟

— از نظر جسم خیر.

روح را قبول دارید؟

— نه.

در سال‌ها بعد از مرگتان ابدیت پشت سر نام شما با شعر شما وجود خواهد داشت. در کتاب «عصیان» شعری به نام «بعدها» ساخته‌اید، این یک برخورد حسی و سطحی از شما و مرگ است، شما در آنجا می‌نویسید:

«بعدها نام مرا باران و باد

نرم می‌شویند از رخسار سنگ

گور من گمنام می‌ماند به راه

فارغ از افسانه‌های نام و ننگ

اما به اعتقاد من شما که در «تولد دیگر» زائیده شده‌اید و حالا پیام‌آور مفاهیم تازه‌ای در شعر ما هستید.

گورتان نمی‌تواند گمنام بماند. شما

نمی‌توانید بعد از مرگتان فارغ از

اندیشه نام و ننگ باشید. برایتان

قضاوت‌هایی خواهد شد.

— حالا فرض کنید که مردم و رفتن، گور پدرشان هر چه می‌خواهند بگویند، من برایم این مهم است که تا زنده هستم با شعرم زندگی کنم و احساس شعرم را در زیر پوست تنم داشته باشم. شما تصور می‌کنید اگر من ابدی بشوم چیزی در این دنیا به من خواهند داد، یا اصلاً آن دنیایی وجود دارد که بنده بخواهم فکر شاعرانه امروزم را به آن مشغول کنم؟

فروغ فقط خندید و خمیازه کشید — خسته شده بود — گفتگو دراز بود و او کم‌حوصله. اظهار امیدواری کرد که باز هم یکدیگر را ببینیم؛ اما دیگر هرگز این فرصت دست نداد.

یادی از

حسن لاهوتی

رسول سرخابی



حسن لاهوتی، مولوی‌شناس و مترجم برجسته آثار عرفانی و ادبی در تاریخ، ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ در میشگان فوت کرد. وی ۶۸ سال داشت.

لاهوته در ۱۴ دی ۱۳۲۳ در سبزوار به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در دانشگاه مشهد (فردوسی سابق) در رشته زبان و ادبیات انگلیسی درس خواند و سپس به آمریکا رفت و از دانشگاه ایالتی میشگان در رشته ادبیات انگلیسی فوق لیسانس گرفت. پس از انقلاب اسلامی به ایران بازگشت و از سال ۱۳۶۳ به عنوان مترجم در بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی مشغول به کار شد و سالیان درازی هم در دانشگاه پیام نور و دانشگاه آزاد مشهد به تدریس زبان و ادبیات انگلیسی پرداخت.

در سال‌های زندگی در مشهد، دوست و مرید سیدجلال‌الدین آشتیانی (۱۳۸۳-۱۳۰۴) استاد دانشگاه مشهد بود و از محضر آن عالم و عارف گرانمایه بهره‌ها برد و چنان به استاد آشتیانی نزدیک بود که حتی

پل ارتباط وی با دوستان وی و ادیبان و پژوهشگران دیگر در داخل و خارج کشور بود. لاهوتی شرحی از زندگانی استاد آشتیانی را در مقاله‌ای با عنوان «صدراي ثاني: سیدجلال‌الدین آشتیانی» (ایران‌شناسی، بهار ۱۳۸۹) منتشر کرد.

لاهوته ده‌ها مقاله پژوهشی و ادبی در مجلات گوناگون داخل و خارج ایران از جمله مترجم، کلک، بخارا، گلچرخ، تابران، حکمت و معرفت، ایران نامه و ایران‌شناسی منتشر کرد. اما شهرت وی به خاطر ترجمه کتاب‌های ارزشمند ادبی و عرفانی و تاریخی از انگلیسی به فارسی بود، خصوصاً کتاب‌های مهمی درباره جلال‌الدین مولوی.

آنچه نام لاهوتی را نخست بار در محافل علمی مطرح کرد، ترجمه کتاب «شکوه شمس: سیری در آثار و افکار مولانا» اثر خانم آن ماری شیمل (۱۹۲۲-۲۰۰۳ میلادی)، پژوهشگر نامدار آلمانی و استاد دانشگاه هاروارد و دانشگاه کلن آلمان در عرصه ادبیات عرفانی ایران و اسلام بود. استاد آشتیانی به خواهش لاهوتی مقدمه مبسوطی بر این کتاب نوشت که در جای خود رساله ارزشمندی به شمار می‌رود. این کتاب در سال ۱۳۶۷ توسط انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده و چاپ چهارم آن در سال ۱۳۸۲ صورت گرفت. لاهوتی کتاب دیگری هم از آن ماری شیمل با عنوان «محمد رسول خدا» (انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۸۸) ترجمه کرد. ترجمه «شرح مثنوی معنوی مولوی» در شش جلد از رینولد الین نیکلسون (۱۸۷۸-۱۹۴۵ میلادی)، استاد ادبیات فارسی در دانشگاه کمبریج، یکی از کارهای بزرگ لاهوتی به شمار می‌رود که در سال ۱۳۷۴ توسط انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد (چاپ سوم در سال ۱۳۸۴) و مقدمه عالمانه استاد آشتیانی بر ارزش کتاب می‌افزاید. این ترجمه در چهاردهمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران به عنوان کتاب سال برگزیده شد.

«جان جان: منتخباتی از دیوان شمس» (نشر ناملک، ۱۳۸۱) کتاب دیگری است از رینولد نیکلسون که لاهوتی آن را به فارسی درآورد.

یکی از کارهای پژوهشی جامع و جدید درباره زندگی و آثار و اندیشه‌های مولانا کتابی است که دکتر فرانکلین لوئیس، استاد ادبیات فارسی در دانشگاه شیکاگو، به انگلیسی تألیف کرده است. لاهوتی این کتاب سترگ را به فارسی ترجمه کرد: «مولانا: دیروز تا امروز، شرق تا غرب» (نشر نامک، ۱۳۸۴). سالی که این کتاب انتشار یافت، استاد آشتیانی فوت کرد و دریغا که نتوانست پیشگفتاری بر آن بنویسد. لاهوتی ترجمه و انتشار این کتاب هزار صفحه‌ای را مانند کتاب «شکوه شمس»، به مراد و معلم فرزندانش زنده‌یاد آشتیانی تقدیم کرد.

لاهوته در انتخاب کتاب برای ترجمه سعی می‌کرد که کارهای اساسی و

کلیدی را به هموطنانش عرضه کند نه کتاب‌های بازاری و زودگذر. یکی از ویژگی‌های کارهای قلمی لاهوتی این بود که فقط به ترجمه کتاب بسنده نمی‌کرد، بلکه سال‌ها در مطالب و محتوای کتاب پژوهش می‌نمود و حتی ارجاعات (رفرانس‌ها) و نقل قول‌های نویسنده را از منابع اصلی درمی‌آورد و یادداشت‌ها و توضیحات مفیدی بر نکات گوناگون کتاب می‌نوشت و خلاصه ترجمه او خود یک کار عالمانه و پژوهشی بود و از این رهگذر چه بسا که کمبودهای کتاب اصلی را برطرف می‌کرد. به یک نمونه اشاره می‌کنیم. در کتاب «شکوه شمس»، خانم شیمل این بیت مشهور از مولانا را آورده است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او

ما از پی سنایی و عطار آمدیم

لاهوته در جستجوی منبع این بیت متوجه می‌شود که قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» این دو بیت را به مولانا نسبت داده است:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

عطار روح بود و سنایی دو چشم او

ما از پی سنایی و عطار آمدیم

اما هیچیک از این بیت‌ها در دیوان شمس مولانا که استاد بدیع‌الزمان فروزانفر از روی نسخه‌های معتبر و کهن ویرایش کرده بود وجود ندارد، ولی در دیوان شمس چاپ لکنه (هندوستان) آمده است و احتمالاً خانم شیمل از آن منبع نقل کرده بود. به هر حال، این شعر که بسیاری آن را از مولانا نقل می‌کنند، ظاهراً زو نیست و بعدها در نسخه‌های هندوستان به دیوان شمس اضافه شده است و با اینکه شعر مشهور و زیبایی است و دین مولانا را به شاعران قبلی ایران نشان می‌دهد و البته خود مولانا در برخی اشعار و گفتارهای دیگرش سنایی و عطار را ستوده است. این نمونه نشان می‌دهد که حتی برای ایرانیان انگلیسی‌دان که می‌توانند کتاب‌ها را به زبان اصلی بخوانند، مطالعه ترجمه‌های لاهوتی خود فایده و ضرورت دیگری دارد. از قریب به پنج هزار صفحه درباره مولانا که لاهوتی ترجمه کرده، بگذریم، این مترجم فاضل چاپ جدیدی از «مثنوی معنوی» مولانا را با مقایسه نسخ تصحیح شده نیکلسون و نسخه قدیمی موزه قونییه عرضه کرد. این مثنوی که در سال ۱۳۸۳ نخست بار انتشار یافت، قرار است از سوی انتشارات «میراث مکتوب» دوباره چاپ شود. لاهوتی چند کتاب نیز درباره تاریخ جغرافیا و شبه قاره هندوستان ترجمه کرد: «خدمات مسلمانان به جغرافیا»، «جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند»، و «مسلمانان هند بریتانیا».

پس از درگذشت استاد آشتیانی در سال ۱۳۸۴، لاهوتی بیشتر وقت خود را در میشگان آمریکا گذراند و در این مدت با دکتر فرانکلین لوئیس همکاری داشت. آن دو «معارف» برهان‌الدین ترمذی را از روی نسخه‌های متعدد تصحیح و به انگلیسی ترجمه کردند که قرار است بزودی منتشر شود.

آخرین اثر لاهوتی کتابی است به نام «ارغنون مولوی: درباره جلال‌الدین محمد بلخی و مثنوی معنوی» (نشر نامک، ۱۳۹۰) که کاری تألیفی است و با این جمله شروع می‌شود: «بحث بر سر این نیست که مولانا جلال‌الدین اندیشه‌های خود را از کدام آیه قرآن گرفته است یا از کدام حکیم یونان یا از کدام گوشه فرهنگ و ادب ایران و غیر آن، بحث بر سر این است که او مکتب مثنوی را بنیاد نهاده است برای پرورش جان انسان و برکشیدن او سوی آسمان».

حسن لاهوتی در میشگان فوت کرد و پیکرش به ایران منتقل و در هارونیه مشهد به خاک سپرده شد. با فوت آقای حسن لاهوتی، جامعه علمی و ادبی ایران یک پژوهشگر و مترجم با استعداد و پرکوش و خوش قلب را از دست داد.

رعنا زایردخت

بانویی که فرهنگ سرای آریایی را در شهر باستانی بنا نمود

محمد حضرتی



برنامه فرهنگ سرای آریایی شامل ملاقات با شاعران و نویسندگان و اهل هنر، ترغیب و تشویق هنرهای مردمی که امروز رو به زوال می‌روند و برگزاری صحبت جوانان با کهنسالان روزگاردیده و اهل فرهنگ و هنر، تجلیل جشن‌های نوروز و مهرگان و سایر اقدامات فرهنگی و هنری می‌باشد و هر سال به اتفاق اهل فرهنگ و هنر و سابقه‌داران بخش مذکور و شعبه‌ی فرهنگ شهرداری تهیه و تنظیم می‌گردد و آن ملاک عمل قرار می‌گیرد.
در آخر ... چند بیتی از خانم رعنا زایردخت ... درباره نوروز پیشکش می‌گردد:

طرف چمن لاله‌زار، سیرگلستان کنید
تحفه به یار عزیز از گل و ریحان کنید
نور سحر می‌دمد از لب دامن صبح
بهر دل تشنه لب لطف خود ارزان کنید
در هوس مال، جان شده است بی سود چرا؟
عشق میهن پرورید، جملگی حیران کنید
ما نپسندیم هوس، حرف محبت ز کس
حرف طلب از نفس، ساقط و پنهان کنید
شوخی پرواز طبع تا به فلک می‌رسد
ساز توجه به ما کاشکی ارزان کنید
حافظ و سعدی گشود بند گره با سخن
اهل وطن رازکی شعر و غزل خوان کنید
هرزه نمی‌پرورد جاده‌ی سازندگی
در ره رشد وطن کار به سامان کنید
حضرت آدم پدر بوده حوا مام ماست
حسن توجه خویش جانب انسان کنید
منظره‌های دلم واشده پیش کسان
این خبر ناز «مه» در بر سلطان کنید.

**آرزوهایم هزار و یک بوده
شده یکی و هزار مانده**
این خانم صاحب چهار فرزند بوده و بیش از دویست مقاله‌ی علمی و ادبی، حکایات و قصه‌های اخلاقی و عائله‌ای در روزنامه و مجلات جمهوری تاجیکستان منتشر ساخته و کلیه‌ی جمع‌آمدهای (نشست) فرهنگی و ملاقات‌های شاعران و نویسندگان و خوش‌نویسان و نمایندگان هنر والای مردمی را در فرهنگ‌سرای آریایی به طور مجلل تشکیل می‌دهند و هر ماه در بخش ادب و هنر و فرهنگ اقدام به جمع آمد و جلسه‌ای دارد که مردم شهر باستانی «ایستروشن» آنها را خوش می‌پذیرند.

سرکار خانم رعنا زایردخت عضو انجمن نویسندگان تاجیکستان و عضوین المللی کنفدراسیون روزنامه گاران جمهوری تاجیکستان و رئیس بخش بنیاد زبان فارسی تاجیکی و سردبیر ماهنامه «گنج آراسته» می‌باشد.

فرهنگ سرای آریایی سال سوم است که برنامه‌ی بخصوصی برای جوان پسران و دختران این شهر باستانی جهت آموزش زبان فارسی تهیه نموده که در آن دو گروه از جوانان به مدت هشت ماه دوره‌ی آموزش زبان فارسی می‌بینند و بعد از اتمام دوره‌ی آموزش، این جوان پسران و دختران به آموزش فرهنگ و ادب فارسی می‌پردازند و مدرک تأییدیه‌ی آموزش زبان فارسی را دریافت می‌نمایند.

فرهنگ سرای آریایی با سرپرستی خانم زایردخت، با مراکز ولایتی و جمهوری تاجیکستان و سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی و خارج از جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، رابطه‌ی ادبی و فرهنگی و علمی دارد و این رابطه با دوستان ایرانی و افغانی بیشتر خواهد شد. در نتیجه‌ی چنین همکاری کتاب‌های عالمان جمهوری تاجیکستان در ایران منتشر می‌شوند و مقاله و شعر و حکایه‌های شاعران و نویسندگان ایرانی و افغانی و ایرانیان برون مرزی از جمله کسانی که در عربستان سعودی اقامت دارند ارتباط و مناسبات حسنه و همکاری دایمی دارد و تا به حال کتاب دکتر محمد حضرتی به نام «آریایی‌ها و تمدن آریایی» در ایران منتشر گردیده و همچنین حکایات و اشعار شاعران و نویسندگان ایرانی در روزنامه و مجلات جمهوری تاجیکستان و نشریات آمریکایی و کانادایی توسط معرفی آنها از طرف فرهنگ سرای آریایی به طبع رسیده است.

بانویی به نام رعنا زایردخت در شهر باستانی «ایستروشن»، که کورش کبیر در سده پنج قبل از میلاد مسیح، واقع در استان سغد جمهوری تاجیکستان کنونی بنیان گذاشته بود، با کمک و سرمایه‌گذاری ایرانیان خارج از کشور، آبتین ساسانفر و مسعود میرشاهی (فرانسه) کاخی به نام «فرهنگ‌سرای آریایی» احداث کرد و هم اکنون چهار سال است که از افتتاح رسمی و مجلل آن می‌گذرد. سرپرستی فرهنگ سرای مذکور را خانم رعنا زایردخت به عهده دارد. بنده می‌خواستم راجع به زحماتی که خانم رعنا زایردخت در احداث این فرهنگ‌سرا کشیده و فعالیت فرهنگ‌سرا، اطلاعاتی بدهم و خانم زایردخت را معرفی کنم.

موقعی که ایرانیان برون مرزی در این شهر باستانی تصمیم گرفتند یک کاخ فرهنگ ایجاد نمایند، هیچ‌یک از مردان مسؤولت اداری ساختمان کاخ را بر عهده نگرفتند. ولی خانم رعنا زایردخت، یک زن شاعر با قلب پرحرارت است، این مسؤولیت را به دوش خود گرفت و فرهنگ سرای آریایی را در مدت سه سال بنیان نهاد که حال یکی از مراکز مهم فرهنگی در این شهر باستانی به شمار می‌آید. خانم رعنا زایردخت، دلباخته‌ی فرهنگ و ادب است و با نیرویی قوی فعالیت دارد و احساس پرطغیان باطنی خود را در سه مجموعه‌ی اشعار به رشته نظم کشیده و با عناوین «گل طالع»، «دختر صبح» و «ولادت احساس» منتشر ساخته و هواداران زیادی در اشعارش دارد. کتاب چهارم وی به نام «طفل تمنا» در دست چاپ است.
خود او می‌گوید:

گنج قارون

ناصر تجارتچی (نیویورک)

به فاتح نیز معروف است، بر تمام آسیای
صغیر مسلط شد و بعلاوه، از بخش‌های
یونانی مجاور نیز باج و خراج می‌گرفت.
نیز بر طبق نوشته‌های یونانی او بخشی
از ثروت خود را از شن‌های کنار
رودخانه پکتولوس^۶ به دست آورد، که
گویا معدن طلائی بوده است. سرانجام
کسی که نامش مرادف با ثروت بی‌کران
بوده، قربانی سرنوشت شده و احتمالاً
پس از شکست از کورش، ثروت بی‌کران
او به دست فاتحین می‌افتد.
این موضوع برای تولستوی،
نویسنده معروف روسی، الهام بخش
نوشتن کتابی تحت عنوان «کروزوس
و سرنوشت» بوده است.
یا به قول شاعر:

هر که آمد عمارتی نو ساخت
رفت و منزل به دیگری پرداخت

1. Croesus, 2. Korah
3. Rich as Croesus, 4. Inoia
5. Sardis, 6. Pactolus

مثلاً در انگلیسی می‌گویند فلان کس
مثل کروزوس ثروتمند است.^۳
کروزوس که حکمرانی ناحیه
لیدیا در آسیای صغیر را از پدرش به
ارث برده بود، تمام آسیای صغیر (ترکیه
امروزی) شامل آیونیا^۴ یا یونان) را فتح
کرد. او در سال ۵۹۵ پیش از میلاد به
دنیا آمد و در سال ۵۴۷ پیش از میلاد
به دست سپاهیان کورش سرنگون شد.
او نخستین حکمرانی بوده که
دستور داد به نامش سکه‌های طلا و
نقره حک کنند و از ثروت بی‌کران خود
برای تزئین کشورش لیدیا و پایتخت آن
شهر ساردیس^۵ استفاده می‌کرد. مبدا
ثروت فوق‌العاده او کاملاً معلوم نیست،
ولی علاوه بر ثروت ارثی، کروزوس که

تأثیرات تأسف‌آور آن را فراموش نکرده و
بر علیه عمر این‌الخطاب احساسات خود
را بروز می‌دادند....
یکی از روایت‌هایی را که
می‌شنیدیم، موضوع قارون و ثروت
سرشار او بود. یک شعر شوخی و
هجوی که در این باره می‌گفتند، این
بود: شب عید است و بار از من چغندر
پخته می‌خواهد / خیالش این که من
گنج قارون زیر سر دارم!
جالب است که قارون یک
شخصیت تاریخی است به نام اصلی
کروزوس^۱ معرب این اسم کوراه^۲ و تلفظ
فارسی آن قارون شده است.
کروزوس در فرهنگ‌های مختلف
مرادف با ثروت فوق‌العاده شده است.

پیش از معرفی قارون، مایلم
موضوع جالبی را یادآوری کنم.
در دوران کودکی ما رسم بود که
بزرگترها، بخصوص آنهایی که در خانه
از بچه‌ها نگهداری می‌کردند، روایت‌ها
و داستان‌هایی برای بچه‌ها نقل کنند
که نسبت به سن بچه‌ها مختلف بود.
بسیاری از این داستان‌ها و روایت‌ها
که سینه به سینه نقل می‌شد، واقعیت
تاریخی داشتند. نمی‌دانم این موضوع
با تغییراتی که در اجتماع ایران در
دهه‌های اخیر روی داده است، هنوز هم
ادامه دارد یا نه. همچنین تا آنجایی که
می‌دانم این روش در فرهنگ‌های دیگر
کمیاب است. از جمله این داستان‌ها
موضوع خسرو شیرین، شیرین و فرهاد
و ویس و رامین و غیره هستند. همچنین
درباره وقایع تاریخی، بخصوص شعر
هجوی بود درباره عمر فاتح عرب:
عمر عمورو... پدرو.... فکرش را بکنید
مردم پس از گذشتن بیش از هزار
سال، موضوع نامطلوب تسلط اعراب و

بنیاد زیبا

هنر

در خدمت بشریت

www.zibafoundation.org

تدارک و تزئین انواع سفره عقد توسط ویکی

www.SofrehAghdByVicky.com

قابل توجه خائتم‌های علاقمند به تزئین
سفره عقد



انواع مختلف سفره‌های عقد که با سلیقه و طراحی

خائتم و ویکی تهیه شده‌اند به فروش می‌رسند

لطفاً برای اطلاعات بیشتر با شماره‌های زیر تماس بگیرید:

410.785.4069 * 410.627.3299

یادداشت‌های

سفر به ینگه دنیا

برگ نهم

هوشنگ بافکر

به وارونه سال نخست آمدنم به قوچان و سال اول ورودم به دبستان، که روزها و هفته‌ها به کندي می‌گذشت، پس از سال دوم به دلیل تسلط بر زبان فارسی، و نیز آشنایی با هم‌کلاسی‌ها و بچه‌های همسایه و محله، و نیز شناخت بیشتر از شهر قوچان و از همه مهمتر باز شدن پایم به باغ دبیر و انس و الفت میان من و بابا موسا سرباغبان پیر و دوست‌داشتنی باغ دبیر، دیگر چون گذشته دوری از باجگیران و جدایی از دوستان و آشنایان خیلی ناراحت نمی‌کرد. شاید درست‌تر باشد بگویم که در این مدت توانسته بودم تا اندازه‌ای اندوهم را درونی کنم و به ناگزیر با دشواری‌ها کنار بیایم. چون این را هم فهمیده بودم که اگر کنار نیایم، کار دیگری از دستم برنمی‌آید. افزون بر این، به نظر زمان نسبت به سال نخست، با شتاب بیشتری سپری می‌گشت و تا به خود آمدم، سال سوم و چهارم دبستان هم به پایان رسیده بود.

بی‌تردید، گفتن این حرف‌ها اینک و در این سن و سال، خیلی پیش پا افتاده و ساده به نظر می‌رسد، ولی من می‌دانم که در این یکی دوسال بر من چه گذشت و به خاطر ندانستن زبان فارسی، چه خفت‌ها که نکشیدم و چه سرکوفت‌ها که نخوردم و تحمل نکردم. بدبختانه چون فارسی بلد نبودم و نمی‌توانستم حرف دلم را بزنم و احساسم را بر زبان بیاورم، آموزگاران و هم‌کلاسی‌هایم خیال می‌کردند که خنگ و کودن هستم. از این بابت حرص می‌خوردم و گاهی نیز بی‌اختیار اشکم سرازیر می‌شد. خوشبختانه کم و بیش حرف‌هایشان را می‌فهمیدم، ولی سواد و دانسته‌هایم به اندازه‌ای نبود که بتوانم به پرسش‌هایشان پاسخ دهم و گفتگویی دو سویه را پی بگیرم. بنابراین از دید آن‌ها این گناهی بود نابخشودنی و عیبی بود ناپوشاندنی. بی‌انصاف‌ها توجه نداشتند که اگر من هنوز فارسی حرف نمی‌زنم، ولی آن را می‌فهمم. حال آن که این ایرادگیران زبان‌دراز کوتاه‌بین، خودشان نه ذره‌ای کرمانجی می‌فهمیدند و نه حرف می‌زدند. این نکته بسیار ساده را هم نمی‌پذیرفتند که من به اندازه‌ی زمان لازم برای یادگیری زبان فارسی، از آنان عقب بودم و این خود بر یادگیری درس‌ها تأثیر می‌گذاشت و آنان نباید امتیازی را که زبان مادری‌شان برای آنان فراهم ساخته بود به حساب زرنگی خویش و تنبلی و عقب‌افتادگی ذهنی من و هم‌زبانانم می‌گذاشتند. راستش اگر این گونه بود که می‌گفتند پس چرا در درس‌هایی چون خطاطی و نقاشی و ورزش و موسیقی که نیاز چندانی به زبان نداشت، حریف ما نمی‌شدند؟ و رندانه این پیشتازی ما، کرد و ترک زبانان را به حساب پشت‌کوهی و وحشی بودن ما می‌گذاشتند. ادعایی بس پوچ و حرفی بی‌اندازه سست و بی‌پایه ولی به اندازه کافی هدفمند و تحقیرکننده. شوربختانه این تفکر تبعیض‌آمیز و این کنش‌های تحقیرآمیز سبب شده بود که برخی از بچه‌های کرد و ترک زبان، متلک‌های بی‌مزه و ناسزاها بی‌دلیل و زخم زبان‌های خردکننده روزانه را تاب نیاورند و قید درس و مشق و مدرسه را بزنند و عطایش را به لقایش ببخشند. برخی از پدر و مادرها نیز ترجیح می‌دادند که از بدو تولد با کودکان خود به زبان فارسی حرف بزنند تا دیرتر در زندگی گرفتاری زبان نداشته باشند. غافل از این که، با این کار، آنان را از هویت و فرهنگ و ریشه‌شان تهی می‌کردند و دورتر و دیرتر ممکن بود آنان چوب این بریدگی و از خودبیگانگی را به ناحق بخورند. خوشبختانه در روستاهایی که ترکیب جمعیت‌شان از فارس و کرد و ترک زبان تشکیل شده بود، بیشتر مردم از زن و مرد تا جوانان و کودکان به هر سه

زبان حرف می‌زدند و گاهی برخی به زبان چهارمی (ارمنی و ترکمنی) نیز صحبت می‌کردند. این امر رابطه‌ها را محکم‌تر و دل‌ها را به هم نزدیک‌تر و در هم آمیختگی قومیت‌ها را آسان‌تر ساخته بود. در روستاهای قوچان، و شاید بتوان گفت در بیشتر روستاهای شمال خراسان، چنین وضعی وجود داشت و هنوز هم وجود دارد. نژادپرستی و تبعیض بیشتر در شهرها و در میان شهروندان رواج داشت و هنوز هم دارد. شوربختانه این پدیده در قشر باسواد و در محیط‌های آموزشی و فرهنگی بیشتر دیده می‌شد و می‌شود. چرایی‌اش را باید از جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران پرسید. با همه این قصه‌ها و غصه‌ها، روز به روز در ترازوی زندگی روزانه، کفه شادی و سرخوشی‌ام سنگین‌تر می‌شد و به نظر گذر زمان نیز شتاب بیشتری داشت. آن چنان که باورم نمی‌شد که سال ششمی شده‌ام و باید بزودی از سد امتحان نهایی گذر کنم. در آن زمان (سال ۲۳-۱۳۲۲) امتحان‌های سال ششم به دلیل اهمیتش، سراسری صورت می‌گرفت و پرسش‌های امتحانی در تهران تهیه می‌شد و امتحان هم‌زمان در همه دبستان‌های کشور انجام می‌شد. ممتحن‌ها و ناظران از مرکز استان‌ها به شهرستان‌ها فرستاده می‌شدند. ورقه‌های امتحانی پس از مهر و موم شدن تحویل نماینده فرهنگی استان می‌شد. تصحیح اوراق و دادن نمره به عهده آموزگاران و دبیران مورد اعتماد مسؤولان فرهنگ استان بود. میان مدرسه‌های یک شهر و نیز مدرسه‌های شهرهای استان از یک سو، و مدرسه‌های شهرهای سایر استان‌ها از سوی دیگر، رقابت سخت هیجان‌انگیزی وجود داشت. بسته به تعداد قبولی‌ها و نیز تعداد شاگردانی که بهترین نمره‌ها را به دست آورده بودند، افزون بر شاگردان، آموزگاران و مسؤولان آن مدرسه نیز تشویق می‌شدند و جایزه می‌گرفتند. بنابراین شاگردان سال ششم مسؤولیت سنگینی بردوش داشتند و بیش از سایر شاگردان مورد توجه آموزگاران و مسؤولان فرهنگ بودند. پدران و مادران نیز نگران بودند و مانند فرزندان خود دلهره امتحانات را داشتند و مربیان هم چشم امید به شاگردان‌شان دوخته بودند، تا در این میدان مبارزه بی‌امان هم خود سربلند گردند و هم موجب سربلندی مدرسه و شهر خود شوند. پس‌تراها شباهت حال و هوا و جو حاکم بر امتحان ششم ابتدایی را به هنگام امتحانات دبلیم و نیز کنکور سراسری برای ورود به دانشگاه، احساس کردم. ولی آزمون نخست از لحاظ تجربه و از نظر اهمیت و از جنبه نقش ارزنده و تعیین‌کننده‌اش در تحول من بی‌همتا بود. در آن برهه زمانی بیشترین مردم روستاها و شهرهای ایران بی‌سواد و یا کم‌سواد بودند. بنابراین داشتن مدرک ششم امتیاز بزرگی بود و همه درهای ادارات و سازمان‌های دولتی را به روی دارندگان آن باز می‌کرد. در خود کارنامه به این امتیاز و حق قانونی با تأکید اشاره شده بود: دارنده این مدرک می‌تواند از تمام مزایا و حقوق قانونی آن بهره‌مند شود. (نقل به مضمون)

موفقیت در امتحان دگرگونی ژرفی در من به وجود آورده بود و خوشبختانه

روستای زیبای زوخانو در قوچان



دور و بری‌ها و آشنایانم نیز در ارتباط با من دستخوش تغییر شده بودند و با نگاهی تازه به من نگاه می‌کردند. طرز رفتار مدیر و ناظم مدرسه و آموزگاران نسبت به پیش از امتحان فرق کرده بود. دیگر از اخم و تخم‌ها و پرخاش‌ها خبری نبود. اینک در نگاه‌شان احترام و محبت موج می‌زد و با دیدنم بر لبان‌شان لبخند شیرینی نقش می‌بست و جای فریادهای‌شان را لحنی آرام و ملایم گرفته بود و در چهره‌شان ردی از خشونت دیده نمی‌شد. چنانچه به دفتر مدرسه و یا اطاق آموزگاران می‌رفتم به جای «بیاتو» از کلمه «بفرما» استفاده می‌کردند. همین تفاوت بر خورد در رفتار و گفتار پدر و مادر و برادر و خواهران بزرگم با من به چشم می‌خورد. مادرم که خود از نعمت سواد بی‌بهره بود، برای بار سوم می‌توانست با افتخار در میان دوستان و خویشاوندان از موفقیت پسر دوشم با سرافرازی و سرخوشی حرف بزند. از میان سه خواهر بزرگترم یکی توانسته بود پیش از من و پس از برادر بزرگم این مرحله را پشت سر بگذراند. آن دو تای دیگر در نیمه راه از ادامه تحصیل بازمانده بودند. اندکی پس از اعلام نتایج توجه مادر و خواهرانم به سلامتی و خورد و خوراکم بیشتر شده بود و به بهانه این که در اثر فشار درس و مشق و کم‌خوابی و هول و هراس امتحانات اشتهایم کم شده است، به تلاقی آن و برای جبران مافات و به دست آوردن وزن از دست داده و اشتهای از دست رفته، تلاش می‌کردند که بهترین خوردنی‌ها و لذیذترین خوراک‌هایی را که دوست داشتیم به من بخورانند. دوستان نیز مهر و دوستی بیشتری نشانم می‌دادند. برادرم هیچگاه مرا به اسم صدا نمی‌کرد و به جای آن واژه‌های، «هوی» و یا «اوی» به کار می‌برد. ولی پس از آن واقعه میمون و آن نتیجه مبارک از عنوان‌های «آی پسر» و «آی داداش» استفاده می‌کرد. پدرم نیز مدتی بود که بگی نگی به صورت شوخی و جدی با حرف‌های تازه‌ای، احساس دگرگونی مرا پدران و با خنده و طنز مطرح می‌ساخت. گاهی می‌گفت پسر دیکه بزرگ شده و داره سبیل درمی‌آره. زمانی که سر دماغ بود، اعلام می‌کرد که این آقا پسر مانند گذشته سرش به زمین نیست، سر به هوا شده است و تازگی‌ها ... به درز دیوار هم می‌خندد، و رو به مادرم می‌گفت، زمان آن رسیده که آستین‌ها را بالا بزنیم و برایش دختری خوب و قشنگ نشان کنیم. و مادرم با گفتن انشاءالله سخنان پدرم را تأیید می‌کرد.

دختر همسایه هم که اندکی از من بلندتر و سن و سالش هم بیشتر بود و بیشتر وقت‌ها هنگام بازی، نقش مادرانه به خود می‌گرفت و امر و نهی می‌کرد و من از این کارش حرص می‌خوردم، انگاری، او هم، رفتار و گفتارش عوض شده بود و بتازگی در انجام کارها و انتخاب نوع بازی از من نظر می‌خواست. روزی نیز که پس از بازی در کنار هم نشستیم و دوستی در می‌کردیم شرمگینانه از من خواست به او کمک کنم تا درس‌ها کرده‌اش را دوباره از سر گیرد. صمیمانه پیشنهادش را پذیرفتم و او هم از آن روز به این ور، مرا آقا معلم خطاب می‌کرد. اندکی پس از امتحانات همین شوکت خانم، دختر همسایه گاهی ناگهان بر سر راهم سبز می‌شد و با خنده‌ای ملیح و چشمانی خمار براندازم می‌کرد و دست آخر پس از چشمکی محجوبانه به سرعت ناپدید می‌شد. یک روز تابستانی که هوا گرم و آفتاب گدازان و سوزنده و زمین داغ و تفته بود، برای گریز از تابش نور خورشید از زیر درختان بید که با شاخ و برگ‌هایشان سایه‌بان دلپذیری به وجود آورده بودند، رد می‌شدم و آرام آرام گام برمی‌داشتم و به جیک جیک لشگری از گنجشک‌ها گوش می‌دادم و محو تماشای از این شاخ به آن شاخ پریدن‌شان بودم که ناگهان پژواک گام‌هایی را شنیدم. تا به خود آدمم، هم‌بازی‌ام شوکت را دیدم که با چهره‌ای برافروخته و چشمانی درخشان و لبی خندان و دست افشان به سویم خیز برداشت و به سرعت برق بازوانش را دور گردنم حلقه زد و بوسه‌ای نرم و گرم بر گونه‌ام نشاند و در حالی که با شتاب از من دور می‌شد، نازکانه صدا در داد: این هم هدیه و شیرینی قبولیات و فوری پا به فرار گذاشت و در چشم بر هم زدنی وارد خانه شد که درش را نیمه باز گذاشته بود و از نظرم ناپدید شد.

صمیمانه اعتراف می‌کنم به هنگام نوشتن این یادها، هرچه به فکر و ذهنم فشار آوردم، جز هدیه هم‌بازی‌ام، هیچ پیشکش دیگری را به خاطر نیاوردم. بوسه‌اش، نگاهش، گرمی بازوانش و داغی را که با لبانش بر گونه‌ام نقش زده بود، هنوز چنان زنده و جاندار است که برای یادآوری آن نیازی به تلاش ندارم، تنها کافی است نام

شوکت را از پستوی ذهنم بیرون بکشم تا آن «نکوروداد» و ارمغان نامتعارف، یعنی نخستین بوسه عاشقانه و نجیبانه را با تمام جزییات و بدون کم و کاستی به یاد آورم. برآستی داغ‌اش هنوز هم گرمی‌بخش دلم می‌باشد. از آن روز به یاد ماندنی به این سو، باز هم در مناسبت‌های دیگری چون نوروز، جشن‌های عروسی و زادروزها و هر مناسبت خوش دیگر، من در زیر درختان بید مترصد صدای پای او بودم، به امید این که باز غافلگیر شوم. طرفه آن که ناامید نمی‌شدم، چون هم‌بازی‌ام، و بتازگی «شاگردم» با استادی «آقا معلم»‌اش را غافلگیر می‌کرد. با این که دانسته و خواسته در انتظارش ثانیه‌شماری می‌کردم، ولی باز هم بیشتر وقت‌ها رودست می‌خوردم. این شعر که نمی‌دانم از کیست وصف حال لحظه‌های خوش و بازی قایم باشک دختر همسایه و آقا معلم‌اش می‌باشد:

این صدایی که می‌آید ز دور
افکند بر هستی‌ام یک باره شور
می‌شناسم، این صدای پای اوست
طرز ره پیمودن زیبای اوست

پیش‌ترها سرم به کار خودم مشغول بود و تنها آن چه را که می‌پسندیدم و آن چه را که می‌خواستم برایم اهمیت داشت و بس. همه چیز از من آغاز می‌شد و به من ختم می‌گردید و گویا دنیا حول محور من می‌چرخید، و چه می‌گویند دیگران، برایم مهم نبود و هیچ توی این گونه باغ‌ها نبودم و در آن‌ها پرسه نمی‌زدم و برای دانستن خوب و بد آن هم وقت تلف نمی‌کردم. ولی پس از موفقیت در امتحانات وضعیت تازه‌ای به وجود آمده بود و وادار شده بودم تا خواسته یا ناخواسته خود را از دید دیگران بررسی کنم و در آینه آنان خویشتن خویش را به تماشا بنشینم. کلنجارهای درونی و سیر و سفرهای ذهنی در شکل دادن ویژگی‌ها و شخصیت بعدی من مؤثر بود و مرا از خودخواهی و گوشه‌گیری و انزواطلبی در آورد و به سوی عنصری اجتماعی و مردمی سوق داد.

پیش از این گفته بودم که دبیرستان جوبنی و دبستان مهرداد در یک ساختمان بودند. بنابراین برای رفتن به دبیرستان راه دوری نمی‌رفتیم. از کلاس‌های بخش غربی به کلاس‌های بخش شرقی جا به جا می‌شدیم، همین. دبیران و مدیر و ناظم دبیرستان را هم خوب می‌شناختم، ولی برای به دست آوردن عنوان شاگرد دبیرستان و عبور از مرز میان دبستان و دبیرستان، با این که از نظر مکانی فاصله بسیار اندک بود، ولی از لحاظ زمانی شش سال انتظار کشیدیم تا تحقق یافت.

دوسه سالی مدیریت دبستان مهرداد و دبیرستان جوبنی که ابتدا تنها سه کلاس داشت (سیکل اول) به عهده آقای منتظری بود. انسانی بی‌نظیر، سخت‌کوش، خودساخته و تادلت بخواهد سخت گیر و بی‌رحم، ولی دادگر. برایش فرق نمی‌کرد که فرزند خانی یا رعیت، پدرت بی‌پول است یا پول دار، دولتی و حقوق‌گیر است و یا شخصی و مزدبگیر. همه را با یک چوب نوازش می‌کرد؛ همان چوبی که همیشه به هنگام مراسم صبح و نیز در زمان سرکشی از کلاس‌های درس و یا به وقت گام زدن در حیاط و راهروهای مدرسه در دست داشت. به قول خودش با آن، همه‌ی کجی‌ها را راست می‌کرد و نابسامانی‌ها را سامان می‌بخشید و تنبلی را از تن و جان شاگردان تنبل بیرون می‌کرد. من باسوادى را در خطه قوچان سراغ ندارم، چه از نسل‌های پیش و چه از نسل‌های پس از خودم که ضربه‌های تر که این مرد نامی را نخورده باشد! اگر درس و مشقت ایرادی نداشت و اگر اخلاق و رفتارت خوب بود و اگر در خانه و کوچه و خیابان مطابق میل او عمل می‌کردی، باز هم مترصد بود تا نقطه ضعفی از تو پیدا کند و پیدا می‌کرد. چون گاهی ناخانات دراز و یا لای آن کثیف بود، مویرت را به موقع کوتاه نکرده بودی، یخه سفید کتت به سیاهی می‌زد، گره‌ی بند کفش‌هایت باز و یا کفشت تمیز نبود و الخ... در نهایت بهانه‌ای جور می‌کرد تا تنت را با ترکه‌اش آشنا سازد، تا تو هم از اخلاق او و چوبش نصیب برده باشی.

با عرض پوزش یادآور می‌شویم که در شماره بهاری مجله، در صفحه چهل پاراگراف دوم نوشته، کلمه «بی‌شمار» اشتباهاً «بیش‌مار» ماشین شده بود.

فرهنگ و مردم قوچان نسل پس از نسل به دو کس می‌یون‌اند: منتظری بی‌همتا و خسروان بی‌نظیر. اگر اشتباه نکنم خسروان خود پرورش یافته در مکتب منتظری و از شاگردان سابقش بود.

منتظری سواد مکتبی و تربیت و اخلاق سنتی داشت، آن چه منتظری را سرزبان‌ها انداخته بود، میزان معلومات و درجه اجتهادش نبود، بلکه مدیریت و دقت و دلسوزی و انضباط آهنین و رفتار دادگرانه‌اش با شاگردان و همکاران بود. بیشتر هیبت یک افسر ارتش را داشت و مقررات و سخت‌گیری‌های مرسوم در پادگان‌ها را بر مدرسه اعمال می‌کرد. عجباً و وا حیرتا از بزرگی این مرد و علاقه شاگردان و همکارانش به او. با این که زهر ترکه‌اش را به همهی شاگردان و همهی نسل‌ها چشاند و بود و صابون قهر و غضبش به همه تن‌ها خورده بود، در درازای این سالیان عمرم، کس ندیدم که از او کینه به دل داشته باشد و یا نامش را به نکویی بر زبان نراند و برای شادی روانش دست به دعا نبرد. من که خود زخم‌خورده دستان و ترکه‌های او بودم، تا زنده‌ام یاد و خاطره‌اش را عزیز می‌دارم، هر چند در خیلی از موارد به شیوه‌های آموزشی و روش‌های تربیتی آن برهه از تاریخ نظر انتقادی دارم. با همه این‌ها، باید بگویم هر چه دارم از او و خسروان و دیگرانی همانند آن عزیزان دارم. به هنگام و جای خودش از خسروان و دبیران دیگرم سخن خواهم گفت تا دینم را ادا کرده باشم.

شعر زیر را به همشهری‌های هم سن و سال و به ویژه به همکلاسی‌های نازنینم و همه خوانندگان عزیزی که همواره مشوق من بوده‌اند پیشکش می‌کنم و از کسانی که یاد و خاطره‌ای از آقایان منتظری و خسروان دارند می‌خواهم که بزرگواری کنند و با بازگو کردن آن خاطره‌ها به من کمک کنند تا بتوانم شمه‌ای از ویژگی‌های ناشناخته این دو مربی دوست‌داشتنی را گردآوری و به معرض دید و نظر جوانان و کسانی که آن دو را نمی‌شناسند قرار دهم، تا یاد و نام‌شان در دفتر ایام مستدام و پر دوام گردد، و فرزندان آینده قوچان دریابند که در آن سرزمین انسان‌های فداکار زیادی بوده‌اند که با زحمت فراوان توانسته‌اند با آگاه سازی جوانان و مبارزه با اهریمن بی‌سوادی، نقش ارزنده و اساسی در پیشرفت شهر و دیارشان داشته باشند. از خوانندگان دیگر مجله نیز صمیمانه می‌خواهم که نقد و نظرشان را در باره خاطرات سفر ینگه دنیا بنویسند تا عصای دست و چراغ راهم باشد. پیشاپیش به همه آنان دست مریزاد می‌گویم و درود می‌فرستم.

خاطرات کودکی

از یاسمن زمانیان

پا به پای کودکی‌هایم بیا
کفش‌هایت را به پا کن تا به تا
قاه قاه خنده‌ات را ساز کن
باز هم با خنده‌ات اعجاز کن
پا بکوب و لج کن و راضی نشو
با کسی جز عشق هم‌بازی نشو
بچه‌های کوچ را هم کن خبر
عاقلی را یک شب از یادت ببر
خاله بازی کن به رسم کودکی
با همان چادر نماز پولکی
طعم چای و قوری گلدارمان
لحظه‌های ناب بی‌تکرارمان
مادری از جنس باران داشتیم
درکنارش خواب آسان داشتیم
یا پدر اسطوره دنیای ما
قهرمان باور زیبای ما
قصه‌های هر شب مادر بزرگ
ماجرای بزبز قندی و گرگ

غمه هرگز فرصت جولان نداشت
خنده‌های کودکی پایان نداشت
هر کسی رنگ خودش بی‌شیله بود
ثروت هر بچه قدر یک تيله بود
ای شریک نان و گردو و پنیر!
همکلاسی! باز دستم را بگیر
مثل تو دیگر کسی یکرنگ نیست
آن دل نازت برایم تنگ نیست؟
حال ما را از کسی پرسیده‌ای؟
مثل ما بال و پرت را چیده‌ای؟
حسرت پرواز داری در قفس؟
می‌کشی مشکل در این دنیا نفس؟
سادگی‌هایت برایت تنگ نیست؟
رنگ بی‌رنگی‌ت اسیر رنگ نیست؟
رنگ دنیایت هنوز هم آبی است؟
آفتاب باورت مهتابی است؟
هر کجایی شعر باران را بخوان
ساده باش و باز هم کودک بمان
باز باران با ترانه، گریه کن
کودکی تو، کودکانه گریه کن
ای رفیق روزهای گرم و سرد
سادگی‌هایم به سویم باز گرد

ادامه دارد

آشنایی با انجمن MS ام اس ایران

شاید نام بیماری ام اس را شنیده باشید. ام اس که مخفف نام «مالتیپل اسکلروزیس» یک بیماری مزمن دستگاه عصبی است که بخش‌های مغز و نخاع را گرفتار می‌کند. بیماران مبتلا به ام اس ممکن است بعضی از توانایی‌های خود را به سبب این بیماری از دست بدهند. ام اس افراد جوان، فعال و باهوش جامعه را گرفتار می‌کند. انجمن دست تمامی افراد یارگر را به گرمی می‌فشارد و پذیرای کمک‌های فکری، معنوی و مادی شما عزیزان است. با تشکر، انجمن ام اس ایران

شماره حساب: ۲۷۷۰ بانک صادرات شعبه میرزای شیراز کد ۴۸۳
۳۰۰۴۹۳۸۹۰۰۴ بانک صادرات شعبه وصال شیرازی کد ۳۰۰
صندوق پستی: ۱۴۳۳۵ ۱۵۸-

آدرس: تهران خیابان انقلاب، خیابان وصال شیرازی، نرسیده به خیابان طالقانی پلاک ۵۸

تلفن: ۶۶۹۵۱۱۸۷ یا ۶۶۹۵۱۱۸۸

«روز معمار» در زادروز شیخ بهایی

در کجا هستیم؛ بله! در مکانی با وسعتی نه چندان گسترده، ولی با ارزش غیرقابل تصور. ما در مسجد جامع اصفهان هستیم؛ مجموعه‌ای از تاریخ، فرهنگ، هنر، معماری و عشق ایرانی.

به هر کجا می‌نگریم هنر است و عشق که با تاریخ درآمیخته. باید جلوتر برویم و بیشتر دریابیم. کدام انسان هنردوست و عاشق را می‌توان یافت که با دیدن این مسجد مجذوب آن نشود و با قرار گرفتن در زیر این گنبد، ایوان‌ها و در کنار ستون‌ها با نگاه به آجرها و کاشی‌کاری‌ها چه کسی می‌تواند زبان به تحسین نکشاید و کدام ایرانی است که غرور، تمام وجودش را فرا نگیرد. آری در وسیع‌ترین مسجد ایران هستیم؛ مسجدی که نشان از سیزده قرن تحول در فرهنگ و هنر این سرزمین دارد.

قدیمی‌ترین آثار به دست آمده در این مسجد نشان از ساخت این بنا روی یک آتشکده ساسانی دارد. بنای اولیه مسجد در قرن دوم هجری ساخته شده که به صورت شبستان بوده و حدود بیست درجه از جهت اصلی قبله انحراف داشته است.

تهیه و تنظیم از منابع اینترنتی، میراث ایران



نمایی از مسجد شاه اصفهان، از شاهکارهای معماری که طرح و نظارت بر ساخت آن را به شیخ بهایی نسبت می‌دهند

بر ساخت آن را به شیخ بهایی نسبت می‌دهند مسجد شاه (مسجد امام امروز) اصفهان در میدان نقش جهان است. گفته می‌شود او مشکل جهت‌گیری مسجد نسبت به میدان و قبله را نیز با هوشمندی در طرح معماری زاویه‌دار خود حل کرده است.

طراحی شهر نجف‌آباد در استان اصفهان نیز با نظارت شیخ بهایی صورت گرفته است. نجف‌آباد یکی از شهرهایی است که در زمان صفوی و به دستور شاه عباس برای تقویت اصفهان ایجاد شد. آب مورد نیاز شهر با شبکه‌ای از قنات‌ها که به صورت شعاعی در اطراف نجف‌آباد امتداد داشته تأمین می‌شده و سپس با یک کانال طولانی تا خود شهر انتقال می‌یافته است. نقشه شهر نجف‌آباد نیز بر اساس اصول هندسی و رعایت الگوی قرینه‌سازی به گونه‌ای طراحی شده است که دو میدان در مرکز شهر قرار گرفته‌اند.

تهیه طوماری برای تقسیم آب زاینده‌رود نیز به شیخ بهایی نسبت داده می‌شود. از دیگر آثار معماری منسوب به او حمام شیخ بهایی در اصفهان است.

مسجد شاه اصفهان

مدتی پس از ورود اسلام به ایران، مردم به ساختن محل‌هایی برای عبادت یا به بیان دیگر به ساختن مسجد روی آوردند، ولی نه مسجد با فرم و شکل امروزی آن؛ بیشتر این مساجد نیز روی آتشکده‌ها ساخته می‌شد. مسجد جامع اصفهان به همراه مسجد جامع فهرج یزد، تاریخانه دماغان و جامع زواره جزو اولین مساجد ساخته شده در ایران است؛ اما نه یک مسجد ساده!

مسجد جامع اصفهان گنجینه هنر ایران و در شمار شاهکارهای معماری است و جزو افتخارات این سرزمین محسوب می‌شود.

این مسجد، مجموعه کاملی از بیان تاریخ، فرهنگ و هنر این سرزمین است که با معماری، کاربرد مصالح و تکنیک‌های مختلف ساخت به عرصه ظهور رسیده است. نکته جالب در ساخت مسجد جامع اصفهان سیر تاریخی ساخت آن است، چنانکه ساخت آن را به یک دوره و سبک معماری محدود نکرده و اجازه مشارکت سبک‌های معماری ایرانی و حتی اکثر اقوام حکمران این سرزمین را در ساخت خود داده است. بیشک این جنبه یکی از محاسن یگانه این بنا می‌باشد. وقتی از میان بازار، گذرگاه‌هایی نه‌چندان بزرگ ما را به مسجد می‌رساند، نمی‌دانیم که چه گنجینه ارزشمندی در پایان این گذرگاه در انتظارمان است، و وقتی وارد حیاط مسجد می‌شویم، درمی‌یابیم که



معماران ایرانی با دستاوردهای بزرگی که در طول تاریخ داشته‌اند، به‌طور قطع شایسته داشتن روزی به نام «روز معمار» هستند. از چند سال پیش بحث‌هایی برای تعیین روز سوم اردیبهشت به نام «روز معمار» در تقویم مناسبت‌های ایرانی وجود داشت. سوم اردیبهشت زادروز شیخ بهایی، دانشمند نامدار دوران صفوی است که در زمینه ریاضیات، مهندسی و معماری نیز دستاوردهای فراوانی به‌ویژه در شهر اصفهان داشته است. در سال ۲۰۰۹، چهارصدمین سالگرد تولد شیخ بهایی از سوی سازمان یونسکو و همچنین کمیته ملی یونسکو در ایران گرامی داشته شد.

شیخ بهایی،

نایغ‌های در عصر صفوی

بهاءالدین محمد عاملی، مشهور به شیخ بهایی، در سال ۹۵۳ هجری قمری در بعلبک لبنان متولد شد و دوران طفولیت خود را در جبل عامل گذراند. او سپس در کودکی همراه با پدرش به ایران مهاجرت کرد و ابتدا در قزوین ساکن شد و تحصیلات خود را در آن شهر آغاز کرد. خانواده او در قزوین مورد عنایت شاه طهماسب، پادشاه صفوی قرار گرفت. در زمان شاه عباس اول و با پایتخت شدن اصفهان، او نیز به پایتخت جدید فراخوانده شد و در حلقه نزدیکان شاه عباس قرار گرفت. شیخ بهایی به جز علوم دینی به ستاره‌شناسی، ریاضیات، هندسه، فیزیک، مهندسی و معماری نیز احاطه داشت و آثار متعددی در این زمینه‌ها از خود بر جای گذاشت. از جمله آثار معماری بزرگی که طرح و نظارت

نابغه فیزیک ایران:

می خواهم نیوتون شوم



روزنامه ایران در گزارشی در ۲۸ همین بهمن گذشته نوشت: فرهنگ فلاح اکنون ۲۳ ساله است و محقق پسا دکترای فیزیک نظری گرایش ماده چگال در پژوهش گاه دانش های بنیادی است. وی در شش سالگی مقطع پنجم ابتدایی را به پایان رساند و در سن ۱۲ سالگی دیپلم گرفت. وی از سه سالگی شروع به درس خواندن کرده و در ۲۳ سالگی به بالاترین درجه علمی دانشگاهی رسیده است. فلاح با بیان این که در ۱۲ سالگی هدف اصلی زندگی خود را تعیین کرده است، گفت: پایان دوران دبیرستان بود که کتاب «تاریخچه زمان» استیون هاو کینگ را مطالعه کردم و بعد از آن بود که به فیزیک علاقه مند و با رتبه دو هزار کنکور وارد رشته فیزیک در دانشگاه علم و صنعت شدم. هنگام گذراندن دوره لیسانس مادرم مرا در دانشگاه همراهی می کرد و من فقط در کلاس ها به تنهایی حاضر می شدم و هیچ وقت به علت همراهی وی با واکنش منفی از سوی اساتید و دانشجویان مواجه نشدم. در سال ۸۵ با معدل ۱۸/۶۷ لیسانس گرفتم و با معدل ۱۹/۳۶ در سال ۸۷ مدرک فوق لیسانس فیزیک در گرایش حالت جامد دریافت کردم. وی که در تمام دوران تحصیل خود به عنوان دانشجوی ممتاز شناخته شده است، ادامه داد: امسال نیز موفق شدم با معدل ۲۰ دوره دکترای فیزیک در گرایش ماده چگال را به پایان برسانم و پس از آن به عنوان محقق در مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات فعالیت کنم.

فلاح درباره دو طرح مهم تحقیقاتی که تاکنون انجام داده است، توضیح داد: این پروژه ها در قالب پایان نامه مطرح شده است. پایان نامه لیسانس من در زمینه اسپین ترونیک بود. اسپین خاصیت ذاتی الکترون هاست و اسپین ترونیک یا الکترونیک اسپینی علم استفاده از اسپین الکترون ها در الکترونیک است. با تحقق اسپین ترونیک می توان مدارهای سریع تر با مصرف انرژی کمتر طراحی کرد. موضوع پایان نامه فوق لیسانسم اکسایتون در گرافین بود که در آن خواص ذرات خاص در تک لایه اتم های کربن مورد بررسی قرار می گیرد. اسپین ترونیک مولکولی هم در قالب پایان نامه دکترا بررسی شد.

وی با اشاره به این که بعد از گذراندن دوره پسا دکترا به عنوان هیأت علمی دانشگاه به تدریس خواهد پرداخت، اظهار داشت: بزرگترین هدف من این است مانند نیوتن که معادلات جاذبه و حرکت را ارائه داد، تحولی بزرگ در دنیا به وجود بیاورم. فرهنگ فلاح یکی از دلایل موفقیت خود در تحصیل را برنامه ریزی خانواده اش دانست و گفت: تاکنون تمام برنامه ریزی های زندگی من را خانواده ام انجام داده اند و پس از این هم طبق نظر آنها فعالیت خواهم کرد زیرا بهترین نتیجه را می گیرم. پدرم کارمند وزارت نیرو و مادرم خانه دار است. خواهر بزرگم دکترای ریاضی از دانشگاه شریف دارد و اکنون مشغول تحصیل در دوره پسا دکترا است. دو خواهر دیگر من هم در مقطع دکترا در رشته شیمی و کارشناسی ارشد نویسندگی صدا و سیما مشغول تحصیل هستند.

دست خط پروفیسور فضل الله رضا

جناب دکترا شاهرخ احمادی
دوست بزرگوار
باسلام تخلصانه،

در تمام پیروی از فرمان مهر آفرین عالی، چیزی مسوده شد.
شرم دارم که سیاه مشق خود را چنین نام تمام و نامتزه به نظر برسانم.
اگر شاعری بنمایند و اصلاحات را تلقی عنوان بنمایند، در زحمت
مناسبی یا کنایه ای که در تقییم تمام کرد، شاید کسی در دفتر زحمت
را قبول بنمایند:

گفتی سمرقندستی فزاک ما سمر (یا سمره)
سهل است اگر تو زحمت این یا سمرقندی!

به هر روی، برای پرهیز از ناخوشی، مسوده تقییم مسود کرد.
و از آن بزرگوار، پوزش می طلبم.

آباد، اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ خورشیدی
فضل الله رضا

ره آورده

فصلنامه آزاداندیشان ایران

برای اشتراک نشریه ره آورده

می توانید با شماره زیر تماس بگیرید.

۳۱۰-۷۲۴-۸۱۱۷

یا به صفحه اینترنتی زیر مراجعه نمایید:

www.rahavard.com



گفتگویی با پروفسور فضل الله رضا ریاضی دان

و رئیس سابق دانشگاه‌های تهران و صنعتی شریف

شاهرخ احکامی

با مختصری از دوران طفولیت و تحصیلات شما شروع کنیم.

در رشت به دنیا آمدم. سال‌های کودکی و نوجوانی من در دبستان‌ها و دبیرستان‌های رشت و تهران سپری شد. از دوران کودکی به یاد دارم که بیشتر به دو درس، یا به دو «زبان» دبستگی داشتم «زبان عدد و حساب» و «زبان شعر فارسی». پایه‌های این دو زبان را خوب آموختم، یعنی زبان تفکر علمی و زبان پرواز هنری.

اکنون با نگاه به گذشته‌ی دور می‌توانم بگویم، خوش‌بختی، مرا در دبیرستان با دو کتاب گرانسنگ هم آشنا کرد، و به هر دو دبستگی و پیوند ناگسستنی پیدا کردم، هندسه اقلیدس که از دوهزار سال پیش گردآوری شده بود و شاهنامه فردوسی که در هزار سال پیش سروده شده بود.

آن مختصر که در درازای عمر نوشتم یا پیدا کردم بیشتر در میدان گسترده‌ی مغناطیس این دو قطب معرفت بود؛ یعنی یافته‌های منطق علمی را به زیور هنر آراستم.

از درس‌های مکتبی برنامه‌ریزی شده مدرسه و دانشگاه، کمتر چیزی آموختم. گردشگری آزاد در باغ‌های معرفت را خوش‌تر داشتم. در تمام عمر به اصطلاح طلبه بوده‌ام، هر روز اندک چیزی یاد گرفتم، یا با بازنگری و تحلیل آموخته‌ها، یافته تازه‌ای را جستجو کردم. بعضی اوراق را شستم یا کنار گذاشتم، تا جا برای تازه‌ها باز شود.

دبیرستان را چگونه گذراندید؟

در سال ۱۳۰۷ (هجری شمسی) دانشجوی سال اول دبیرستان سیروس (علمیه) در تهران بودم. معلمی داشتیم که زبان فرانسه را به ما می‌آموخت و خیلی خوب درس می‌گفت. از این‌روی در دوران دبیرستان توانستم بعضی از کتاب‌ها و مجلات ریاضی به زبان فرانسه را به دست بیاورم و پیش خود بخوانم.

پروفسور فضل‌الله رضا، چهره و نامی بسیار آشنا برای تمام ایرانیان نسل من و نسل‌های بعد از من است. از دوران مدرسه تا به حال، همیشه از اینکه یک ایرانی برای اولین بار به بالاترین مقامات علمی و دانشگاهی در معتبرترین مؤسسات علمی جهان رسیده و نام ایران را بلند نموده، به خود می‌بالیده‌ام و بعدها که به نوشته‌ها و کتاب‌های ادبی وی دست یافتم، برایم چه آموزنده بود.

در حال حاضر که جوانان ایرانی در سرتاسر دنیای آزاد، کرسی‌های دانشگاهی، مقامات علمی، اقتصادی و اجتماعی بسیاری را اشغال کرده‌اند، با نگاهی به سخنان پروفسور رضا در این گفتگو، براحتی می‌توان فهمید که این شخصیت بزرگ در گسترده‌ی بستر که در آن موفقیت بزرگ امروز ایرانیان میسر شده، چه سهم عظیمی ایفا کرده است.

من یقین دارم که نام پروفسور رضا در کنار نام بزرگانی چون ابن سینا، رازی، خیام و ... برای همیشه ماندگار خواهد بود. و از اینکه موفق شدم با سماجت و اصرار بسیار پس از سال‌ها، این دانشمند و ادیب فروتن را به انجام این گفتگو راضی نمایم، بسیار خوشنودم.

شاهرخ احکامی

جناب دکتر شاهرخ احکامی، دوست بزرگوار با سلام خالصانه،

در مقام پیروی از پیشنهاد مهرآمیز عالی، چیزکی مسوده شد. شرم دارم که سیاه مشق خود را چنین ناتمام و نامنزه به نظر برسانم. اگر نگاهی بفرمایید و اصلاحات را تلفنی بفرمایید، در فرصت مناسبی پاکنویس کرده، تقدیم خواهم کرد. شاید هم کسی در دفتر زحمت پاکنویسی را قبول فرمایند.

گفتی سر تو بسته‌ی فتراک ما سزد سهل است اگر تو زحمت این بار می‌کشی!

به هر روی، برای پرهیز از تأخیر بیشتر، مسوده تقدیم می‌شود و از آن بزرگوار پوزش می‌طلبم.

وقتی آفتاب عمر طبیعی به غروب نزدیک می‌شود، آدم احساس می‌کند که دیگر آن توانایی شایسته را برای پیگیری آرمان‌ها و برگزاری تعهدها ندارد. در فرصت کوتاه باید مهربانی‌ها را بیشتر سپاس بگوید و از کاستی‌ها و دیر شدن‌ها پوزش بجوید، که آفتاب بر لب بام رسیده است.

«میراث ایران» فصلنامه دوزبانه‌ای ست (فارسی و انگلیسی) که می‌خواهد و می‌تواند نهالی از چمن دلارای فرهنگ سنتی ایران را در باغ نظم‌افروز تمدن غرب بکار و آن را بپروراند، که ایرانی‌تباران غرب‌نشین نیز از آن بهره‌مند شوند:

درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

دکتر شاهرخ احکامی، بلند همتی از دیار قوچان خراسان در این راه گام برداشته، بستگان و یارانش را فرا خوانده و با عشق و پایمردی و شور، کاروان میراث ایران را به پیش می‌راند.

اتاوا، اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ خورشیدی،

فضل‌الله رضا



جای القاب قدیم راهگشا شده بود.

جنگ جهانی دوم، ده سال راه تحصیل در اروپا را به روی ما بست. آنگاه، قریب به هفتاد سال پیش، بنده در رده‌ی معدودی از ایرانیانی بودم که برای تحصیلات دکتری و پژوهش‌های علمی فراتر از آن، به آمریکا آمدم. دریا که در آن زمان ما و دولتمردان کشور، بافت آمریکا را درست نمی‌شناختیم. دانشگاه‌های آمریکا هم ایران را نمی‌شناختند. خوشبختانه، پس از گذر از هفت‌خوان‌ها، ظاهراً نخستین ایرانی بودم که چند سال به تحقیق و تدریس در دانشگاه «ام. آی. تی» پرداختم. بعد از آن هم در کار تفکر و دانش‌آندوزی و پژوهش از پای ننشستم. اکنون در دوران سالمندی، هنوز در دل همان طلبه‌ای هستم که در جوانی بودم، البته با کنده‌ها و فروماندگی‌ها.

در سال‌های اول تدریس در آمریکا، این نکته برایم روشن شد که کنج درویشی و گنج آزادگی، در سایه‌ی اقتصاد مرفه آمریکا، میسرتر از جاهای دیگر است. در «ام. آی. تی» گروهی از دانشوران نامدار آن زمان را در آزمایشگاه R.L.F. گردآورده بودند، مانند «نوربرت وینر» ریاضی‌دان نامدار و «گابور» صاحب جایزه نوبل فیزیک و دیگری نوبل در اقتصاد و یکی دو نابغه جوان که دبیرستان را هم تمام نکرده بودند — این ایرانی ناچیز را هم در آن گروه پذیرا شدند: کبر و ناز و حاجب و دربان بر این درگاه نیست

یکی از افتخارات ما در دوران تحصیل این بود که خواننده یا شنیده بودیم که شما اولین ایرانی هستید که در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا در سمت استادی شناخته شده‌اید. اکنون به عنوان ریاست دانشگاه....

با نهایت فروتنی با شما موافقت دارم. شاید از نظر زمانی، از نخستین ایرانیانی بودم که در بخش‌های علمی بعضی از دانشگاه‌های صاحب نام آمریکا و اروپا سمت استادی یافتم. پس از آن بنده سعادت داشتم

و پژوهش مداوم حقیر در ایران در دو رشته ریاضی و ادبی، دو یادگار برجای ماند، که هنوز در بازار علم و ادب بی‌خریدار نیست، کتاب‌های «هندسه نو» و «راز آفرینش».

در کتاب اول بعضی مسایل جدید هندسی، که در کتاب‌های ریاضی آن زمان کمتر به میان آورده بودند، مطرح شده بود. در کتاب دوم، سخن از فرضیه نسبی و گسترش کیهان اعظم و گریز کهکشان‌ها و دید کیهان‌شناسی عالمان هشتاد سال پیش برای نخستین بار به زبان فارسی ادبی عارفانه به خوانندگان تقدیم می‌شد.

بعدها، جو علمی آمریکا هم مرا در تدریس و پژوهش علمی مداوم غرقه ساخت. حاصل آن پژوهش‌ها و تدریس در نزدیک به بیست سال، انبوهی از مقالات علمی نسبتاً ماندگار و سه کتاب به زبان انگلیسی است که به نوبه خود از نوآوری و تفکر علمی و خلاقیت بی‌بهره نیست.

کتاب Information Theory را که در سال ۱۹۶۱ در آمریکا به چاپ رسید، نخستین کتاب «علمی ریاضی» این فن می‌دانستند که در امور فضایی و پیدایش کامپیوتر در آن ایام از اسناد و مدارک ریاضی پایه به شمار می‌آمد. آن کتاب چندین سال در دوره آموزش کارشناسی و دکترای بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا و اروپا و یا مؤسسات تحقیقی تأثیرگذار بود. پژوهش‌های دیگر من در نگرش‌های مخابرات صبغه ریاضیات کاربردی دارد.

طبیعی است که در دنیای پرشتاب امروز، که هزاران اهل علم در کاوش و آفرینش‌اند، همه چیز به شتاب تغییر می‌کند و هر کسی پنج روزه نوبت اوست، دانشمندان نوبه میدان می‌آیند و کتاب‌ها و نگرش‌های نو می‌آفرینند:

**نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند
یکی همی رود و دیگری همی آید**

**درباره جو اجتماعی - فرهنگی ایران
پیش از مشروطیت و جهان نو... چه
فکر می‌کنید؟**

دردوران دویست سال پیش که اروپا در سایه‌ی آزادی و صنعتگری ماشینی به پیش می‌رفت، جو فرهنگی و اجتماعی ایران با جهل و دیکتاتوری مسموم شده بود. اهل دانش بیشتر به القاب و نشان‌ها و کاغذپاره‌ها و مقامات دیوانی گرایش داشتند و هنوز هم آثار آن در جامعه دیده می‌شود. نسل‌های ایرانی بعد از مشروطیت نیز وقتی کسی مدالی یا اندک شهرت و عنوانی از اروپا به همراه می‌آورد، احترام و ارج بیشتر می‌دید.

جو زمان ما را هم به همین زهرها آلوده کرده بودند. عنوان‌های بازار غرب، مانند عنوان دکتری به

کتاب‌های ریاضی فرانسوی به طور ناخودآگاه ساختار فکری مرا سازمان بخشید.

**چرا و چگونه با ذوق و سرمایه سرشار
ریاضی و ادبی به مهندسی روی
آوردید؟**

در سال‌های دوران مشروطیت و پس از آن به نسل‌های جدید چنین القا شده بود که می‌باید مقدمات ابتدایی تحصیلات جدید غربی را در ایران یاد گرفت و آنگاه برای تکمیل معلومات به مراکز علمی و دانشگاهی اروپا، به ویژه به کشور فرانسه رفت.

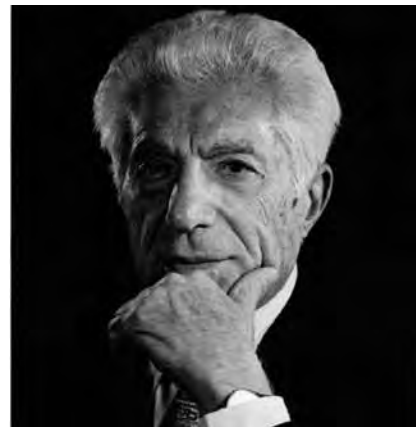
از این روی برنامه اعزام محصل به اروپا بعد از پایان دوره‌ی دبیرستان، در زمان رضاشاه معمول شد و در حدود ده سال تا سال ۱۳۱۲ ادامه یافت. در آن سال‌ها از نظر جو اجتماعی کشور، کارهای مهم و مقامات دولتی ایران در اختیار تحصیلکرده‌های اروپا بود. در سال ۱۳۱۳ رضاشاه این برنامه را عوض کرد و گفت اکنون ما خودمان دانشگاه تهران را برپا کرده‌ایم و نیازی به اعزام محصل به اروپا نداریم. این تغییر برنامه اجباری نخستین سدی بود که در برابر آرزوهای نسل ما سر برافراشت و چند سال برپا بود. بعد هم جنگ جهانی دوم پیش آمد و ما ناچار به دانشگاه تازه کار تهران و متفرعات آن قریب ده سال بسنده کردیم.

در مهرماه ۱۳۱۳ برای ورود به دانشگاه جدیدالتأسیس تهران به دو دانشکده تمایل داشتم. دانشکده علوم و ریاضی و دانشکده ادبیات. در هیچ رشته‌ای در دانشگاه تهران پذیرش دشوار نبود. مشاوران خانوادگی، شاید بر مبنای حسن ظنی که به من داشتند، گفتند که فلانی در رشته‌های ریاضی و ادبی مایه‌ای دارد و با خودآموزی می‌تواند آن رشته‌ها را پیش خود تکمیل کند. بهتر است به دانشکده فنی و مهندسی بروم که بعدها در تأمین معاش درنماند. به این ترتیب دوره تحصیلی دانشکده فنی تازه به میدان آمده دانشگاه تهران را در ۱۳۱۷ تمام کردم، و پس از دو سال نظام وظیفه، چهار سال هم در دانشکده فنی تدریس کردم تا راه سفر تحصیلی به خارج باز شد.

در تابستان ۱۳۲۳ از طریق هندوستان، در بحبوحه جنگ، با کشتی به آمریکا رفتم، چون اروپا بر اثر جنگ جهانی سخت فرسوده شده بود. در آمریکا دوره کارشناسی ارشد مهندسی و دکترای آن را در دانشگاه کلمبیا و پلی تکنیک نیویورک انجام دادم.

**زمینه پژوهش‌های علمی و تألیفات
شما چه بود.**

اگر اجازه بدهید، چند دقیقه از نظر فلسفی به گذشته نگاه کنیم. می‌گویم از چهار سال تدریس



که در گلشن معارف دانشگاهی ایران، نهال اعتماد به نفس را بنشانم و نسل جدید ایران را آگاه‌تر کنم. با آمدنم به ایران و توفیق در نوسازی دانشگاه، ذوق و شوری در جوان‌های دانشگاهی ایران پدیدار شد. باید اضافه کرد که این بنده نبود که به بیداری نسل جدید ایران کمک کرد، بلکه پیکری بودم که پیام آگاهی و «شناس قدر خویش را» در موقع مناسبی در کشورمان به میان آوردم. گفتم راه جهان‌شناسی به روی ما باز شده است. جوان ایرانی می‌تواند در آمریکا و اروپا با کارشناسان آنها همدیاف باشد. ایران آن قدر به کارشناسان غرب نیاز ندارد. برنامه‌های نوآوری و نوسازی دانشگاه‌ها و مؤسسات ایرانی را خودمان می‌توانیم درست کنیم.

«که من پیمودم این وادی» و «پیاده می‌روم و هم‌رهان سوارانند». امروز میان ما ایرانی‌تباران استاد و پزشک و هنرمند و دانشمند و صاحبان سرمایه در سطح جهانی کم نیست.

دردوران ریاست شما در دانشگاه تهران چه تحولاتی صورت گرفت و دانشگاه را چگونه دیدید؟

آخرین دعوت دولت ایران آن‌گاه به من رسید که در دانشگاه سیراکیو استاد بوم و گروهی از مهندسان «آی.بی.ام» و جنرال الکتریک را در پژوهش‌های مخابراتی سرپرستی می‌کردم.

فرصت خوبی دست داد که در ماه‌های نخستین ریاست دانشگاه شریف، بعضی برنامه‌های دانشگاه‌های پیشرو آمریکا، مانند «ام.آی.تی» را به سرعت در دانشگاه شریف پیاده کنیم. برنامه‌های کهن اروپای پیش از جنگ را از میان برداریم. لوح و قلم پژوهشگری را به جای جزوه‌نویسی، و کار با ماشین تراش و مانند آنها در برنامه وارد کنیم، که تفکر و نوآوری به از ثبت و ضبط انبارهای اطلاعات است. پس از توفیق تغییر در برنامه‌ریزی دانشگاه

شریف، شخص اول مملکت خواست که همان طرز فکر و برنامه‌ریزی نوین را در دانشگاه تهران نیز پیاده کنم. بیش از صد نفر از جوان‌های تحصیل کرده ایران را از اروپا و آمریکا برای همکاری جلب کردیم و به راه افتادیم. ناگزیر بعضی از استادان سالمند جایشان را به جوان‌ترها با برنامه‌های جدیدتر سپردند. البته بندبازی دولتمردان صاحب جاه برای تملک مقامات مؤثر فرهنگی و بهداشتی، بی‌دردسر نبود.

در آن زمان دانشگاه‌های بیشتر آمریکا آزادی در پژوهش و گزینش درس‌های اختیاری را نهاده‌اند کرده بودند و دانشگاه‌های معتبر جهان از آنها پیروی می‌کردند.

بنده و همکارانم کوشیدیم که درس‌های اختیاری و سال تحصیلی دو یا سه ترم و تشویق به سوی آزادی و نوآوری را رواج بدهیم و استادان و دانش‌موزان را به سوی خلاقیت، رهبری کنیم. دانشگاه‌ها را با مراکز علمی و فناوری جهان پیشرفته پیوند بدهیم. چنانکه حاصل آن اکنون با گذشت سالیان، جهان‌ارای شده و دانشگاه‌های پیشرفته ما را در دنیا می‌شناسند.

دولت‌های کشور ما هیچ‌گاه بی‌گرفتاری و بی‌دردسر نبوده‌اند. از دوران ناصرالدین شاه دولت‌های ما همیشه از آزادی قلم و حتی بعدها از استقلال دانشگاه‌ها واهمه داشتند.

در آن زمان که این خدمتگزار به ایران بازگشت، بعضی از دولتمردان در زدن بدنت اجتماعی و صحنه‌آرایی و تملق‌گویی به شاه چیره‌دست بودند. شاید به همین جهت سال‌های درازتر از معمول بر سر کار ماندند و در درازای زمان با تملق بی‌حد و حصر، شاه را از مردم دور کرده و او را به مقام دیکتاتوری و فرعون‌ی گرایش دادند. دولتمردانی که به صور کارهای غرب بیشتر از ژرفای پایگاه فرهنگ شرق دلبستگی داشتند، به شاه و به کشور زیان رسانیدند، بی‌آنکه درک کنند که:

گوشا بر داستان کاوه آهنگر است

رفته‌رفته عرصه خدمتگزاری فرهنگی و نوسازی و استقلال معنوی دانشگاه تنگ‌تر می‌شد. ناگزیر مصلحت دانستم که به کرسی استادی خود در آمریکا بازگردم. رئیس دولت هرچند اهل مال‌اندوزی نبود، بندباز سیاسی زیرکی بود، می‌کوشید که تا می‌تواند اعوان و انصار فرمانبر خود را بر سر کار بگمارد، و ناخشنودها را اندکی دور از مرکز قدرت، ولی حتی‌المقدور در تیررس نگاه بدارد.

ریاست فرهنگستان و سفارت ایران در سازمان ملل (یونسکو) را به بنده پیشنهاد کردند. دومی را ترجیح دادم که می‌توانست ادامه پژوهش و تدریس علمی مرا در دانشگاه پاریس به همراه بیاورد — و آورد. بعد از پنج سال مأموریت در یونسکو و چهار سال تدریس در دانشگاه پاریس، سفارت ایران در کانادا را به من پیشنهاد کردند. در کانادا نیز با موافقت شخص

اول، پژوهش و تدریس دانشگاهی در دانشگاه مک‌گیل را اجازه دادند، که تا چند سال پس از انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرد.

شما به استقلال دانشگاه و پیوند آن به جهان دانش تأکید داشتید...

بی‌خبری و مهجوری علمی ما از دنیای غرب از دوران گالیله آغاز شد و نزدیک به چهارصد سال ادامه داشت. حتی سه عالم بزرگی که در زمان حیات گالیله در ایران داشتیم (شیخ بهایی، ملاصدرا و میرفندرسکی) در مدت حیات‌شان سال‌ها از انقلاب کیهانی بزرگ گالیله بی‌خبر ماندند.

در دوران مشروطیت هم که جنبش ادبی و آزادی‌گرایی در ایران به وجود آمد، ما از پژوهش‌های علمی بکلی دور مانده بودیم. در پایه‌گذاری دانشگاه تهران هم، به پیروی از دانشگاه‌های اروپا به پژوهش علمی توجهی نشده بود. اگر به تاریخ دانشگاه تهران مراجعه فرمایید، معلوم می‌شود که تا حدود سی سال پس از گشایش آن، هنوز پژوهش‌های علمی در ایران نادر و استثنايي بود و کتاب‌های علمی را فقط ترجمه می‌کردند.

در ثلث اول سده چهاردهم خورشیدی، چندصد تن تحصیلکرده اروپا در مقامات دیوانی و آموزشی کشور داشتیم. بعضی از این بزرگواران هنگام پایان تحصیل در اروپا، رساله‌ای نوشته بودند ولی بعد از آن تاریخ، کمتر کسی مقاله یا کشف علمی جهان‌پذیری عرضه کرده بود. در جوان زمان پژوهش و آفرینندگی علمی بعد از درس‌های مکتبی معمول نبود، هرچند در ادبیات و هنر حرقه‌هایی دیده می‌شد.

در آمریکا، در همان دوران، نوآفرینی و خلاقیت علمی نهاده‌اند شده بود. از یک پزشک عالی‌مقام یا مهندس و استاد دانشگاه پرسیده می‌شد که بعد از تحصیل رسمی چه کشف کرده‌اند و چه نوشته‌اند؟ این روش پژوهش و طلبگی به اصطلاح بعد از «فراغت از تحصیل» را بنده در دانشگاه شریف و دانشگاه تهران رسماً آغاز کردم و ارتقاء درجات مادی و معنوی مدرسان را با آن پیوند دادم.

مفهوم «فارغ‌التحصیل» را به دور انداختم. هر کارشناسی می‌باید بعد از تحصیلات صوری مکتبی، دانشوری پژوهشگر و رونده باشد. خوشبختانه این نهال فرهنگی در آن دوران کوتاه خدمتگزاری حقیر کاشته شد و پس از کناره‌گیری بنده نیز رشد کرد و نهاده‌اند شد.

پس از چهارصد سال رکود علمی در ایران، امروز همه ساله، صدها مقاله علمی در درون و برون مرز خلق می‌شود. ایران با دنیای علمی پیوند پیدا کرده و خواهی نخواهی به پیش می‌رود؛ حتی بعضی از گروه‌های پزشکی نیز بررسی‌های علمی خود را



از مقدمه رستم و اسفندیار

کنون خورد باید می خوشگوار
که می بوی مشک آید از جویبار
هوا پُر خروش و زمین پُر جوش
خُشک آن که دل شاد دارد به نوش
درم دارد و نقل و جام نبید
سر گوسفندی تواند برید
مرانیست، فرخ مرآن را که هست
بخشای بر مردم تنگدست
همه بوستان زیر برگ گل است
همه کوه پر لاله و سنبل است
به یالیز بلبل بنالد همی
گل از ناله‌ی او ببالد همی
چو از ابر بینم همی باد و نم
ندانم که نرگس چرا شد دژم
شب تیره بلبل نخسپد همی
گل از باد و باران بجنید همی
بخندد همی بلبل از هر دُوان
چو بر گل نشیند، گشاید زُوان
ندانم که عاشق گل آمد گر ابر
چو از ابر بینم خروش هُزیر
بَدَرْد همی باد پیراهنش
درفشان شود آتش اندر تنش
به عشق زمین بر، هوا شد گوا
به نزدیک خورشید فرمانروا
که داند که بلبل، چه گوید همی؟
به زیر گل اندر، چه موید همی؟
نگه کن سحرگاه تا بشنوی
ز بلبل سخن گفتن پهلوی
شاهنامه فردوسی

بر اهل معنی شد سخن، اجمال‌ها تفصیل‌ها
بر اهل صورت شد سخن تفصیل‌ها اجمال‌ها
از دوست گرامی، شادروان دکتر محسن
هشترودی یاد فرمودید، اونیز مانند حقیر چندی در این
وادی سرگردان بود که سرنوشت همه اهل نظر است:
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند
چه توصیه‌ای برای نسل جوان دارید؟

قانونمندی، به ویژه مدیریت و نظام اقتصادی،
پشتوانه سرفرازی و پیروزی کشورهای پیشرفته
مانند آمریکاست. به قول فردوسی «به فرمان‌ها ژرف
کردن نگاه».

آزادی و قانونمندی پایگاه استوار تمدن‌هاست،
که می‌تواند آرزو و نیاز را ریشه کن کند. بلندنظرائی
مانند فردوسی و مولانا، توصیه کرده‌اند که دو پتیاره
آرزو و نیاز را باید به بند کشید:

آب در کشتی هلاک کشتی است
آب در بیرون کشتی پستی است
کوشش کنیم که بی‌دقتی و مبالغه یعنی افراط
و تفریط ریشه کن شود و بت‌تراشی، بت‌پرستی و
خودنمایی، دروغ و ریا، و شهرت مال و جاه گریبانگیر
مانند نشود. اکنون که بت‌های کهن شرقی را می‌شکنیم،
بت‌های نوین غربی به جای آنها ننشاییم!

چه پیامی برای هم‌میهمان خود دارید؟

اکنون که بزرگوار خراسانی از همسفران
جهان‌دیده نیز دعوت می‌کند، که چند کلمه باهم
میهمان صحبتی در میان بیاورند، عرض می‌کنم:
به باور این ناچیز، از میان مکتب‌های کهنه و
نوی عقاید سیاسی و اجتماعی و مذهبی فرقه‌های
مختلف کشور ایران که همه ارجمنداند، هنوز هم‌زبانی
و هم‌فرهنگی حرف اول را می‌زند. زبان و ادبیات
شیوای فارسی و فرهنگ ایران، خمیرمایه هویت ملی
و وحدت ما و گنوم "genome" میراث ایران است،
آن را بارورتر کنیم و بگسترانیم:

ز نیکو سخن به چه اندر جهان؟
بر او آفرین از کهن و مهان
آفرین بر بیل گیت که کوشید همین امروز به
بیماران و محرومان کشورهای عقب‌مانده برسد و
مالاریا را ریشه کند. او صبر نمی‌کند تا روزی برسد که
مردم آن کشورها خودشان بتوانند دولت‌های درستکار
دادگر عاقل و بالغ بر سر کار بگذارند. «اوسعی می‌کند
بگیرد غریق را».
مردم ایران را از یاد نبریم. برایشان درمانگاه و
مدرسه بسازیم، گل بکاریم و بمب نباریم.
باسپاس فراوان از شکیبایی و خطاپوشی سردبیر
میراث ایران

مانند پژوهش‌های فیزیک، شیمی و ریاضی نهادینه
کرده‌اند و با بزرگوار از کوشش آغازین این خدمتگزار
نیز یاد می‌فرمایند.
امیدوارم در آینده پیروزمندی و شهرت
پژوهش‌های علمی ایرانی‌تباران، جهان را بیشتر
فرا بگیرد و بر سیاست‌ها چیره شود. به شرط آن که
گزارشگران ما سنجش علمی را به عواطف ملی و
مبالغه‌آمیز نیالایند.

علاقه شما به کدام زمینه شعر و ادبیات است؟

شعر ناب فراخ‌نگر که از فراز آسمان‌ها به گوش
جان برسد؛ بانگ بلندی که آدمی را بیدار کند؛ از عشق
و امید و زیبایی‌های جهان و نقش‌های بدیع و طبایع
والا تشافی داشته باشد. از درس مکتبی بهره‌برد
جان و دل را برانگیزد.
در کتاب «نقد‌ها را بود آیا که عیاری گیرند»
و نوشته‌های پراکنده‌ام از شعر ناب مانند بعضی
سروده‌های حافظ و مولانا و سعدی و خیام و فردوسی
صحبت کرده‌ام. زبان پارسی گرانقدرترین گنجینه شعر
ناب، به ویژه شعر عارفانه است.
شعر ناب فارسی با خمیرمایه خلاقیت و نوآوری
خردبنیاد در همه رشته‌های معرفت دارد:
خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم شادان جهان نسپری

رابطه شعر و هنر با علم ریاضیات چیست؟

پرسش ژرف و فراگیر شما را درباره رابطه علم و
هنر، یا ریاضیات و ادبیات، نمی‌توان به کوتاهی جواب
داد. چهل سال پیش مقالاتی در این باب نوشتم که در
کتاب «دیدها و اندیشه‌ها» آورده شده است. اکنون به
یک دو اشارت مبادرت می‌ورزم.
علم ناب و مجرد، به طور کلی ساختار مکانیکی و
ماشینی دارد. متفکران حلقه‌هایی از اندیشه را با پیچ
و مهره منطق ریاضی و خرد به هم پیوند می‌دهند.
شناسایی کلیدهای ریاضی کاری وقت‌گیر است:
چو غنچه گرچه فروبستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش
ادبیات تهی از خرد، مانند پرواز بی‌برنامه‌ایست
در آسمان‌های ناشناخته و آن گاه نگاهی گذرا به
دشت‌های پرگل و پر خار که به اهل نظر فرصت تمیز
و گزینش نمی‌دهد.
بعضی شعرهای ناب فردوسی، سعدی و حافظ،
خیام و رومی درونمایه‌های خرد را با نقش‌های فرهنگی
ادب و هنر آراسته‌اند و آن را ماندگار کرده‌اند. خوشا
به حال پارسی‌زبانان.

A Bilingual, Cultural & Educational Publication



Support Your Persian Heritage Advertise Your Business or Services

To Place an Ad or Subscribe, Contact Us:

Yes! I want to subscribe to Persian Heritage

- ☐ \$32 for one year (US) \$52 for two years (US)
☐ \$32 one year (Canada & Mexico - credit card only)
☐ \$52 one year (Europe & other - credit card only)

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:

Persian Heritage Inc.

110 Passaic Ave. Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534

www.persian-heritage.com

e-mail: mirassiran@aol.com